بهای ایران

علی اصغر سریع

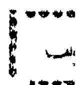
— طهران —

فروردین ماه ۱۳۰۶

چاپخانه فردین و برادر

برای فروش : خیابان ناصریه دواخانه [illegible]

[illegible] قران



خونبهاے ایران

میرزا علی اصغرخان شریف

رسالهٔ مدرسه عالی علوم سیاسی ولساسیه

در علم حقوق

ورس ، ۱ ۱۱

ه ۱۲۰۰ ،

۔ ب برادر

قبل از هر سخن | کتاب ...

پارسال درچنین موقع جلداول این کتاب را

درمعرض افکار عامه گذاردم

گرچه باید بلافاصله جلد دوم آنرا طبع و انتشار نموده باشم ولی چون دو موضوع روح مرا خسته و دماغم را سوخته کرد طبع جلد دوم بعهده تعویق افتاد:

۱ ـ کتابفروشانی که کتاب را کرایه داده و بنویسنده و ناشر آن ضرر زیاد [illegible]

۲ ـ خوانندگان محترمی که این قسم کتب را کرایه میکنند [illegible]

من در اینجا بهر دو دسته حمله میکنم زیرا آنها با اشخاص [illegible] مطبوعات و معارف معرفی میکنم در این مملکت که هزار جلد کتاب با فقر و فاقه وعدم ارتباط شهرها وعدم توسعه معارف [illegible] با خون جگر و زحمت بفروش میرسد، جای آن را دارد اشخاص متمولی که استطاعت خریداری کتب را دارند از کرایه کردن صرف نظر نموده [illegible] همراهی با مردم و معارف پس از خریداری [illegible]

در هر حال [illegible] کتابها این کتاب [illegible]

کرایه کنند دیگر عرضی ندارم

فصل دهم

« در این موقع همه گونه تظاهرات بنام ملت »
« بعرصه ظهور میرسید که مهاجرت را کودتای »
« ملی معرفی نموده برای آنکه در نتیجه »
« مردم را ترك طهران وادار نمایند ! »

مهاجرت [illegible] ملی

درفصول سابق کتاب اول گفتم که مجلس سوم مواجه شد با جنگ بین‌المللی و انقلاب و هیجاناتی که بالاخره پیش آمد با تحریکات اوضاع را بمهاجرت منتهی کرد !

طهران بچه صورت در آمد ؟

[illegible] آتش پر از هیجانات و پر از احساسات [illegible] محیط خاموش بی سر و صدا یکباره پر شر و شور جلوه نموده [illegible] هر طرف نائرهٔ آتش زبانه میکشید و تظاهرات [illegible] متوجه فرمانده‌های [illegible] !

[illegible]

و در روی آستین چپش چند کلمه ازکلام‌الله مجید نوشته و در دهات و قصبات همه جا اظهار میکرد که قیصر با همراهانش مسلمان شده و مذهب شیعه را قبول کردند، بنا بر این لازم است که برادران دینی هم با آنها کمك کنند. وقتیکه وارد اصفهان شد خود را قونسول آلمان معرفی میکرد و مردم هم لازمهٔ احترامات را بهمه نحو در حق او مجرا داشتند

در این موقع همه گونه تظاهرات بنام ملت بعرصهٔ ظهور میرسید که مهاجرت را کودتای ملی معرفی نموده برای آنکه در نتیجه مردم را بترك طهران وادار نمایند؛ همینطور هم شد، همه میگفتند که با دولت عثمانی اتحاد بسته شده و عملیات با حرارتی را شروع و تعقیب خواهند کرد، قوای ژاندارم را خبردار کردند که قوای کافی بامداد خواهد رسید آمادهٔ شیپور جنك باشید ولی افسوس وقتی شیپور جنك کشیده شد که قوای روسها از قفقاز حرکت کرده یك قسمت معظم ایران را زیر پای ستوران خود لگدمال نموده وارد قزوین و بالاخره عقب ژاندارمها در رباط کریم آمدند

در فصل هفتم دیدیم که از قوای ژاندارمری در جنك حوالی رباط کریم چیزی باقی نمانده بود که راه فرار پیش گرفته و خود را از ... هامون و وادیها زده بالاخره باصفهان رهسپار شدند ... تقریباً هشتاد نفر هم باسارت گرفتار و بقزوین اعزام گردیدند شایعاتی که در این موقع در جریان و ورد زبان این و آن بود و شاید مظفریت خود را در انتشار این اخبار میدانستند قسمتهای برجستهٔ آنرا در اینجا تصریح مینمائیم

۱ ــ اعلان حرکت شاه در ۷ محرم بوکلای مجلس که هر کس میخواهد در رکاب ایشان بقم حرکت کنند

٢ ـ شهرت عقد اتحاد دولت مستوفی‌الممالک با پرنس رویس وزیر مختار آلمان .

٣ ـ انتشار اخبار راجع بکثرت قوای آلمان و مهمات آنها در قصر شیرین و کرمانشاهان

٤ ـ شهرت فقدان اسلحهٔ کافی و مهمات روسها و نداشتن قوای لازم

٥ ـ تصمیم در حرکت سفرای اطریش و عثمانی و آلمان از طهران با مهاجرین

٦ ـ و اقدام کردن اتحاد [illegible] اعضاء کمیتهٔ طرفداران آلمان

بین نمایندگان در موقع این نهضت و قیام که میخواستند مجلس را از تعطیل و از ترس استیصاحات از اکثریت انداخته فرار کنند تمام این مقدمات وارونه جلوه کرد و از همان اوان حرکت سفرای اطریش و آلمان و عثمانی که مترسیدند شاه از این تصمیم بر گردد بارتفاع طهران و پیش آمد ها خیره خیره نگریستند و خائف بودند که مقصودشان حاصل شود اتفاقا ان روز شاه از تصمیم خود برگشت سفرای عثمانی هم با حضرت عبدالعظیم مراجعت کرد [illegible] کاتبر آتاشه نظامی بعراق و همدان رفت و کنت کانیتز هم بواسطه عدم موفقیت خود [illegible] در کرمانشاهان مقتول ساخت

کذب عقد اتحاد هم بزودی معین و با پیش آمد جنگهای رباط کریم و ساوه و جنگهای شرب که درموقع خود تشریح خواهیم کرد و رسیدن مهمات آلمان و غیره کذب شهرت و کثرت مهمات آلمان و عدم استعداد [illegible] اشتباه کردند و مهاجرین و ملیون و کمیتهٔ دفاع ملی تشکیلات خود را [illegible] باقی [illegible] اسامی [illegible]

در قم



کمیته دفاع ملی

در تاریخ چهارم محرم ۱۳۳۴ که جمعی از وجوه دموکراتها از طهران بطرف قم رهسپار شدند فردای آن روز تاسیس کمیتهٔ بنام کمیته دفاع ملی دادند . کمیته دفاع ملی تشکیل شد در تحت ریاست سلیمان میرزا و مشارکت طباطبائی و محاسبات آن بعهده میرزا سید ابوالحسن خان علوی و میرزا نصرالله خان جهانگیری و مباشرت آنهم با میرزا حسن خان نجم آبادی بود .

ابتدای ورود بقم تلگرافخانه را متصرف شده و تمام ولایات جنوب وغرب متحدالمآل در ... مسلح بودن آنان مخابره شد ولی ولایات شرق و شمال بواسطه جلو بودن طهران از مضمون این متحدالمآل بی خبر ماندند

این متحدالمآل همان روز تصمیم حرکت شاه مخابره گردید وهیجان زیادی در اهالی تولید کرد و در همان روز در قم اعلان جهاد هم داده شد

مرام و اقدامات وعملیات اساسی آنها عبارت بود از گشودن باب مخابرات با کلیه ایالات و ولایات و دعوت مردم ایران باتفاق ... جمع آوری اسلحه واعانه و تجهیز نفرات

برای اجراء تصمیمات خود شروع باعزام نماینده باطراف نمودند چنانکه (آقا سید عبدالرحیم کاشانی ــ میرزا علی اکبر ... و آقا سید عبدالرحیم خلخالی) مأمور کاشان شدند و یکدسته هم در تحت ریاست مساوات بعراق اعزام گردیدند و برای دعوت مردم باتحاد و اتفاق ... [illegible]

وتجهیز نفرات نموده و باقدامات اساسی تری متوسل شدند

یکی از اقدامات قابل توجه آنها برای جمع آوری اعانه تشکیل (شیر و خورشیدسرخ) است شیر و خورشیدسرخ در تحت ریاست عالیه سردار اسعدبختیاری و هیئت مرکزی مرکب از آقایان ذیل با اساسنامه مرتبی در تحت ۲۱ ماده تشکیل گردید:

(سلیمان میرزا، حاج شیخ محمد حسین استرابادی، وحیدالملك ناصرالاسلام، مشارالدوله، کزازی، حاجی محمد تقی شاهرودي، میرزا محمود اصفهانی و حاج محمد باقر تاجر کاشانی) اقدامات مهاجرین برای تجهیز نفرات [illegible] مقدمات آن صورت گرفت:

خلیل خان صاحب منصب بریگاد قزاقخانه که با یك عده قزاق از همدان بقم رفته بود بکمیته دفاع ملي پیشنهاد مینماید که تشکیل قزاق خانهٔ در آنجا بدهد و دو هزار قزاق گرفته بالباس قزاقی آنهارا تربیت کنند حقوق سواره را از قرار ماهي ۱۸ تومان و پیاده از قرار ماهی ۱۲ تومان تعیین نموده کمیته قم بودجه آن را تصویب و خلیل خان مأمور تشکیلات میشود

در شهر های دیگر بطور داوطلب اشخاص را باسم مجاهد مسلح نموده و تربیت میکردند با تمام این ترتیبات نه این بود که دولت وحساس بطور بی اعتنائی بآنها نگریسته و اعمال آنها را تحت نظر نداشتند ... ولی طریق نزاکت را از دست نداده هر روز از قم تلگراف کرده و با استحاضی امور نموده که آقایان را بتهران دعوت [illegible] کاهی جواب میدادند [illegible] مطیع اوامر دولت هستیم وما با [illegible] تصمیم دولت معین نشود واطمینان کامل ندهند از قم حرکت نخواهیم کرد» کاهی

جواب میفرستادند : « مشورت میکنیم » بالاخره موقعی جواب دادند که « مراجعت ماموکول بباز گشت کلیه قشون روس از ملک ایران خواهد بود ! »

در مقابل اینکه سر تسلیم باراده دولت و بطرفی ایران و مجلس مقدس شورای ملی فرود آوردند خود مشغول حل و عقد امور بوده گاهی نایب حسین و اتباعش که در دیر کاخ اقامت داشتند تامین داده و آنها هم بامقاصد مهاجرین همراهی کرده و بقم وارد و از آنجا بعراق [illegible] و زمانی جمعی را مامور می‌نمایند که از شیخان و مردان که مورد [illegible] بوده ملاقات و بآنها تامین میدهند که قوائی تهیه نمایند در ملایر [illegible] مردم را بشورش [illegible] انگیزانده و تجهیزات و تشکیلات خود را توسعه میدهند

اینک یک فقره تلگراف [illegible] در روزنامه [illegible] اصفهان درج شده ذیلا برای اطلاع نقل مینمائیم :

« توسط کمیته‌های محترم ایالتی وولایتی فرقهٔ دموکرات [illegible]
« آقایان حجج اسلام و عموم ایرانیان استقلال دوست و وطن‌خواه دشمنان
« ما یعنی روس و انگلیس که سالها خاک وطن عزیز ایرانیان را جولانگاه
« تاخت و تاز خود اش قرار داده حیثیت ، دیانت و ناموس ، ملیت و شرف
« قومیت ما را در مهلکه انداخته اینک [illegible]
« هستی ما را جدا تهدید مینمایند اقدامات [illegible]
« آنان جای شکی برای ما باقی نگذارد که حراست استقلال [illegible]
« و ایرانیان منظور دیگری نیست کمیتهٔ دفاع ملی [illegible]
« قاطبهٔ هموطنان عزیز استمداد [illegible]
[illegible] اسم آنان در صفحات تاریخ [illegible]

« دفاع دین و وطن رقاطبهٔ ایرانیان فرض و متحتم است، بشتابید »
« بطرف دشمن و قوای خودتان را تا آخرین تفنگ و فشنگ که دارید »
« در مرکز قوا که بعد اعلام میشود تمرکز داده منتظر اطلاعات »
« و دستور العملهای بعد باشید : از طرف کمیتهٔ دفاع ملی ـ سلیمان میرزا »
« میرزا سلیمان خان ـ وحید الملك ـ سید محمدرضای مساوات ـ میرزا »
« محمدعلی خان کلوب »

یك فقره تلگراف دیگر که در تاریخ ۲۲ محرم از طرف کمیته باز باصفهان مخابره شده را درج مینمایم :

« اردوی [illegible] روس بسمت طهران حرکت کرده است »
« دولت بنمایندگان دولتین مشغول مذاکرات جدی است و امیدوار است »
« حصول نتیجه امید بخش موفق آید فعلا دولت صلاح مملکت را در این »
« می بیند که آقایان علماء و نمایندگان بطرف طهران حرکت نمایند تا »
« دولت با مساعدت آنها تعقیب مذاکرات را برای اصلاح اوضاع حالیه »
« بدهد و نتیجهٔ قطعی بدست آید خلاصه شاید بر خاطر آقایان راسخ »
« باشد که قبل از ختم مذاکرات هیأت دولت [illegible] قطعی »
« مراجعت مهاجرین بای حرکت [illegible] خواهد شد از یك طرف »
« آن اطمینان هائیکه مقصود است حاصل [illegible] از طرف دیگر »
« پیاده شدن قوای روس از [illegible] آن اطمینان [illegible] اینجا »
« تایك حد و سکوت [illegible] که هیئت محترم دولت آخرین تکلیف »
[illegible] را [illegible] اعلام »
« فرمایند از [illegible] سلیمان [illegible] ـ مدرس »
« نظام السلطان »

اینك یك فقره تلگراف دیگر که بازاز قم باصفهان برای اغواء تحریك است
درج مینماید :   « خدمت حضرت آیت الله وسایر آقایان علماء »
« اوضاع طهران کما کان باقی قشون روس در ینگی امام متوقف »
« اردوی چهار هزار نفری بطرف همدان رفته و میرود . از اقدامات و »
« مذاکرات دولت هم تا کنون نتیجه حاصل نشده در قم هم خبر تازهٔ »
« نیست دستجات تازه هرروزه از روسیه واردانزلی میشود و همه روزه »
« از اطراف تلگراف مساعد باین جا رسیده و میرسد موقع اقدام و »
« همت است هر چه میتوانید در تهیه قوای ملیه باشید . سلیمان محسن »
« طباطبائی ــ سلیمان ــ یحیی الحسینی . . . . . »



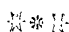
در تمام شهرها شعبه کمیته دفاع ملی باهمان مرام متوالیاً تشکیل میشد
چنانکه در اصفهان در علی قاپوی آنجا باهمان اسلوب و تاسیس دفتر اعانه
و غیره تشکیل و از آنجا بدهات و اطراف مبلغین فرستاده و شعبه هائی
تشکیل و وجوه کافی جمع آوری نمودند

از ذکر یك نکته نمی توانیم صرف نظر نمائیم و آن اینکه با مراجعه
بتاریخ دوره مهاجرت و جراید و اخباریکه از ولایات میرسید که ما
برای نمونه یکی دو جمله آنرا ذیلا درج مینمائیم وجوه شعبه بانکهای
شاهنشاهی بتدریج بتاراج میرفت :

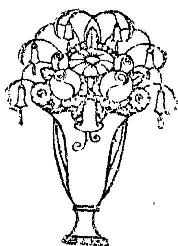
حکومت یزد راجع ببانك وتفصیل بردن پولهای آن شرحی تلگراف
میکند که قوای آلمان پولها را برداشته و بسمت کرمان رفته اند

راجع بسرقت پول بانك اصفهان سلطان محمد سرداراشجع حکمران
اصفهان چنین راپورت میدهد :

« شب ۲٦ صفر ٦ ساعت از شب سلطان محمود خان، کاپیتان فیلوس
« وشیلر سوئدي وقلعه بیکی پسر مختار السلطنه و جمعی از صاحبمنصبان »
« دیگر منزل محاسب الدوله منشي ومحاسب بانك رفته او را بطرف بانك »
« برده در بانك را باز کرده و یکصد هزار تومان وجه نقد و بعضی »
« اشیاء دیگر باداره ژاندارمری میبرند و هفت صندوق دیگر رانتوانستند »
« ببرند که قریب ۵۰ هزار تومان پول دارد و صبح عده بختیاري برای »
« محافظت آنها اعزام شد . . . . »



خلاصه ایام حکمرانی کمیتهٔ دفاع ملي یا دفاع اسلام در قم باکمك کلیه دستجات سیاسي ووجوه نمایندکان آنها از تاریخ ۱۷ محرم ۱۳۳٤ تا ۷ صفر همان سال بود و بعد از آن دوره دیگری شروع میشود که بعد از این خواهیم دید .



فصل یازدهم

« آهسته آهسته انس والفت دامنگیر فرح »
« شده وبدام عشق زینت گرفتار آمد زینت »
« پس از مدتها معاشرت باو حجار سوابق »
« خود را از او مستور داشته و برای آنکه روح »
« اورا مسخر و بر زندگانی او مسلط شود خود »
« را فوق العاده عفیفه و باعصمت معرفی کرد! »

✳ ✳ ✳

در مریضخانه دولتی

سابقا گفتیم که ایرج و همراهانش خود را بدشت و هامون و وادیها زده و میرفتند که بقوای دکتری ملحق شده و ملاقی شکست ... کریم را بنمایند، دیدیم که از قم گذشته بطرف اصفهان رهسپار شدند، ایرج قبل از آنکه شهر قم را ترك گوید تلگرافی مضمون ذیل برای مهر انگیز مخابره میکند :

« طهران ــ بارارچه آقا شیخ هادی منزل قدر تاج مهر انگیز ... دقم وارد سلامت اصفهان عزیمت ... زیادتر ... احوالات ... ایرج نمره ۲۴ »

ما در کتاب اول وقتی مهر انگیز را ترك گفتیم که اورا در مریضخانه دولتی (یا دار المجانین آن عصر) توسط کمیسار بای محل بطهران ... اعزام داشتند وبدین ترتیب زینت وفرح بخانه وداوی که طرح ...

بودند موفقیت حاصل میکنند !

زینت بخیال خود فحش ها و ناسزاهائي که مهرانگیز باو داده تلافي نموده و فرخ هم در مقابل کینه و حسادتی که از مهرانگیز دردل داشت جبران کرده است فرخ تمام صدمات و زحماتي که بایرج وارد آمده در صورتیکه باطنا خوشنود بود از ثمرهٔ اعمال مهرانگیز میدانست ومخصوص پدر خود را از اثر مرارت شدن فرزندش ایرج که بنهایت نسبت باو مهربان و رؤف بود فوق‌العاده ... زن و ... و ... این اوقات تلخیها و کج خلقیهای پدررا در ... معاشرت ایرج با مهرانگیز تصور کرده ... جبران نموده و ... الاح دق دل خالی کرده باشد

خلاصه زینت و فرخ بعد از گرفتاری مهرانگیز خوشحال و خرم بوده و در تعقیب او با مریضخانهٔ دولتی که واقع در خیابان مریضخانه است (هنوز خیابان مریضخانه بخیابان ... موسوم ... نشده) رفته حتی پس از تحویل دادن آژان اطاق او را در تحت ... گرفتند برای اینکه هر روز ... آمده اورا راحت نگذارند

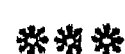
اما پرستاری که ... مهرانگیز ... چهرهٔ ملال‌آمیز او را دید سؤالاتی از او نموده اسم و ... شهرت اورادر دفتر یاد داشت نمود و متفکر شد برای آنکه مهرانگیز با کمال آرامی و متانت جواب سؤالات او را ... و از خود هیچگونه جنون و خطی بروز نداد

اطاقی که برای مهرانگیز معین کردند اطاقي است مفروش بزیلو دارای یک تخت خواب ... و یک تمك و لیوان آب و یک چراغ ... بود

این اطاق در بالای واقع است ، اطاقهای دیگری که مخصوص مجانین

است نیز در جوار این اطاق واقع وانسان ازمنظرهٔ مجانین زن ومرد، هم رقت میکنند هم بی اختیار میخندند. مثلا اطاق رو برو یکنفر زن مجنون است که لباس ابداً در بدن ندارد و پا های اورا هم در کنند گذارده و اصلا حرف میزند. جوان دیوانهٔ دیگري است که در اطاق جنب اطاق مهرانگیز او را جا داده‌اند او ابداً حرف نمیزند، همواره چشمان خود را بیك طرف دوخته و هیچگونه حرکتی از خود بروز نمیدهد.

وقتي مهر انگیز را وارد آن اطاق کردند، لباس پاره پاره را از تن او بدرآورده و سر و روی اورا شستشو دادند. مهر انگیز دست ازمتانت خود نکشید، تا موقعیکه طبیب بعیادت او آمد. آرامشی که در چهرهٔ او دیده میشد و بخصوص کراهتي که برای نداشتن چادر داشت او را ملزم کرد که دکتر را نپذیرد همینکه طبیب خواست داخل اطاق شود تقاضا نمود چادری باو بدهند، بعد از آن طبیب او را معاینه کرده پس از یك رشته سؤالات و رجوع بسابقه او آثار جنون در او ندید و برای آنکه کاملا اطمینان حاصل نماید که جنون ندارد امرداد از او مواظبت کامل نموده پس از یك روز اورا راحت گذارده بمنزلش برسانند. فردای آنروز فرخ و زینت پس از اخذ اجازه بدیدیدن او آمده برای آنکه روح اورا آزار دهند و بعلاوه میدانستند که مهر انگیز بملاقات آنها رضایت نداده و فحش و دشنام و داد وفریاد خواهد نمود در نتیجه جنون او در نزد کارکنان مریضخانه حتمي خواهدبود! همینطور هم شدهمینکه بدیدن اوآمدند و درب اطاق او را باز کرده مهر انگیز چشمش که به صورت و قد و بالای آنها افتاد شروع بداد و فریاد نموده و فحش و ناسزا داده لاینقطع میگفت: « اینجا هم مرا آسوده نمیگذارید! »



ما از احوال قمر تاج مادر بزرك مهر انگیز اگر خوانندگان محترم فراموش نکرده باشند در فصل ششم گفتیم زن مقدسي است و غیر از امور اخروی بامور دنیا پای بست نبوده و همواره بنماز و روضه و دعا شب و روز خودرا میگذراند و از مقدار اندوختهٔ که داشت و بدست شخص امین کاسبي سپرده که از روی آن کسب نموده و باو جزئی خرجي بدهد، معاش میکرد .

در آنروزی که زینت و فرخ آن دام را برای او افکندند اتفاقاً بحمام رفته و همسایگان دیگر هم منزل نبودند عصري که از حمام مراجعت کرد اهالي آنکوچه قضایا را برای او نقل نموده که دو نفر بخانه وارد و اورا کتك زیادی زده و جمعیت بسیاري ازعقب او روان تا آنکه معلوم نشد آژان اورا برای چه بکمساریا برده است !

قمرتاج چون در آنروز حنا داشت و صبح بحمام رفته و درحمام هم یکي دوقلیان کشیده و ناهار خودرا (مقداری گوشت کوبیده وکاهو و سرکه) در حمام صرف کرده بود عصری که از حمام بیرون میاید بخصوص بواسطه شلوغی حمام و داد فریاد بچه ها و دعوائی که در سر آب ریختن زیاد بازن استاد حمامی نموده سرش فوق العاده درد میکرد وبا زحمت از حمام خیابان فرمانفرما تا منزل آمد یکی دو باره دربین راه نشسته رفع خستگی کرده بالاخره وقتي بمنزل رسیدوازپیش آمدی که برای مهرانگیز نموده خیلی پریشان شدولي چون حال وقوه درستي نداشت گریه فراوانی کرده وبغش مبتلا شد همسایگان طبیب برای او آورده اورا بهوش آوردند ولی تا صبح دررنج و عذاب بود لاینقطع میگفت : وای دخترم . . . . .

ایران جانم مهرانگیز جانم کجاست ؟

چون کس دیگری را نداشت که غمخواری از او نموده و ببیند چه بر سرش آمده است یکی دو روز طول کشید تا حالش بجا آمده و کمساریا ناحیه ٤ سنگلج رفته از دختر خود کسب اطلاعی نموده ، کمساریاهم اورا بمریضخانه دولتی هدایت کرد

وقتی بمریضخانه رسید که اتفاقاً رفعت و فرخ باعث زحمت مهرالامیر را فراهم آورده و مهر انگیزهم از پرستاران تقاضا نموده هر کس بدیدن او میاید ممانعت نمایند . قمرتاج بیچاره با آه و ناله سیصد دینار پول واکون داده وقتی آمد سراغ اورا گرفت در صورتیکه اشك میریخت و بر بدبختی خود ناله میکرد پرستار اورا بد را جواب گفته و از بودن چنین دختری در مریضخانه حاشا کرد بالاخره بواسطه گریه و زاری که قمرتاج نمود دل پرستار بحال او سوخته از مهرالامیر اجازه گرفت که بیرونی بدیدن او میاید اجازه دهد وقتی که مهرالامیر اسم او را دانست [illegible] بال گشوده خودرا بپای مادر بزرگش میاندازد ! در این وقت مهرالامیر در مقابل مادر بزرگ گریه بسیاری کرده گفت :

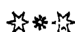
« آخر همسایگان و دشمنان من کار [illegible] رودی از اینجا بیرون بیایم و از آن خانه هم بجای دیگری [illegible]

اینك بدنبال فرخ و زینت برویم

البته دست روزگار قوی است در مقابل رحمات [illegible] خود ایرج و زینت برای مهرالامیر ایجاد نموده [illegible]

فرخ اربیت تا آن عقدهائی که در کتاب اول [illegible]

گستردن دام جهة مهر انگیز و زمین زدن او با هم دوست شدند . کم کم طرح ریزیهای آنها برای اذیت و آزار رساندن مهر انگیز بجائي کشید که همواره علاقات هم کامیاب گردیده ، آهسته آهسته انس و الفت و محبت دامن گیر فرخ شده وبدام عشق زینت گرفتار آمد زینت پس از مدتها معاشرت با فرخ سوابق خود را ازاو مستور داشته و برای آنکه روح او را مسخر و بر زندگانی و دارائی او مسلط شود خود را فوق العاده عفیفه و باعصمت معرفي کرد !



آخر بازار ارسی دوزها سمت قسمت جنوب کوچهٔ است موسوم به ملك آباد خانهٔ نمره ۸ که درب آبی رنك کوتاهی دارد حیاط کوچك با روحي است که ماهي چهار تومان بکرایه میرود . این حیاط در سر پیچ واقع و در آخر دالاني است که فوق العاده تاریك و رفت و آمد هم سمت آن کمتر میشود زیرا که در دالان مزبور یکی دو خانه واقع و عبور و مرور در آن خانه متوقف بکسانی است که آن حیاط ها را اجاره کرده اند

خانه نمره ۸ دارای سه اطاق و یك زیر زمین و یك حوض و آب انبار و یك باغچه در وسط حیاط و درختهاي کاج و سرو و شمشادهای کوچك اطاقی که بطرف دالان واقع است اطاق سه دری است و یك صندوقخانه کوچك دارد در گوشه اطاق یك تخت خواب با اثاثیه مرتب و نظیف دیده میشود ، پنج پرده قلمکار رزمی و بزمی در روی درهای این اطاق واقع سه درب آن بطرف حیاط باز میشود و یك درب بطرف دالان نگاه میکند .

روزی که ما داخل در این خانه میشویم ترتیبي است که فرخ با زحمت زیاد و خون جگر این حیاط را کرایه کرده و لوازم مختصري هم

براي آن آماده نموده است. دراین موقع است که زینت با فرخ درمقابل هم نشسته فرخ میگوید ؟

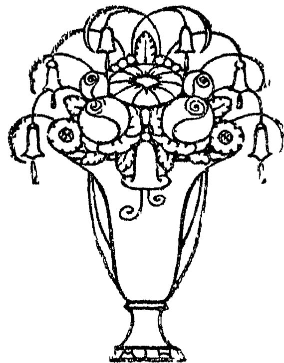
من نمی دانستم برای گستردن دام و از یاد آوردن مهرانگیز حسن اتفاق مرا با تو آشنا و بدام محبت تو گرفتار خواهد کرد. البته باید از حقایق زندگانی خود مرا مطلع نموده و من حقیقة همانطور که بتو دلباخته ام خوشنود باشم زیرا که پدرم دراثر رفاقت با تو مخصوص با آن عوالمی که با ایرج دارد با من بخشونت رفتار نموده و گمان می کنم اساسا در صدد باشد که مرا از خانه خود بیرون نماید و شاید اگر پا فشاری کنم و بدین منوال بگذرد از فرزندی خود محروم کنند !

زینت در مقابل با آن مقدماتی که از زندگانی او مطلع هستیم برای اینکه وسیله اعاشه خود را تامین نموده باشد علی الخصوص کسی را در دام خود گرفتار دید عوض اینکه حقیقت سابقه و وضعیات روحی و زندگانی خودش را باو بگوید خوردا دلباخته او نشان داده برای اینکه از اقوام از زندگانی خود بیزار بوده ! میگوید :

من داستان غم افزای خود را برای تو بعداز این تشریح خواهم کرد عجالتا من هم بتو دلباخته ام و از خانه پدر و اقوام خود دست کشیده و میخواهم درهمین جا با هم زندگانی نمائیم

فرخ ــ زهی افتخار من ! من هم تمام زحمات را برای مدت [illegible] و حالا که بتو عاشق شده و از پدر و اقوام خود دست [illegible] آن است که با تو زندگانی نمایم هر وقت که صلاح باشد [illegible] داستان [illegible] را برای من بیان کرده [illegible] کرانی نداشته [illegible] مگر تا حال برای چه [illegible] کرده و چه خیال داری؟

زینت ، البته چندي که در مریضخانه ماند چون آثار جنون د ر او نخواهد دید اورا بیرون خواهند کرد و باز نزد مادر بزرگش میرود و ممکن هم هست از آنجا بیرون رفته جای دیگری اطاق خالی کرایه کنند عقیده من این است قبل از اینکه از آنجا بیرون رود کاغذی باسم ایرج برای او فرستاده و او را از طهران بیرون میبریم همینکه بقم میرسد کاغذي از طهران براي او میفرستیم که دوباره برگردد یکی دومرتبه که اینطور اتفاقات برای او رخ دهد از هستي ساقط میشود از طرف دیگر من یکنفر آشنا در آن خانه دارم باو سفارش میکنم هروقت کاغذی برای مهرانگیز رسید بما برساند



فصل دوازدهم

« شب بود ماه ایران با آن صافي و روشنی مخصوص خود پس، »
« ازآنکه در عرصهٔ عالم بالا مدتی جولان نموده آهسته آهسته »
« بطرف پرتگاه افق شتافت هیجانی در قشون روس دیده »
« میشد وهمه منتظر غروب ماهتاب بوده برای آنکه دیدگان »
« قوای مقابل را در تاریکی وغیبت او ببرق توپها ونور »
« تفنگهای خود روشن سازند ! »

جنك ساوه ومنظریه

ما در فصل هفتم تفصیل جنك خونین رباط کریم را بیان نمودیم و گفتیم که در تاریخ ۱٤ صفر ۱۳۳٤ بین قراسوران و مجاهدین (به سرداری ابوالحسن خان قراجه داغی و امیر حشمت وعلیخان سماه کوهی و منتصرالدوله) و روسها جنك هولناكي واقع و در نتیجه عدهٔ بخاك و خون غلطان و عدهٔ اسیر و جمعی سرگردان و فراری شدند ولی جنگهای کوچك دیگري که قبل از آن یادر همین ماه رخ داده شرح ندادیم :

فرمانفرمای قفقاز برای فرونت ایران بتدریج مهمات و افراد قشون از راه گیلان بقزوین کسیل میداشت ، سردار باراتف که رئیس قوای روسی بود دو دسته اردوي سیار ترتیب داده یك دسته را بطرف قم و بر ضد مجاهدین و دستهٔ دیگر را بطرف همدان اعزام ومامور نمود .

گروهی که بسمت همدان رهسپار شدند در تاریخ ماه محرم ۱۳۳٤ در آلچی (میان قزوین و همدان) با طلیعهٔ قوای مجاهدین ([illegible]

خبر رسمی خود روسها مرکب از (۵۰۰) نفر قزاسوران و (۱۲۰۰) نفر مجاهد و دارای دو توپ و یك توپ مسلسل بودند) مصادف شده و جنك میکنند متاسفانه مانند جنك رباط کریم شکست نصیب قوای مجاهدین شده و در همان تاریخ آوج را که نقطهٔ مهم بود تصرف کرده و جلوتر رفته تا اینکه سلطان بولاغ را که نقطهٔ مهمتر و از نقطه نظر استحکامات قابل توجه تر بود در غرهٔ صفر گرفتند و بهمین سبب همدان بخطر افتاده و ملیون در دوم صفر مجبور بتخلیهٔ آنجا شدند .

ما مقدمهٔ عملیات و ضرب شصت اردوی سمت غرب را دیدیم از جنك آلچي و رباط کریم جز آه و افسوس نتیجهٔ دیگري عاید نشد اینك به بینیم گروه دیگری از قشون روس که بطرف مهاجرین و قم روی آور شدند چه کردند . . .

***

کوشك در ۱۰۰ یا ۱۲۰ ورستي طهران واقع ومحل تقاطع قزوین و قم و طهران و همدان است کوشك صرت دراین موقع که ما تاریخ آنرا نشر میدهیم آبادان بوده و مهمانخانهٔ مرتبي داشته که مسافرین بخوبی و راحت در آن زندکانی میکردند و بخصوص بواسطهٔ اینکه در این زمان اتوموبیل کمتر در این خط سیر میکرد . قهوه خانهٔ آن هم مثل قهوه خانهٔ منظریه در جریان بود و کاروان ها در آنجا رحل اقامت میافکندند ولی امروز جز خرابهٔ بیش نیست .

منظریه سر راه طهران و قم واقع و تا حدود طهران بیست فرسخ راه است منظریه یك کاروانسرا و یك آب انبار بزرگی دارد که ژاندارمری در این موقع در آنجا ساخلو داشتند و با قوای حسن آباد و

ساوه خط ارتباط آنها موجود بود. در کوشك جنك مختصری واقع و مجاهدین شکست خورده بطرف قم و طهران فرار مینمایند.

شب بود: ماه ایران با آن صافي و روشني مخصوص خود پس از آنکه در عرصهٔ عالم بالا مدّتي جولان نمود آهسته آهسته بطرف پرتگاه افق شتافت. هیجانی در قشون روس داده میشد و همه منتظر غروب ماهتاب بوده برای آنکه دیدکان قوای مقابل را در تاریکی و غیبت او ببرق توپها و نور تفنگهای خود روشن سازند. از طرف دیگر خوشحال و همه پشت گرم بودند بیکهزار و پانصد نفري که جدیدا از الوك زهرای قزوین بکمك آنها رسیده و در مقابل پیشرفتهای کوچکی که در ابتدای جنك با قوای ملي بوده قشون مجاهدین را درهم خواهند شکست

ماه هم گویا میخواست افول نموده عذر لماه خود بود ا هنوز آخرین پرتو خودرا از مردم ایران دریغ نکرده بود که قشون روس آهسته آهسته بصف آرائی مشغول و منتظر بودند ماه آسمان آخرین وداع خودرا باسر زمین ایران نموده برود در پرتگاه افق مخفی شود!

دستجات ژاندمری که در منظریه در تحت ریاست ابوالحسن خان بوده و در کاروانسرای آنجا اقامت داشتند دارای چهار تیپ مسلسل از خیال شبیخون زدن روسها مطلع شده و خودرا حاضر برای دفاع و مقاومت نمودند و دستجات مختلف الشکلی که در تحت فرماندهی محمد حسن خان [illegible] حسین زاده، ماشاءالله خان، امیر حشمت، سالار شجاع [illegible] جلال لشکر، سالار همایون و سردار حشمت بوده [illegible] امشب که [illegible] است جنگ های کوچك کوچك [illegible] ولی [illegible] حتمی [illegible] هیچکدام نداشته ولی [illegible]

روسها و رسیدن استعداد و کمك معلوم نیست غلبه با آنها نباشد !

در ابتدای جنك بخوبي ژاندارمها و قواي دیگر مقاومت بخرج داده و بخصوص از اتباع ماشاء الله خان و نایب حسین در خان خوارکی که بواسطه شناسائی محل بخوبی دفاع و حمله مینمودند شجاعت ها بخرج دادند!

دو روز گذشت ، از طرفین تلفات زیاد وارد شد

قوای ژاندارمری با آنکه در منظریه درحال محاصره بودند معذالك بواسطه رشادت و مهارتي که از طرف فرمانده آن بعرصه ظهور رسید از محاصره خارج شدند ، فرماندههای مختلف که در فروت ساوه قواي ملی را هدایت میکردند همه بانقشه های مختلف جنك وگریز نموده ولی پشت گرمي واتکاء آنها بطرف کمیته دفاع ملي بوده و باتکاء آنها و شرافت و بزرگواری قم متهورانه می جنگیدند !

متأسفانه یك خبر موحش باعث تفرقه و عقب نشینی مجاهدین گردید و آن حرکت کمیته دفاع ملي از قم بود که پشت همه را شکست هر کس بطرفی رفت و برای ملاحق شدن بمروت ترب منظماً عقب نشینی اختیار نمودند.

اینك مرکز ایران یعني اصفهان همان منطقه بیطرفي که بموجب قرارداد ۱۹۰۷ باید بیطرف بماند در نظر گرفته شده ژاندارمهای فراری جنك رباط کریم و مجاهدین جنگهای ساوه و منظریه و اعضای کمیته دفاع ملی همه متوالیا و [illegible] آورده و در علی قاپوی اصفهان [illegible] شعبه سابق [illegible] دفاع ملی تمرکز پیدا میکنند کمیته دفاع [illegible] هم را تخلیه کرده در صورتیکه (۱۸۰) نفر قور خانه [illegible] ژاندارمری در قم

بدست روسها افتاد

گروه قشون روس پس از جنگ ساوه بطرف قم رفته شهر را متصرف و آنها نیز بدو دسته تقسیم میشوند. قسمتي بطرف کاشان و جنوب، قسمت دیگر بطرف عراق وغرب حرکت کرده و از هرجا که اعضاء کمیته دفاع ملي میرفتند آنجا را متصرف میشدند. ژاندارمری کاشان که در تحت ریاست کاپیتان ارتنگران دارای چهار توپ صحرائی و چهار توپ مسلسل بودند نیز عقب نشیني اختیار نموده و در اصفهان بژاندارمری اصفهان بسر کردگی یاور گیسلاندر ملحق شدند. در بین راه هم امیر حشمت تبریزی (همانکسیکه یکمرتبه در شهریار و رباط کریم سردار اورده و خیالش آمده بود که بطهران حمله ور شده آنرا متصرف شود و از طرف دولت رقت مستشار الدوله وزیر پست و تلگراف مأمور میشود که باتلفن اورا از این تصمیم منصرف نماید و میرزا محمد نجات هم ماموز ملاقات او بوده وبواسطه جنك آذران موفق بملاقات نمیکردد در بین راه کاشان و اصفهان بهم پیوسته و بسمت اصفهان رهسپار شدند. همه رفتند و سر شکستگی این شکستها برای مردم ایران وتاریخ ایران باقي ماند بخصوص باابلاغیه هائی که سفارت روس منتشر میکرد بیشتر باعث انفعال و شرمساری فراهم می شد چنانکه پس از جنگ ساوه ابلاغیهٔ بمضمون ذیل سفارت روس در طهران منتشر نمود.

«روز یکشنبه ۱۱ صفر قشون امپراطوری ساوه را متصرف
نموده اشرار و مفسدین که بر ضد پادشاه قانوني و دولت، همشاهی
قیام نموده بودند فرار اختیار کردند»

این جا اصفهان و مرکز ایران است . شهر زیبای اصفهان که اتکاء نمایندگان و کمیته دفاع ملی بوده و تلگرافات بیشتر باین جا مخابره و دستور داده می شد.

امروز ۲۲ محرم است . نمایندگان کمیته اتحاد اسلام یا دفاع اسلام یا دفاع ملی یا بقول جراید قفقاز کمیته مجاهده اسلامیه بطور بی نظمی از امروز بعضی از کاشان و برخی از قم ورود خود را اطلاع داده و مردم و اعضاء شعبه کمیتهٔ دفاع ملی آنجا و مجاهدین که با لباس مخصوص اونیفرم روزها مشغول مشق بودند باستقبال آنان شتافته و آنها را با احترام وارد میکنند مردم ورود آقایان را تبریک گفتند

هنگام ورود میرزا سید محمد مجتهد و فرزندش میرزا محمد صادق طباطبائی ورود خود را بدولت اطلاع داده دولت هم امر میدهد که فورا بطهران مراجعت کنند . در جواب میرزا سید محمد مجتهد اظهار میدارد:

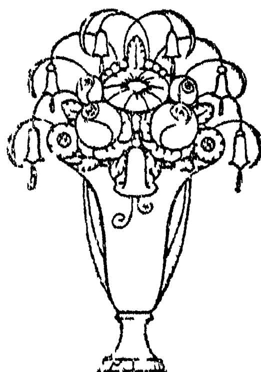
« بر خاطر محترم پوشیده نیست که حرکت داعی جز تعمیم »
« ملوکانه راخطار دولت سابقه و سببی نداشته و از زمان حرکت تا »
« کنون هم بواسطه پیش آمدها موقعی برای مراجعت پیش نیامده است »
« پس از وصول تلگراف محترم عالی نظر بصلاح اندیشی که فرموده اند »
« مصمم بمراجعت گردید لیکن چون بعلت سرما خوردگی و خستگی راه »
« کسالتی عارض شده ناچار چند روز در خارج شهر توقف مینماید . »
« در جلوگیری از توسعه اقدامات قشون روس جدیتی فرمایند »

« فرزندی میرزا محمد صادق عرض ارادت دارد »

آری این جا اصفهان است ، تا کنون برای کمیتهٔ دفاع ملی قریب ۸۰ هزار تومان اعانه در اصفهان جمع آوری شد و در نزد حاجي

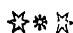
محمد حسین کازرونی و امین التجار سپرده میشود از این مبلغ مقداری برای ابوالقاسم خان و سرداو معظم و علیرضا خان بختیاری که در اطراف بوده میفرستند ومقداری هم برای سوار ومجاهد بمصرف میرسد همه مردم در دادن اعانه جدیت داشته حتی ارامنهٔ جلفا هم چهار هزار تومان جمع آوری و تقدیم میکنند .

اما قشون روس پس از جنك ساوه و منظریه وتصرف قم وکاشان بطرف راهجرد رفته وخوانین خلجستان و کمره و نقاط اطراف هم تهیه استعداد دیده و از سوارهای بختیاری باچند عراده توپ وصاحبمنصبان آلمانی شروع باستحکامات مینمایند ابوالقاسم خان بختیاری و محمد کریم خان جزي کوه های راهجرد را سنگر کرده رای آنکه باقشون روس که ازقم بطرف راهجرد وعراق میروند مقاومت نمایند



فصل سیزدهم

« بالاخره مهر انگیز پس از آنکه هر روزه »
« مقداری از کد یمین و دست رنج خودرا که »
« صرفه جوئی کرده وکنار گذاشته بود کافي »
« دید برای آنکه و سائل مسافرت خود را »
« فراهم نماید ـ در خفاي مادر بزرگ برگ »
« سفر ساز کرد . . . . »



برگ سفر

تلگرافی را که ایرج از قم براي مهر انگیز مخابره کرد وقتي رسید که زینت و فرخ همانطور که گفتیم با یکی از همسایگان آنخانه کنکاش کرده که هر کاغذ و مکتوبي برای مهر انگیز میاورند بآنها برساند . این تلگراف را هم همان همسایه از طرف مهرانگیز امضا کرده برای زینت و فرخ میبرد، در آن تلگراف چنانکه دیدیم ایرج ورود خود را بقم و عزیمت بطرف اصفهان را اطلاع داده بود وقتیکه تلگراف که مضمون آن این بود: [طهران بازارچه آقا شیخ هادی منزل قمرتاج مهرانگیز قم وارد سلامت باصفهان عزیمت ژاندارمری آجودان ایرج نمرهٔ ۲٤] بدستشان افتاد کلمهٔ کنید را آخر عزیمت اضافه کرده برای اینکه هرچه زودتر مهرانگیزرا از طهران آواره نمایند .

چنانکه دیدیم بی بی جان مهرانگیز - قمرتاج - مادر بزرگش با ناله واندوه بدیدن او درمریضخانه آمد وبادوندگیهای زیاد در کمیساریا و مریضخانه بالاخره پس از چندي که اختلال حواس و جنونی در او دیده نشد اورا مرخص کردند. مهر انگیز بمنزل آمد سرور اقدس باهمان همسایه ای که با زینت و فرخ طرح دوستی ریخته و کنکاش کرده بود و توسط او صورت تلگراف عوض شده رد وبدل شد - بمهر انگیز رسید پس از اظهار تأسف از این پیش‌آمد گفت: مژدگاني مرا بده تا تلگراف خبر سلامتي ایرج را بدهم، مهر انگیز خیلي خوشحال شده و فوق‌العاده اظهار تشکر نمود تلگراف را گرفته در اطاق خود دوسه مرتبه خواند و نتواانست از مضمون آن چیزي مطلع شود با خود میگفت «کار او درقم چیست؟ آیا خیالات تازهٔ کرده است؟ عزیمت من به اصفهان، مقصود چه باشد؟»

باري دوسه روز گذشت و در فکر تازهٔ غوطه‌ور بود اساساً برای تغییر منزل که سابقاً با مادر بزرگ خود اعلام کرده و مصمم بود بکلی فراموش نموده فکر مسافرت خود بود که چگونه باید اقدام نماید برای آنکه در دوستی ثابت قدم باشد! از طرف دیگر سر آمدن مدهٔ طلاق و رفت وآمد خواستکاران جدید؛ فشار مادر بزرگ برای قبول یکی از آنان و اوقات تلخی‌ها ومذمت های خانواده و زن پدر بالاخره روزگار را بر او تنگ گرفت! هر کس مهرانگیز را در این ایام فراق ملاحظه میکرد ملتفت میشد چقدر از حسن لقای او کاسته شده است: [illegible] نمونهٔ فراق است چهرهٔ گلگون او را درهم فشرده، رنج و زحمت فراواني که برای تحصیل معاش روزانهٔ خود میکشید تن نحیف او را ضعیف و

رنجور کرده است !

بالاخره مهر انگیز پس از آنکه هر روزه مقداری از کد یمین و حاصل دسترنج خود را که صرفه‌جوئي کرده و کنار گذاشته بود کافي دید برای آنکه وسائل مسافرت خود را فراهم نماید ـ درخفای مادر بزرك برك سفر ساز کرد ! ضمناً در نظر گرفت چنانچه مخارج او کفایت نکند در ضمن راه خدمت این وآن نموده و در راه عشق پاك خود تحمل مصائبي را بنماید تا آنکه بمقصود خود نائل و کعبهٔ آمال خود را در آغوش گیرد !

چند روز گذشت، زمزمه دلتنگي آغاز و بمادر بزرك گفت: مادر جان، دلم در این فضای تنك محزون با این زندگاني غم‌افزا یك نواخت وبیچارگی بتنك آمده است ! خدا مرا چقدر بدبخت آفریده گویا ترا هم برای دیدن بدبختیها و تحمل مصائب من برای من نگاه داشته است ! تو باید در این سن مشغول نماز و دعای خود بوده با لقمه نانی که خداوند ارزانی داشته است آسوده و فارغ بال زندگانی کنی ولی مع‌الاسف فکر و خیال پریشانی من ترا هم پریشان کرده ! چه خوب است با هم مسافرت بقم کنیم که با زیارت رفع دلتنگی های من بشود ! مادر بزرك اظهار دلسوزی کرده گفت خرج سفر نداریم ـ مهر انگیز در جواب میگفت: اگر شما مسافرت نکنید من تنها مسافرت خواهم کرد وهمین دوروزه هم عزیمت میکنم ! مادر بزرك گفت: مگر دیوانه شدهٔ تنهائي چه زیارت و چه مسافرتي داری؟

اشک در چشمخانه مهر انگیز حلقه زد، با کمال عجز و انکسار اظهار کرد:

-- مادر جان از اوضاع طهران خسته شده ام، میخواهم چندروز

بیرون ها بروم !

– بیرون ها کجا ست ؟ تو چند روز دیکر باید شوهر اختیـار کنی ! این عده خواستکاران که براي تو آمده اند چه جواب باید داد ؟ جواب پدر و زن پدرت را چه بگویم ؟

– هیچ ، چه جواب دارم بدهم ؟ شوهر نمیکنم !

– شوهر نمیکنم هم حرف شد ؟ تو برای معاش روزانه انقدر زحمت میکشي مي بیني که پدر و زن پدرتو ابدا بتوحخل نمیگذارند ! وانگهي وقتي شوهر کردی از این رنج و زحمت آسوده میشوی !

ـ باشد ، آنخدائی که مرا تااین سن نکاهداری کرده است بعدازاین هم محافظت خواهد کرد.

.بی بي جان خیلی مایل هستم که بکسي اظهار نکنی تا اینکه من چندین فرسخ که از طهران دور شدم بهر که میخواهي ابراز کن !

– چطور میشود من جواب زن پدر یا پدرت را چه بدهم

– مادر بزرك هرچه کفت مهر انکیز جواب او را میداد وچون اصرار میکرد و تغیر مینمود مهر انکیز کریه نموده و میکفت زیاد اصرار کني تریاك میخورم و خود را تلف میکنم !

***

دو ساعت از توپ ظهر کذشته بود که سوت حرکت ترن حضرت عبدالعظیم (٤) کشیده شد . ممیز خط آهن سوتي کشید درب اطاق زنانه باز کردید ، همههجوم آورده بطرف اطاقهاي ترن میروند. درآن میان جمعیت مهرانکیز وقمرتاج دیده میشدند که بعزم زیارت حضرت عبدالعظیم میروند سه ربع کذشت بحضرت عبدالعظیم رسیدند درباغ سراج الملك رحل اقامت

افکنده پس از زیارت، شب‌را درهمانجا بسر رساندند صبح مهر انگیز از مادر بزرك خود خدا حافظی کرده و باو سفارش نمود که باید بلافاصله از آن خانه بیرون بروی و جای دیگري منزل اختیار کنی بطوریکه کسي ملتفت نشود!

دلیجان بحرکت آمد، مهر انگیز در آن میان اشخاص مختلف و مسافر در صورتیکه غم و اندوه خودرا میخواست مستور دارد جای گرفته و همه با هم صحبت میکردند و خوش بودند جز او که بهت و حیرت او را فرا گرفته ونظرخود را به بیابان افکنده دیگر با کسی حرف نمیزد، چیزي اظهار نمیکرد، کسی هم توجهی بحال او نداشت فقط یك نفر در آن میان مواظب حرکات او بود!

اینك به بینیم رقبای مهر انگیز (زینت و فرخ) آیا از حال او غفلت داشته و از او صرف نظر نمودند؟

ما در وقتي فرخ و زینت را ترك گفتیم که در آن خانه واقع در کوچه ملك آباد با هم سر و سری پیدا کرده کم کم در نتیجه الفت و معاشرت با هم مأنوس شده و دقیقهٔ از هم جدا نمیشدند!

فرخ برای آنکه بخواهش های نفسانی زینت عمل کرده باشد مقداری اثاثیه و وجه نقد از پدرش قرض کرده آنخانه را مرتب نمود. مدتی گذشت ابداً فرخ بمنزل خود مراجعت نکرد و همواره بدنبال کار خود و منزل جدید و یار تازه خویش بود. زینت هم باخوشی وخرمي با اوبسر مبرد منتها از سر گذشت خود چیزی براي او بیان نکرد تاآنکه کاملا روح او را مسخر و مطیع خود ساخت و هر وقت فرخ اصرار میکرد میگفت: من از خانه پدر و زندگاني خود دست کشیده براي آنکه با تو

خوش باشم اگر زیاد اصرار کنی میروم کمیساریا و میگویم این شخص مرا گول زده و آورده است در این خانه !

بالاخره شرح زندگانی و پیش آمد خود را برای تو بیان خواهم داشت. عجالتاً چند وقت فرصت و معاشرت لازم است برای آنکه ببینم در قول و رفتار خود استوار هستی !

فرخ هم از این تهدید میترسید ودم فرو می‌بست و صحبت مهرانگیز را بمیان میاورد !

چنانکه دیدیم تلگراف ایرج را تغییر داده و بالنتیجه مهرانگیز را از طهران دربدر نمودند.

آنروزیکه محرمانه مهرانگیز با مادر بزرگش بحضرت عبدالعظیم رفت سروراقدس از خدمت‌خود منصرف نشده یکنفر را مأمور نمود که حرکات او را تحت نظر بگیرد.

شب را درحضرت عبدالعظیم ماند و همینکه خواست مهرانگیز عده مسافر و دلیجان بقم برود یکی از مسافرین سفارش کرد که شرح مسافرت اورا و منزلی که در قم میگیرد و اگر جای دیگری خیال سفر کردن داشت برای او برسیدن قم بازرسی که معین کرده بود بنویسد در مقابل انعامی‌هم باو داد او هم قبول کرد.

این شخص همان کسی است که در دلیجان مراقب حرکات مهرانگیز بوده !

درحقیقت حرکات غم‌انگیز و پریشانی مهرانگیزهم اشخاص را متوجه

فصل چهاردهم

« ایرج نمیدانست که اورا (یاغی وطن پرست) »
« خواهند خواند . او پیش خود فکر میکرد »
« که برای وطن وبنام وطن وآب وخاك می »
« جنگد و قوای ملی و دولت پشتیبان اوست »

یاغیان وطن پرست

دو امر ناگهانی برای آتش زدن ایران در این موقع که جنگ های عالم گیر دنیا رادرآتش خودمیسوخت صادر گردید :

۱ ــ بکلنل ادوال قائم‌مقام ریاست تشکیلات ژاندارمری امر شد که در تاریخ ۷ محرم ۱۳۳۴ با قوای کافی ر موبیسیون بطرف قم و اصفهان حرکت نماید !

این امر از طرف کی صادر و علت آن چه بود ؟

خود کلنل ادوال شرح ذیل‌را می‌نویسد :

« در تابستان ۱۳۳۳ روسها قوای خود را در شمال ایران افزوده چنانکه »
« در پائیز عده آن سی هزار نفر سرباز روسی در قزوین بود و در اول محرم »
« ۱۳۳۴ [illegible] طرف طهران حرکت کرد شاه مصمم مسافرت شد »
« دولتین [illegible] در خصوص اقدامات ارامنه واحتمال بلوائی که »
« در طهران انتشار یافته بود قراسوران ... از خانه های خود حاضر »

« شده بودند فریك و نزدیکست در شب ٥ و ٦ محرم در سربازخانه »
« فوج دوم بوده تقریباً ساعت چهار و نیم صبح خود شاه شخصاً با تلفون »
« کرده و از تصمیم حرکت خود مطلع ساخت . ساعت هفت این جانب »
« که در آن زمان رئیس قراسوران بودم با تلفون بقصر سلطنتی احضار »
« شدم در آنجا بمن حکم کرد طهران را فوراً تخلیه کنم و خود شاه اظهار »
« کرد که میخواهد از طهران خارج شود و از برای امنیت اعلیحضرت »
« مابین طهران و قم این جانب شخصاً مسئول خواهد بود . روسها در »
« آن حال در سی کیلومتری (٥ فرسخ) طهران بودند »

« دولت ایران بتمام سفارتخانه‌ها یك متحدالمال رسمی فرستاده »
تقریباً باین مضمون :

« از آنجائیکه شاه در زیر فشار قشون استیلائی روس نمیتواند »
« بطور دلخواه و آزادانه با سفرای دول دیگر داخل مذاکرات شود »
« لهذا خود را مجبور می بیند که پایتخت را تغییر داده و مقر دولت را »
« بجای دیگر انتقال دهد از تمام سفرا خواهش میشود که شاه را پیروی »
« کرده تا در مکان دیگری که دولت موقتی در آنجا خواهد بود خارج »
« از فشار قشون خارجی مشغول مذاکرات شوند »

« بلافاصله بعد از حکم اعلیحضرت در حضور رئیس الوزرا [illegible] »
« بتمام شعب قراسوران حکم داده [illegible] »
« شده است پایتخت را تخلیه کنند بعد از ظهر تمام قراسوران [illegible] شهر »
« خارج شده بودند غیر از مختصر عده سواره نظام [illegible] شهر »
« [illegible] اعلیحضرت بودند در همان موقع هم [illegible] »
[illegible]

« و نتیجه این شد که باریکسن و کلسترم باقراسوارانهای خود بطرف همدان »
« حرکت کردند »

نتیجه این امر چه شد ؟

این امر نتیجه آن اضمحلال و انحلال قوه منظور و از دست رفتن هفت هشت هزار نفر ژاندارم شجاع و کار آزموده و ملیونها فشنك و تفنك و مهمات که چه بعد از جنك ساوه و محاصره قم جا گذاشتند و بتصرف روسها درآمد و چه در فروت غرب بتصرف رسید و چه در اصفهان آتش زدند !

۲ -- فرمان و دستوري بود که از روی تمسخر با کمال خونسردی منتها با یك مقدماتی از فرط عصباني شدن سکدسته کسانی که دامن زن آتش انقلاب بودند و آن فرمان در این جمله مختصر مندرج است صادر گردید .

« همور نشسته اند، بروید ای یاغیان وطن پرست ! »

روزنامهٔ قانون در شمارهٔ ۲۵ خود مینویسد . وقت حرکت کمیته [illegible] که [illegible] دولت رفت آهسته سلیمان میرزا و رفقای او [illegible] : « بروید ای یاغیان وطن پرست ! »

آنهاکه نزدیك بودند و این فرمان را شنیدند از روی تمسخر دانسته و برفقای خود میگفتند و میخندیدند ولي در باطن مشغول اقدامات شدند و آنها که دور بودند و دستان بکمیته محلي دموکرات و [illegible] آ [illegible] روزی [illegible] آتش [illegible] کمیته جنك میرسید چون [illegible] در [illegible] مقابل تحریکات خارجي ها دستور میخواستند در جواب [illegible]

[illegible] قرار دادها [illegible] شده ـ هفتصد [illegible] چند ملیون فشنك

و تفنگ و توپ از راه همدان وارد عراق خواهد شد، باید فورا عزیمت کرد!»

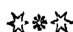
هرچه پرنس رویس و عاصم بیك و کنت لوکنتی داد و فریاد میکردند که کاسه از آش گرم‌تر نمیشود، صبر کنید ما قرار دادی بادولت ببندیم، فائده نبخشیده اشخاص تحریك شده که پیش قراولان آنها در اطراف مشغول تحریص و تحریك بودند بکار افتاده و سوار اسب و استر از طهران، مرکز اقتدار دولت، دور شدند

بعد از این قیام هر چه اصرار کردند که مراجعت نمایند، هر چه مواد پیشنهادیه متفقین که تمام آنها بنفع ایران بود بچشمشان کشیدند، هر چه نماینده بقم و کاشان از طرف دولت فرستاده شد و تعویضاتی که درموقع خود خواهیم دید بنظرشان رساندند دست ازخیال خود برنداشتند و برنگشتند در مقابل قشون روس مانند سیل از شمال سرازیر شده و پس از دو سه شکست مجاهدین و مهاجرین عقب نشینی اختیار کرده و بطور غیرمنظم بطرف اصفهان رهسپار شدند: شمال وجنوب بتصرف متفقین در آمد، طهران در تحت نفوذ ژنرال باراتف اشغال شد، برای مالیه‌ونظام ایران دو نظریه بود:

۱ ــ کمیسیون مختلطی مرکب از نمایندگان ایران وانگلیس وروس و بلژیك برای نظارت در اخذ و صرف مالیات با اختیارات تامه تشکیل شود.

۲ ــ دو قشون ایرانی یازده‌هزار نفری تشکیل شود: یکی درولایات جنوبی‌ایران ویکی درولایات شمالی. قشونی که درجنوب تشکیل خواهد شد در زیر اداره و فرمان صاحبمنصبان انگلیس خواهد بود و مخارج

آنرا تا آخر جنك فرنكستان دولت انكليس خواهد پرداخت ـ همین مقدمه موضوع تشکیلات پلیس جنوب (اسپیار) گردید، قشونی شمالی در تحت اداره وفرمان صاحبمنصبان روس خواهد بود ومخارج آن بار وسیه است .



ایرج را دیدیم که بایکدسته فراریان ژاندارمری از بیراهه ورامین بقم و اصفهان وارد شدند . شجاعتها و رشادتهای اورا دیدیم ولی افسوس کجا در مقابل توپ و شمشیر قنداقه تفنك و تفنك شکسته میتواند برابری و مقاومت نماید ! ! ایرج معهذا مأیوس نشد و با آنکه میتوانست درموقع فرار ازرباط کریم خودرا بطهران ومحبوبهٔ خودرسانده باوصف این خدمت بر وطن و انتقام از متجاوزین را ترجیح بر سلامت خود دانسته رفت که در میدانهای وسیع و وسیع تری با دشمنان ایران نبرد و مبارزه کند ولی ایرج نمیدانست که اورا (یاغی وطن پرست) خواهند خواند ، او پیش خود فکر میکرد که برای وطن و بنام وطن و آب و خاك میجنگد و فدای ملی ردولت پشتیبان اوست ! او غیراز وطن و شجاعت و جانبازی در راه وطن و بالاخره ترقی وارتقاء و رسیدن بمحبوبهٔ خود چیز دیگری در نظر نداشت هر بیگانهٔ را بیگانه می دانست ! او با صندوق (کروی) آلمانها و لیره‌هاي انقلاب بر باکن رابطه نداشت ، هیچ خیال حزبی ، لیدری ، خودخواهی ، بزرك منشی ، هوچی گری روح اورا تحریك ننموده و با هیچ منبع و مکانی هم بستگی پیدا نکرده بود !

او ازکمیسیون دکتر چیتر اطریشی وشونمان رآتاشه میلیتر اطریش در طهران براي تهیهٔ زمینهٔ انقلاب وتغییر پایتخت ـ بالاخره او از قضیهٔ ترانسوالیانی و ملاقات با شاه مسبوق نبود .

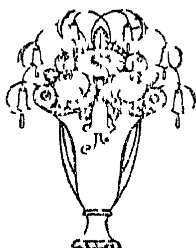
آري ، ایرج ما همان پهلوان رشید رمان ما وقتیکه باصفهان رسید و هشتاد فرسخ راه طی نمود : لباسها پاره بدون اسلحه و گرسنه و پریشان نمیدانست چه کند ؟

هنوز قلب خود را گرفته و تشنهٔ یك جام خون دشمن میدید و چشمانش از شدت غضب از چشم خانه میخواست بیرون بیابد با این حال باین دسته قشون متواری وبیصاحب چه گذشت و جان آنهارا کي خرید؟

دفتر اعانهٔ تجهیزات ؟ بلی دفتر اعانه تجهیزات .

ایرج نمیدانست که انصراف شاه از عزیمت باصفهان بتمام دول متحابه اطلاع داده شده و بعلاوه بوسیله جراید بعامه اهالي گوشزد شده است از این قسمت هم خبر نداشت : گوش او را بکمك دولت ، ملت ، مجلس و اتفاق قول شاه ورئیس الوزراء در تغییر پایتخت پر کرده بودند !

افراد ژاندارم هاي جنك ساوه ورباط اربم ومجاهدین را دفتر مزبور تجهیز نموده وحاضر براي جنك میکردند ـ عهده دار انتظامات اصفهان مسیو پاشن آلمانی ودکتر چیتر بود . در موقع خود از سوابق وعملیات دکتر چیتر پاشن مطلع خواهیم شد وخواهیم دید که جنك اصفهان واغلب تحریکات باپاشن مزبور بود



فصل پانزدهم

« حقیقة در زناشوئی تجانس اخلاق و روحیات »
« بین زن و شوهر اول شرط عمده است دارائی »
« واسم و رسم ابداً درمقابل سنخیت ومجانست »
« اررشی ندارد ! . . . . »



داستان زینت

ما زینت و فرخ را وقتي بحال خود گذاشیم که رشتهٔ دوستی و رفاقتشان مستحکم وروابط آنها کامل و مانند دو رفیق موافق شب و روز راباهم بسر میبردند .

فرخ تاآنموقع جوانی بود بیکار که بواسطهٔ پشت گرمي بپدرش در صدد تهیه شغلي بر نیامده ولی نظر باینکه زبان روسی را خوب میدانست و در آندوره هم دوره روسها بود خود را جزو کمیسیون مختلط که برای نظارت در اخذ و صرف مالیات ایران از طرف بیگانگان تحمیل شدداخل کرده وباحقوق هشتاد تومان روزگار خوشي میگذراند . شغل جدیدرا در اثر یمن قدم زینت میدانست و اوهم بخود فخر و مباهات میکرد برای اینکه خودرا بحباله نکاح فرخ درآورد فرخ هم با کمال اشتیاق بیشنهاد کرد پس از انکه داستان زندگانی تو و سابقه ات را مطلع شدم وسائل ازدواج را فراهم میاورم ! زینت هم قول گرفت پس از آنکه اورا

شناخت و بر سابقه او بصیرت حاصل کرد اورا بزوجیت خود درآورد



روز جمعه است . پس از آنکه زینت بافرخ بگردش حضرت عبدالعظیم
رفته در کنار نهر آب مقابل باغ شعاع السلطنه زیر درخت هاي بید روز
را با کمال صفا گذراندند شب بمنزل آمده و زینت برای ایفاء بوعده سابقه
شروع به بیان سرگذشت خود نموده و اینطور سخن آغاز کرد .

اسم اصلی من اختر است . خانه پدری من واقع در خیابان منگل،
آن قسمت خیابانی که از چهار راه امیریه مجزي شده و بطرف دروازه
میرود (امروز این خیابان معروف بخیابان پهلوی است و از حیث نظافت
یکی از بهترین خیابانهای طهران میباشد) من وقتی دختر بودم در مدرسه
دخترانه امریکائی واقع در خیابان قوام السلطنه تحصیل میکردم . پسر
دائي داشتم موسوم بامیر خان که او هم در مدرسه پسرانه امریکائی تحصیل
میکرد منزل او هم در چهار راه حسن آباد در سر راه مدرسه من بود
اغلب در موقع رفتن بمدرسه درصورتیکه هر دو بانوکر بمدرسه میرفتیم
باهم تصادف نموده و صحبت کنان طی مسافت میکردیم . من در نزد مادر
و پدر خود چون فرزند ارشدشان بودم فوق العاده عزیز بودم و بعلاوه
همین یك دختررا داشتند من هم در وظایف فرزندی و امور جزئی خود غفلت
نمیکردم سالها بدین منوال گذشت و با پسر دائی خود روزها در بین
راه بزبان انگلیسي صحبت میکردیم و چون نوکرهای ما زبان نمیدانستند
هر چه میخواستیم شوخی میکردیم و حرفهاي خوشمزه میزدیم و با
خوشحال بودیم که از حرفهای ما هیچکدام مطلع نخواهند شد حتی‌شما
ساعات ملاقات روز بعد را در موقع جدائي تعیین میکردیم ـ مرحلان

هشتم مدرسه را طی میکردم او کلاس نهم از قضا من مدرسه مزبور را نتوانستم بپایان برسانم زیرا که خواستکاران مرا مهلت ندادند و پدرم پیشکار فرمانفرما بود مرا برای حاجي . . . که تجارت قند و شکر میکرد نامزد کرد . من با تمام علاقهٔ که بپدر و مادر خود داشتم حق چون وچرا در خود ندیده و از موقعی که صحبت زناشوئی ووصلت ما ورد زبان این و آن شد همه کس نزدمن از دارائی و اسم و رسم ومکنت او توصیفها میکرد ولي من خودم بواسطه پیری و ؟ او نگران بودم . بالاخره خواهی نخواهي تن بقضا و قدر داده و اطاعت از اوامر پدر و مادر را واجب شمردم

الحق والانصاف حاجي . . . هم سرمایه دار ودارای خانه ودستگاه ابرو مند و همه قسم وسائل تنعم و راحت فراهم بود غیر از من یك زن دیگريهم داشت که از آن زن سه‌چهار پسر و دختر و داراي داماد هم بوده ولی مرا برای‌عیش خود اختیار کرد و من ازاین موضوعات ابدا اطلاعی نداشتم تا توانستم صبرو حوصله کردم نجابت‌وشکیبائی پیشه خود ساختم !

ازآنجاکه‌مانندبسرداني خودرا .برای خود نامزد میکردم چرا که هردو تحصیل کرده و ازیك فامیل و بعلاوه اصالت ونجابت همدیگر را تشخیص داده و مدتها باهم بسر برده‌بودیم نتوانستم تمام عمر را بوصلت حاجي . . . بسر برسانم . من همیشه ریش قرمز دوره گردهٔ اورا بد سخت گرفته و مسخره‌میکردم ، سرطاس و بی موی او عمامه‌شیر شکری ، شال و لباس اورا مورد شوخي قرارمیدادم . اویك آدم مذهبي بود که برای

اعیاد مثلا میخواست روضه خوانی کند و من مخالف او بودم ؛ جدا مخالف ترتیبات امروزه و آزادی زنان بود بعقیده او زن باید سرتاسر سال درمنزل باشد و هیچ بیرون نرود با هیچ کس معاشرت ننماید . . ولی با وجود این در امور زندگانی خود جدی و درستکار بوده همیشه غروب بمنزل میامد گرد قمار و شراب و امور شنیعه نمیگشت . . . خلاصه روزگار را بر من سخت میگرفت بطوریکه من جرات نداشتم قدم از خانه بیرون بگذارم بالاخره به تنگ آمدم و از او بهانه گرفته قهر کرده ، فحش داده ، ناسزا میگفتم ، چندی حوصله کرد پدر و مادرم چقلی کرد فائده نبخشید من در جواب پدر و مادرم میگفتم : من جوانی هستم تحصیل کرده ادبیات دوست موسیقی پرست ، میخواهم با مردم معاشرت کنم ، رفت و آمد داشته باشم حاجی آقا مرا دو خانه مانند مرغ درقفس محبوس ساخته و از معاشرت هر کس مرا باز میدارد او قلیان میکشد من باید درق قلیان او را درعوض ساز گوش کنم

من با این شخص ساز کارم نیست ؟

چندی بدلائل و نصیحت و تهدید پدر و مادر مرا آرام کردند بالاخره روز عیدی بود (حالا یادم نیست چه عیدی بود) ساعت ستارت انگلیس ساعت ده را اعلام کرد پس از آنکه دعوای کاملی با شوهر خود کردم چادرم را سر کرده و مستقیما بمنزل پدر آمدم . هر چه پدر و مادرم اصرار کردند یا تهدید نمودند فائده نبخشید غیر از گریه و زاری کاری نمیکردم ؟

آخر حاجی چون دید من از منزل پدر بر نمیگردم عوض اینکه خودش بمنزل ما آمده با پدر و مادرم مذاکره کند بمحاکمه متظلم شد

و مرا بعنوان عدم تمکین از خانه پدری بیرون آورده و محکوم شدم که باید با حاجی سازگار باشم. او بر زجر و زحمات خود افزود یك نفر را موکل من قرار داد و ضمناً باو اختیار داد که همه قسم از من مواظبت نموده با کسی رفت و آمد نکنم و از خانه هم قدم بیرون نگذارم باز این فشارها و صدمات فائده نبخشید بار دیگر موکل خود را هم غافل کرده فرار نمودم آخرالامر راست و پوست کنده بمادرم گفتم اگر طلاق مرا از این حاجی نگیری یا تریاك میخورم یا فرار میکنم و بگوشهٔ پنهان میشوم که ابداً مرا پیدا نکنند!

پدر و مادرم در اثر این تهدید هراسان شده و میترسیدند مبادا که سر شکستگی خانواده خود را فراهم آورم بزرگان فامیل جمع شدند که کار را فیصله دهند. قضایا را برای حاجی بیان کردند و پس از رفت و آمد ها و خرج کردن ها هرچه داشتم از مهر ونقد حلال کردم و طلاق گرفتم!

حقیقة در زنا شوئي تجانس اخلاق و روحیات بین زن و شوهر اول شرط عمده است دارائی و اسم و رسم ابدا در مقابل سخنیت و مجالست ارزشی ندارد!

واقعاً نمیدانستم امیر خان پسر دائی‌من چشمش عقب من است.
در این دو سال ازهر هوس افتادم نه گردش میرفتم ونه معاشرت باکسی داشتم ونه رفاقت! یك آدم ساده بی‌آزار که با مادر و پدر و برادرهای خود شب و روز خویش را ببطالت میگذراندم آن هوسهای جوانی وآن آرزوهای دختری معلوم است که در دامان یك شخص بیکانهٔ در معرض جلوه و نمایش میآمد دیگر از جوش و خروش میافتند آن اشعار دوستي

وادبیات وموسیقی پرستی که مرا همواره تهییج میکرد یکباره خاموش شد غیر از خواندن رمانها و سرگذشتهای محزون ، رفتن روضه برای شنیدن مصیبتها بهیچ چیز دل نمی بستم ، طبیعة یك آدم رنجور و مستمندی شدم کهابدا در فکر خودم نبودم‌پدر و مادرم هم چندان وقعی بمن نمیگذاردند آن مهر وصحبت های طفولیت ؛ آن‌دوستی‌ها همه را گویا برای‌آنکه‌حاجی را نخواستم فراموش کردند!

در این دو سال امیر خان بکلاس یازده رسید : موقعی است که باید سال دیگر از مدرسه دیپلم گرفته وزندگانی خودرا در اثر آن‌دیپلم و تحصیلات خود تامین نماید ! هر روز بمنزل ما میآمد و از دیدن من خرسند میشد : من واقعا نمیدانستم که او واله و شیدای من است !

آخر روزی کاغذی بمن نوشت باین مضمون .

عزیزم

« خویشاوندی ، چند سال معاشرت ، محبت ، آیا کافی نبود که »
« آشنا باخلاق و روحیات من بوده ومرا برای خود واز آن خود داسته »
« باشی ؟ من تصور میکردم ، احساسات‌وعواطف تو همانطور که درقلب »
« من رسوخ پیدا کرده محبت‌ها و نوازشهای من هم در تو تاثیر داشته »
« وهم فکری و معلومات بالاخره ترا وادار خواهد کرد که خودرا از »
« آن من بدانی !

« در این مدت که تو سر بدامان‌دیگری گذاردی میدانی چه بر »
« من گذشت ؟ نمی توانم شرح گذشته را برای تو بگویم ! قلم یاری و »
« یاوری ندارد !

« اینك دوسال است که تو از خانه شوهر دست کشیده من هم »

« چندین سال است با قلب خودم در کشمکشم ؛ آخر تاب و توان از من »
« ربود . بدون ترس و واهمه ابراز مطلب کردم آیا تو میخواهي »
« جواني که پای بند تواست قربان بیوفائیهای خود کنی ؟

« عزیزم اجازه بده احساسات و عواطف خودرا نثار تو کرده »
« هر وسیله هست وسائل ازدواج خودرا فراهم آوریم خدا گواه است »
« مدرسه ، درس و بالاخره خودرا فراموش کرده ام هر روز ببهانه »
« بطرف خانه تو میایم و از دیدن تو محظوظ میشوم بارها در خیابان »
(و در حریم منزل تو قدم زده و ساعات خودرا طي میکنم . منتظرم)
(که از طرف توهم ابراز لطفی شود دیگر بیش از این نمیتوانم چیزی)
(بنویسم چرا که طپش قلب مانع ابراز عشق است ! آنکه بامید تو زنده)
(است : امیر)

کاغذ را توسط برادر کوچکم بمن رساند وقتي کاغذ را خواندم دلم طپید از بس از دنیا بیزار شده بودم عوض اینکه جواب کاغذ اورا بدهم همینکه منزل ما آمد، رفتم در مقابل چشم او کاغذش را از اطاق خود آورده پاره پاره کردم وریختم توی باغچه . با آن حالت خندان و متبسمی که بطرف من آمد یکمرتبه این حرکت مثل این بود که قلب اورا از جای برکند، بي اختیار داد زده و گریه اش گرفت . و برای آنکه کسي مطلع نشود زود از خانه بیرون رفت !

کاغذ دیگری نوشت عوض اینکه اوهم در این کاغذ فحش بدهد ، اوقات تلخی کند جبران اخلاقي کرده و بر نوازش و محبت خود افزود بیشتر اظهار کوچکی کرد من بعضی جمله های کوچك کوچك آن را حفظ کرده ام ، نوشته بود :

(تو مختاری که رشتهٔ قلب مرا از هم بگسلانی ! تو آزادی که مرا)
(وقتی بدیدن تو آمدم درقفسی محبوس سازی ! تو با اسلحه سرد خود)
(مرا پریشان وديوانه کردی تو قادری مرا بااسلحه گرم فدای خود کنی)
(پاره کردن کاغذ مانند این بود که قلب مرا باخنجر زهرآلودی پاره)
(پاره کنی باز من خودرا ازآن تو میدانستم و برای تو میدانم و برای تو)
(هم زنده ام !)

بار دیگر که باز منزل ما آمد کاغذش را در مقابل چشمان او سوزاندم گریه کرد بر سرورو ي خود زد وفرياد نمود و بالاخره ازمنزل خارج شد !

این بی اعتنائی های من باعث شد که فکری براحوال خود کند:

چند روز گذشت ، سه عدد نان شیرینی توسط برادرم برای من فرستاد من در اول بار فکر کردم که مبادا در این شیرینی ها سمي باشد بخود دلداري دادم دو عدد آنرا خودم خوردم ویکی راهم ببرادر دادم

خوردن من همان شدو سم محبت دامنگیر من گشت !

ندانستم این جوان این سم را از کجا بدست آورده وتتبع کرده بود آیا ریاضت کشیده و شبها بیدار بوده و بخود زحمت داده تا بدست آورده است ؟ نمیدانم همینقدر میدانم پس از آنکه مطمئن شد که من شیرینی ها را خوردم کاغذي نوشت خیلی بطور آرامی و محبت بهیچوجه از گذشته گله مند نبود من وقتي کاغذ را خواندم بي اختیار شدم اشکم فرو ریخت کاغذ او را جواب دادم . بعد از آنکه جواب من باو رسید برای یادگاری یك انگشتری خریدو فرستاد من هم در مقابل جوراب و دستمال و عطر

خریدم و فرستادم و درگوشهٔ دستمال اسم او را به انگلیسی نوشتم و روانه داشتم !

امیر جوراب و دستمال وعطر مرا درجامه دان خود محفوظ داشت هرروز صبح که بمدرسه میرفت میآمد بسر وقت جامه‌دان . جامه دان را باز کرده جوراب و دستمال و عطر را بیرون آورده و قریب نیمساعت در ضمن اینکه با آنها صحبت و درد دل میکرد گریه و زاری نموده و بچشم خود می چسبانید ! همینطور تا موقع عصر که از مدرسه مراجعت مینمود باز همان عمل را تکرار کرده بطوریکه چشمها از شدت گریه و زاری سرخ میشد !

امیر خان خدمتکاری داشت چون پژمردگی او را احساس کرد عملیاتش را تحت نظر گرفت و چون او را دراین‌عمل مصرومستقیم دید بمادرش قضایا را گفت .

مادرش همینکه از این خبر مطلع شد بسر جامه‌دان او آمده قفل را باز و دستمال و جوراب و عطر را بیرون آورده و در صندوق خود پنهان میکند . عصری که امیر خان از مدرسه مراجعت مینماید دنبال کار خود میرود همینکه میفهمد دستمال و جوراب و عطر را برده اند گریه و زاری خودرا سر داده با داد و فریاد اول بخدمتکار بعد بمادرش حمله میکند و مادرش دستمال و جوراب و عطر را پس داده و حقیقت مطلب را از او میخواهد ! شب که پدر بمنزل میآید او را صدا کرده و پس‌از صحبتهای متفرقه چون حقیقت مطلب را نمیتواند اظهار کند در صدد کنجکاوی بر میآیند .

این جا در عوض اینکه امیرخان اعتنائی بکنجکاوي‌ها و تجسسات

مادر و خدمتگار خود نکند و از دستمال و جوراب و عطری که من داده
بودم صرف نظر نماید و شرح آنرا برای من بنویسد ــ البته من درعوض
چیزهاي بهتري مي خریدم و تقدیم میکردم برای آنکه این موضوع کشف نشود
او نتوانست خود داری کنند ! بلکه در موقع مطالبه آنها از مادر خود
بقدری محزون و پریشان و بغض کلوی او را گرفته بود که مورد سوء ظن
واقع گردید . پدر و مادرش واسطه ها برانگیختند ، رفقا و همشاگردهای
او که برای مذاکره دروس بارای دیدن بمنزل آنها میامدند وا داشتند
که حقایق را از امیرخان سؤال کنند ، اوهم استنکاف مي کرد وحاشا می
زد ولي از قرار معلوم ــ بواسطه بي مبالاتي او در حفظ اسرار و کاغذ
هاي من ــ یکی از نامههای مرا در میان کتابها و کاغذ های مدرسهٔ او
بدست آورده و حقایق یکباره مکشوف گردید خلاصه همگاه فهمیدند
غدغن کردند که دیگر امیر خان منزل ما نیاید !

حالا من از نتیجهٔ خوردن آن شیرینیها و او در نتیجه معاشرتهای
طولانی بمن انس و الفت پیدا کرده وچه برما گذشت برای تو اگر اجازه
دهی وقت دیگر صحبت میکنم زیرا که از شاهزاده عبدالعظیم آمده و
خسته هستم . فرخ جان .برای فرداشب بقیهٔسرگذشت خود را نقل مینمایم

فرخ دیگر چیزی نگفت وبانتظار فردا شب وشنیدن بقیهٔسرگذشت
زینت استراحت کرد

فصل شانزدهم

« عمده علت شکست بی‌دربی و سبب پریشانی »
« قوای ملی نداشتن تعلیم جنگی وآلات و »
« اسلحه ذخیره بوده است. »

فرونت غرب

***

ما در فصول سابق گفتیم که نقشهٔ قشون روس در ایران این بود که قزوین را برای مرکزیت قوای خود تعیین نمودند و از آنجا قشون را بدو دسته تقسیم یك دسته بطرف همدان وکرمانشاهان و یك دسته بطرف قم و ساوه رفته که آنها هم بدو قسمت منقسم شدند یك قسمت پس از تصرف قم وکاشان بطرف عراق و قسمت دیگر بطرف اصفهان رفتند اینك به بینیم آن دسته اولی که بطرف همدان رهسپار شدند چه‌کردند

قشون‌روس در همان موقع که بساوه حمله کرده وقم را متصرف‌شدند دسته دیگر آنها بسمت همدان بیشرفت کرده آن شهر را نیز در حیطه اقتدار خود درآوردند.

بین ژاندارم وقزاق ایرانی در این موقع که تاریخ آنرا شرح می دهیم رقابت‌هائي بوده حتی‌بطوریکه در آنروزها شایع بود گویا درجنك رباط کریم یکعده قزاق ایرانی هم شرکت داشتند چنانکه قبل از تصرف همدان بین‌ژاندارم و قزاق جنگی واقع وتفصیل آن ازاینقرار است :

یك پست ژاندارم را قزاقها خلع سلاح کرده رئیس ژاندارمری اسلحه را از آنها خواسته و ندادند جنك واقع و از ابتدای آفتاب جنك شروع میشود ژاندارمها مصلی را که سابقا قزاقها سنکر بندی نموده و برای خودشان استحکامات در آنجا ساخته بودند محاصره میکنند تا دو ساعت از آفتاب گذشته جنك امتداد داشته است قزاقها در مقابل ژاندارمها نتوانستند مقاومت نمایند عده با اسلحه فرار و عده هم بخانه آقا میرزا سید محمد مجتهد پناهند میشوند تقریباً دویست نفر آنها را ژاندارمری خلع سلاح نموده مصلی را از دست آنها میگیرند یك عراده توپ شنیدر و یك مترالیوز هم از آنها گرفته میشود و جنك خاتمه پیدا میکند از طرف رئیس الوزراء بعدازظهر آن روز حکمران همدان و ماژرچاسترم رئیس ژاندارمری احضار و برای امنیت آنها دستور داده متعاقب آن ماژر چاسترم از ریاست ژاندارمری همدان مستعفي و ماژر محمدتقی خان رئیس ژاندارمری مي شود

پس از آنکه قشون روس در محل آلچی با عده ژاندارم و مجاهد مقابله و جنك میکنند ابلاغیه در طهران بدین مضمون از طرف سفارت روس منتشر میشود:

ـ ابلاغیه روس مورخه غره صفر مطابق ۲۶ ستامبر ۱۹۱۵ ـ

« حرکت قشون امپراطوری که برعلیه اغتشاش کنندگان و اشرار »
« ایرانی که بهیچوجه اوامر دولت علیه ایران را محل توجه قرار نداده »
« و اطاعت نکرده استاسیونهای راه شوسه را قرب همدان خراب »
« نموده اند از دیروز ۲۵ ستامبر شروع شده در محل آلچی با دشمنان »
« که مرکب از پانصد نفر ژاندارم و هزار و دویست نفر مجاهدین آنها »

« که دو عراده توپ و یك پولیمت داشته مقابله و زدوخورد واقع گردید »
« دشمنان بکلی شکست خورده بدون اینکه یك تیر توپ خالی کنند قشون »
« امپراطوری آوج را متصرف شدند . پس ازفرار مفسدین قشون روس »
« از آوج بسلطان بولاغ آمده و در آنجا آشوب طلبان را کاملا شکست »
« داده منهزم نمود »

« از تاثیر موفقیت قشون روس و شکست مفسدین تمام سرکردگان »
« و روسای آشوب طلب حتی شهبندر عثمانی شهر همدان را تخلیه کرده »
« بطرف کرمانشاهان فرار اختیار نمودند »

راجع بابن فتح ژنرال باراتف تلگرافی بحاکم و کارگذار قزوین مخابره نموده که مراتب بعرض اولیاء دولت علیه ایران رسانیده و تبریك بگویند که بفضل خداوند مفسدین که اطاعت اوامر دولت قانونی ایران نمیکردند قلع و قمع نمودند وزیر مختار دولت روس شرح این تلگراف را بشاه عرض و رئیس الوزراء را تبریك گفته که قشون روس موفق به سرکوبی بد خواهان ایران و اشرار گردید !

☆

جنك های غرب را میتوان بدو قسمت تقسیم کرد :

۱ — شکست قوای ملی
۲ — شکست روسها

شکست قوای ملی در جنگهای آوج ـ سلطان بولاغ ـ همدان ـ دولت آباد ملایر ـ کنکاور ـ گردنه بیدسرخ ـ کرمانشاه که در نتیجه از دست دادن همدان و کرمانشاه و کرند و قصر شیرین و غیره بوده است

شکست روسها در نتیجه همدان و کرمانشاه مسترد گردید

عمده علت شکست پی در پی و سبب پریشانی قوای ملی نداشتن تعلیم جنگی و آلات و اسلحه ذخیره بوده است و بخصوص نظر باینکه عثمانی ها مشغول جنگهای کوت‌العماره بوده و با انگلیسها در زد و خورد بودند نمی توانستند عده‌کافی وکمك برای فرونت ایران گسیل دارند همین که از جنگهای مزبور فراغ حاصل کرده بطوریکه بعد تفصیل را خواهیم دید چون روسها کرمانشاه و کرندرا متصرف و نزدیك بغداد شدند توجه خود را بیشتر از پیشتر بسوي ایران معطوف داشته و کمك مهمی بقوای ایران دادند دلاوران ایرانی وعثمانی برای استرداد دارالایمان کرمانشاه بقصر شیرین و کرند و هارون آباد و بالاخره بخود کرمانشاه هجوم آورده و بمقصود کامیاب شدند.

اینجاست که عقیدهٔ (پان اسلامیزم) یا اتحاد اسلام که از دیر زمانی مورد توجه اشخاصی مثل نادرشاه افشار، آقا سید جمال‌الدین و بالاخره در این اواخر در موقع جنك بین‌المللی مورد نظر متفکرین عثمانی واقع و مثل فوزی بیك آتاشه نظامي را بطهران برای توسعهٔ این فرقه و انتشار این نیت مقدس روانه داشتند صورت حقیقت پیدا کرده و میرفت برادران اسلامی شیعه و سني برای پیشرفت عالم اسلامیت توحید مساعی کنند ولي از قراریکه روزنامهٔ قانون اشعار میدارد گویا این موضوع هم آلت دست واقع چنانکه در شمارهٔ ٤٢ مینویسد :

« یکی از وکلاي دموکرات که مرحوم شده در قم بسلیمان میرزا »
« میگفت که ما میخواهیم باروس جنك کنیم واز آلمان برای ما کمك میرسد»
« شما هم با ما همراهي کنید وهطبع این نقشه بشوید یا بطهران برگردید »
« آن وکیل میگوید ما بشاهزاده گفتیم پس چرا درطهران در فراکسیون »

« که بودید منکر این قضایا شده و مطابق قاعدهٔ حزبی این مطالب و »
« خیالات را در فراکسیون و حزب دموکرات پنهان میکردید ؟ »
« شاهزاده میگوید : من دموکرات نبوده و نیستم من وآقای »
« مساوات مدتهاست جزء حزب (اتحــاد اسلام) هستیم و باعثمانیها »
« هم دست شده‌ایم واز دموکرات وحزب جراید دموکرات وفراکسیون »
« استفاده برای حزب مخفی مزبور مینموده‌ایم و مجبور نبوده‌ایم اسرار »
« جمعیت خود را بشما و بحزب بگوئیم وکیل میگوید : مگر نه در یکی »
« از مواد مرامنامه اتحاد اسلام است که باید کلیه مسلمین تابع مرکز »
« خلافت باشند ؟ شاهزاده جواب میدهد که : این ماده‌را برای خاطر »
« من که بر خلاف وطن پرستی و استقلال ایران بود برداشته اند ! »
« آن وکیل میگوید من با کسی که هفت‌سال یك حزب فداکار و »
« مقدس و وطن پرستی را آلت استفاده خود نموده و بدروغ لیدر آنها »
« شده و همه وقت با آنها بتصدیق خودش با دوروئی و تذویر راه »
« رفته و حالا هم بنام اتحاد اسلام با پول آلمان بخواهد با روس انگلیس »
« درعین بیطرفی ایران جنك کنند نمیتوانم همکاری نمایم زیرا از کجا »
« که پس ازهفت ماه یا هفت سال‌دیگر معلوم‌شود شما اتحاد اسلام‌هم نبودید »
« و میخواسته ایداز اتحاد اسلام و از جنك و زدوخورد با روس ها »
« استفادهٔ علیحده بنمائید ! »

***

اینك برگردیم بتفصیل جنگهای غرب :

مختصری از تفصیل جنك آلچی و آوج وسلطان بولاغ را دیدیم حالا بدنبالهٔ فتوحات روسها متوجه میشویم

در تاریخ ۱۰ ربیع‌الاول روسها درهمان موقع که در ورداورد ساوه جنگ کرده و ساوه را متصرف شدند بر همدان هم غلبه پیدا کرده و در آنجا برای حملهٔ بکرمانشاهان تدارکات زیاد می بینند . در ابتدای امر چند دفعه بطرف دولت آباد و کرمانشاه عقب نشانده شدند ولی بالاخره قوای توپخانهٔ خودرا که همیشه باعث پیشرفت روسها در تمام جنگهای ایران بود تقسیمی زیاد نمودند که بر توپهای داو طلبان ایرانی غلبه کرده و از دو طرف بدولت آباد حمله میآورند تمام روز جنگ ادامه داشت عصر همانروز روسها قدری عقب نشسته ولی دو باره دولت آبادرا گرفتند قوای قواسوران بختیاری و زندی بطرف نهاوند عقب نشینی اختیار نمودند سوارهای لر متفرق و سوارهای کرمانشاهان بطرف بید سرخ عقب رفتند .

بعد از جنگهای طولانی که در اطراف همدان چه درحوالی دولت آباد و چه در حوالی اسد آباد و کنگاور رخ داد مدت متمادی قوای ایرانی توانستند مواقع خودرا در مقابل حملات روسها حفظ کنند گردنهٔ بید سرخ (همانجائیکه آلمانها وقتی درطهران شاه را نتوانستند حرکت بدهند که ایران را خواهی نخواهی وارد جنگ کنند ـ گردنه بیدسرخ را بانقلا بیون نشان داده و در باقی جاها دستور داده بودند که جنگ و گریز نمایند فقط در گردنه بیدسرخ مدافعه و مخاصمهٔ قطعی نموده سر راه روسها را بگیرید) و سایر نقاط مهمه را که ایرانیان مستحکم کرده و محافظت مینمودند سنگرهائی بود که مراکز اردوی ملی یعنی صحنه و کرمانشاه را نگاه میداشت .

قوای اردوی نظام‌السلطنه حکمران بروجرد و لرستان که جدیدا بفرماندهی کل قوای ملیهٔ ایران منصوب و با تشکیل حکومت موقتی و

تعیین وزراء که بعد شرح آن را خواهیم دید اعلان جنك بروس و انکلیس داده و با اردوي خودمرکب از عده الوار و سواران ایل کلهر بسرداری سردار اقبال و ایل سنجابی بسرداري علی اکبرخان سردار مقتدر کاکاوندیها بریاست اعظم السلطنه، گورانیها بسرداری سالار منصور و رشیدالسلطنه، ژاندارمها بریاست صاحبمنصبان سوئدی وقشون داوطلب نادری بریاست اکبر میرزا صاحبمنصب ژاندارم و بختیاریها بسرکردگي امیر مفخم و امیر جنك وابوالقاسم خان این نقاط را مدافعه میکردند لیکن زیادی عده دشمن مخصوصا کمی ذخیره جنگي باعث شد که سرداران اردو لازم دانستند بکرند عقب نشینی کنند

روسها در ۱۰ ربیع الاول دولت آباد ملایر را متصرف از یکطرف ازراه کنکاور کهنه بنهاوند فشار میاورند وازطرف دیگراز طریق کنکاور باستحکام بید سرخ حمله میکنند

اینجاست محل امیدواري آلمانها زیرا که استحکامات آن مدتها محفوظ مانده و هر روز مواقع مهمه را مستحکم تر مینمودند ولي افسوس عقب نشینی های پي در پی قوای غیر منظم داو طلب و بی نظمی هائی که در کار اردوي مختلف حکمفرما بود همه را دلسرد و پریشان نمود چنانکه عده زیادی از سوار های متفرقه در کرمانشاه جمع شده بودند که براي جنك فائده نداشته عده داوطلب قشون نادری هم که هنوز مشق و دیسیپلین نمیدانستند گمان نمیرفت که برای میدان جنك وجودشان مفید واقع شود فقط قوه منظمی که جنك میکرد : یك فوج قشون عثمانی ۷۰۰ نفر پیاده نظام و ۳۰۰ نفر سواره که باچهار عراده توپ بزرك و چهار مترالیوز و در تحت ریاست کاپیتن محمدعلی بیك می جنگیدند و قریب دو

هزار نفر ژاندارم منظم بود بیچاره قراسوورانهای ایرانی که مدتی بود لاینقطع بدون تعطیل جنگ میکردند و ابدا کمك بآنها نمیرسید و با لباس تابستانی و گیوه در پشت سنگرهای پر از برف بیدسرخ در مقابل روسها و آتش خانه قشون مکمل و مسلح زد و خورد و مدافعه میکردند رشادت ها بخرج داده پافشاری‌ها کردند. درعوض برای قشون روس مرتبا از قزوین و گیلان کمك میرسید و قشون ذخیره تازه نفس بامداد میآمدند

در این جا جوانی که رشادت‌ها و شجاعت‌های اورا فرمانده قشون بچشم دیده وبخصوص تحریکات وتشویقات ودلگرمیهائی که بقشون میداد ولاینقطع از سنگرخود خارج وبدون ترس وواهمه برای دلداری سنگر-های رفقای جنگی خود میشتافت مورد توجه عموم صاحبمنصبان واقع و همه ازهم اسم و درجهٔ اورا میپرسیدند

فرمانده فوج حبیب‌الله‌خان و محمدتقی‌خان که هر کدام در جنگ های مختلف رشادت ها دارند ـ معرفی این جوان را خواستند عموم صاحبمنصبان هم می خواهند اورا بشناسند آخر جوان دیگری که همیشه با ایرج هم رکاب بود فریاد زد این ایرج است ، اجودان ایرج است، همهٔ قشون بافتخار او ورشادت ها و دلگرمی‌های او یکسرتبه هورا کشیده ویك سنگر جلوتر رفتند

ایرج از کجا پیدا شده و چطور خود را بقوای ملی رسانید ؟ این موضوع را بعد خواهیم دید معذالك این رشادت ها بجائی نرسید عده ژاندارم بی لباس و گرسنه سرما خورده و یخ زده بالاخره تاب مقاومت نیاوردند از روز ۱۵ ربیع‌الثانی جنگ سخت و حملات دامنه‌دار شروع شد روسها از همه طرف شروع بحمله نمودند قوای احتیاط بلاانقطاع بکمك آنها میرسید

روسها جری شدند و کار مشکل گردید و بیم آن میرفت که مقامات قزونیه و بید سرخ را روسها بحمله بگیرند

شب ۱۸ ربیع‌الثانی بالاضطرار امر داده شد که سنگرهای خودرا تخلیه نموده و مدافعین عقب نشینی اختیار کنند

بارانهای پی در پی، سرما و باد سرد سختی که در آن گردنه های مخوف و کنگره های دیو پیکر پیچیده و بر سر و روی ژاندارمهای بی یار و یاور میزد گویا فقط برای از پا درآوردن آنهاست که باین شدت میوزد!

عبور از راه های پر گل و خراب خیلی مشکل بنظر میاید معهذا سختی راه و فشار قشون روس قوای ملی ایران و فوج عثمانی بدون تلفات عقب نشسته وخودرا از آنها دور ساختندآری آنها رفتند وراه رابرای روسهاباز گذاردند! روسها همخودرا بسمت کرمانشاه کشانده در تاریخ ۱۹ ربیع الثانی شهر کرمانشاه را متصرف شدند

ابلاغیه سفارت روس در این موقع چنین اشعار میدارد

فزونت کرمانشاهان ۲۰ ربیع‌الثانی ازهمدان بطهران.

(خوش بختانه در نتیجه محاربات خونین دشمن را از مواقع »
« مستحکمه بید سرخ که عساکر ترك قرارداشتند خارج ساختیم وطرف »
« عصر قصبه صحنه را اشغال نمودیم قشون عثمانی که تقریباً سه هزار نفر»
« میشوند با ۱۲ عراده توپ در حال جنگ مشغول عقب نشینی بطرف»
« کرمانشاه می باشند»

قشون ملی‌ایران و عثمانی‌همینکه سنگرهای بید سرخ را تخلیه نموده در سنگرهای کرند اقامت گزیدند

روسها روز بروز بر عده قوای خود افزوده و حملات سخت وارد میاوردند . بازسنگرهاي كرند را مانند سنگرهای بید سرخ چندی حفاظت كرده و بخصوص سنجابی ها سخت حمله میكردند ولي درمقابل كثرت عده روسها تاب مقاومت نیاورده مانند سنگرهای بید سرخ سنگرهای خودرا بروسها واگذار كردند و این جا تخلیه كرند و قصر شیرین حتمی گردید اول قشون غیر منظم عقب نشست بعد قوای ژاندارم در تعقیب آنها عقب كشیدند یك عده قراسوران بسر كردگي یاور حبیب‌الله‌خان رشادت فوق‌العاده بمنصهٔ ظهور رساندند

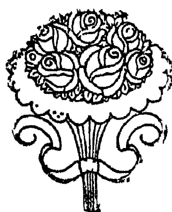
قوای كرند كه عقب می‌نشست دچار فشار دشمن شده نزدیك بود دشمن بر آنها غلبه كند ! این جاست كه ایرج خود نمائي بخرج داد ! این جاست كه ایرج از خود گذشت ! این جاست كه ایرج خودرا بیاور حبیب‌الله‌خان رسانده و در تحت فرماندهی او می جنگند ان چه رشادت ها بخرج دادند ! یاور حبیب‌الله‌خان جلوي روسها را بسته خود را مابین قشون روس و قشون خسته و كوفته ملی افكند

ایرج دراین روز با آنكه فوق‌العاده خسته شده بود معذالك دست از رشادت خود نكشید . با خواندن اشعار رزمی و بشور در انگیختن قواي منهزم را تقویت نموده شجاعت ها بخرج داده ، یك روز جنگ طول كشید و با تلفات كم قوای ملی ایران و قوای عثمانی تا خانقین عقب نشسته و روسها هم آنها را تعقیب مینمودند

در خارج خانقین جنگی واقع بیش قراولان روس شكست خورده عقب نشسته و در سرحد ایران سنگر بندی نموده همانجا اقامت كردند

گویا پس از این شکست های پی در پی قوای ملی بوده است که سازانوف در نطق خود درمجلس دومای روس میگوید.

« دولت ضعیف ایران عاجز وشکسته است ، لهذا ما خود اقدام»
« بدفع ایرانیانی که باغوای آلمان وعثمانی بما مخالفت میکردند نمودیم . »
« اوضاع اصلاح شد و شاه ارادت وبندگی خودرا به تزار عرض کرد !!»



فصل هفدهم

« زندگانی اروپائیها با زندگانی ایرانیها »
« فرق عمدهٔ که دارد همین است که اروپائیها »
« هر اطاقی را مخصوص امری نموده واطاق »
« پذیرائی ، اطاق خواب ، ناهار خانه همه »
« عابحده وبجري است ولي زندگانی و وسائل »
« زندگانی ایرانی همه دریك اطاق جمع است »

***

سرگردانی

ساعت مسجد . . اصفهان ده زنك زد مهر انگیز گوش داد لفت د و بغروب است حالا کجا بایدرفت و سراغ ایرج را از کی بگیرم ؟رکاب بر الاغ کشید و لاینقطع آنرا سیخ میزد

چطور مهر انگیز معشوقه خر سوار شد و چرا دیگر دلیجان ننشست ؟

ماوقتیمهرانگیز رابحال خود گذاشتیم که با اشخاص مختلف در آن دلیجان پستی نشسته اطرف قم میامد همواره رو را از دریچه دلیجان بیرون کرده و مناظر اطراف را تماشا میکرد ابدا با کسي حرف نمزد و بکسي گوش نمداد فقط شخصی که بحال او توجه داشت واعمال اورا در تحت نظر گرفت گاهگاهي باو توجه نموده وازاو سوء ظن حاصل کرد

بهمین منظور در منزل آخر نزدیك قم خودرا ازنظراو دورداشته وبجائي مخفي‌شد دليجان بحرکت آمد و مهر انگیز را جا گذارد هر چه مسا فرین اظهار کردند يك‌نفر ماميان راه مانده است‌سورچی اعتنائی نکرده بااسب هاي‌تازه‌نفس بسمت قم رو آورد . مهر انگیز پس‌ازيك روزتوقف . الاغي کرايه کرده بقم‌آمد و در آنجا از اداره ژاندارمري وژاندارم وقوای ملي و ارد وي نجات‌ملي اثری ندید روسهادر آن جا دست انداخته وحکومت و غیره را بعهده گرفته بودنـد . چون در حال تفحص بر آمد گفتند : ژاندارمها بسمت اصفهان رفته‌اندمهرانگیزالاغ دیگري‌کرایه کرده‌بطرف اصفهان رهسپار شد و آن شخص که مهرانگيز را در تحت نظر داشت از ماموريت خود برسیدن قم شرحی براي فرخ و زينت نوشت و آنها را از قضیه مسبوق داشت وقتي مهر انگیز وارد اصفهان گشت اول خیالي که بنظرش رسيد اين بود که في‌الفور جستجو از ايرج کند در ضمن راه از يك نفر عابر سؤال میکند اداره ژاندارمري کجاست ؟ در جواب آن شخص ناشناس‌میگوید مگر تازه وارد شده‌اید ؟ ــ بلي‌تقریبا نیم‌ساعت میشود ــ ژاندارمری سابقا در باغ دولتي اداره داشته است ــ مهرانگيز باکمال تعجب‌مگر اداره ژاندارمری حالا نیست واز اینجا کوچ کرده‌اند ؟

— مدتي است که اساس اين اداره از اصفهان برچیده شده است‌و روسها جای آنها را گرفته‌اند

— چطور وای یعنی حالا بهم خورده است ؟ ــ بلی بهم خورده و انتقال بفرونت جنك شده است مهر انگيز در جای خود ایستاده مات و مبهوت لرزه بر اندامش‌مستولی‌میشود نمیداندچه میشنود ازشدت پریشاني

خاطر همانجا پاهای اوسست شده روی زمین نشسته و دست بکمر میگیرد
شخص ناشناس ازاین حرکت متعجب شده آهسته پیش خودمیگویدوای
بی چاره گویا برادر یا شوهرش ژاندارم بوده واز راه دور برای ملاقات
او آمده است ! خواهر جان: مگر برادر یا شوهر شما ژاندارم بوده است
مهر انگیز چیزی در جواب نمیگوید، سر بگریبان تفکر فرو برده شروع
بهای‌های گریستن میکند، دل مرد غریب بدردآمده میگوید: اگر میدانستم
اینطور این زن بی چاره از شنیدن این کلمات متأثر میشود هرگز ابرازی
نمیکردم . . . وای بی چاره . . . خدا صبرت دهد
خواهرجان گریه مکن، شاید این طور نباشد، برخیز و برو تجسس کن
منهم اینطور شنیده‌ام ولی ممکن است بماموریت دیگر رفته باشند، برخیز
برویم منزل قدری استراحت کن! مرد ناشناس دست اورا گرفته وبطرف
منزل خود میبرد . . . ابتدا خودش جلو تر رفته بعیال خود میگوید:
این زن غریب این شهر است کسی را ندارد نمیدانم شوهر یا برادرش
ژاندارم‌بوده وبقصد دیدن آنها از راه دور آمده است، توجه کن اسباب
آسایش خاطر اورا بخوبی مهیا نما مرد غریب مهرانگیز را بدست عیال
خود میسپرد وخود ازخانه برای تهیه لوازم مهمان نوازی ازمنزل بیرون
میرود مهر انگیز هنوز در زیرچادر گریه میکرد و بر عاقبت وسرانجام
خود تاسف میخورد

زنان که ازقرار معلوم یکی مادر و دیگری عیال مرد ناشناس‌است
دست اورا گرفته و باطاق پذیرائی میبرند

اطاق پذیرائی اطاق طالار مانندی است که دارای رف وطاقچه
های متعدد است و تمام لوازم و اشیاء زندکانی از بلور آلات و سماور و

لوازم چاي همه در طاقچه ها و بالای رف چیده ومهیاست ، یك شمایل هم در وسط اطاق نظر بیننده را جلب میکند ، آینه هاي کوچك و متعدد هم دودوطرف شمایل قرار داده شده است بشقاب‌های چینی وبلور ولوازم آجیل خوری‌وشیرینی‌خوری‌سبز و آبي و قرمز همه قسم اثاثیه که امروز اروپائیان در بوفه‌ها ودولابچه‌های مخصوص قرار میدهنددر این اطاق‌در توي طاقچه‌ها جمع است

زندکانی اروپائیها بازندکانی ایرانیها فرق عمدهٔ که دارد همین است که اروپائیها هر اطاقی را مخصوص امری نموده و اطاق پذیرائی ، اطاق خواب، ناهارخانه همه‌علیحده ومجزی‌است‌ولي زندکانی و وسایل‌زندکاني ايراني همه در يك اطاق جمع است .

در همین اطاق دو توشك بزرك دربالای اطاق قرار داده شده و دو رختخواب بپیچیده هم پشتي آنهاست

معلوم است زندکانی محقری است اما احتیاجی بدیگران ندارند

زن صاحب خانه فوراً چادرنمازی برای او آورده چون مهرانگیز تقاضا میکند دمی آسایش گزیند و بخوابد در همان اطاق پذیرائي روی تشك استراحت‌می‌نماید زن میزبان سماور را آتش کرده همینکه شوهرش میآید مهر انگیزهم از خواب برخاسته پس ازصرف چای مشغول کشیدن قلیان میشوند . ابتدا زن میزبان شروع بسخن‌نموده میگوید : شما تابحال باصفهان نیامده اید ؟

— هیچ، تازه اولین دفعه است که باهزاران زحمت ومشقت باین شهر آمده ام !

— شما از اهل کجا هستید؟ — من تهرانی هستم

— طهران چه جور جائي است ؟ — شهر عظیمی است

— گمان میکنم بزرگترین شهر های ایران و قشنگ ترین آنها باشد !

— نه اینطور نیست حریم اصفهان خیلي وسیع تر است چرا که تمام باغات در خود شهر واقع شده شاید طهران قشنگ‌تر و وضعیاتش بهتر باشد ولی اصفهان شهر طبیعی است رودخانهٔ از آن میگذرد که باعث قشنگي و صفای آن است . امید وارم فردا با هم بنقاط قشنگ و تماشائي این شهر خواهیم رفت

— شوهر شما همین مرد است که درحق من اینقدر نیکوئي کرد ؟ من همیشه رهین منت او هستم چرا که من در این شهر با کسی دوست نیستم کسی را هم نمي شناسم اگر این مرد نبود من نمیدانستم در کوچه میخوابیدم یا گرفتار عسس و مردمان بد میشدم خدا عمرش بدهد اسم شوهر شما چیست و چه کاری دارد ؟

— شوهر من اسمش محمدعلی شغلش پیشخدمتی اداره روزنامه است

— اداره روزنامه ؟ چه روزنامهٔ اسمش چاست ؟

— زاینده رود — زاینده رود یعنی چه ؟

— زاینده رود اسم رود خانهٔ است که از وسط این شهر میگذرد انشاءالله امیدواریم امشب رفع خستگی بشود فردا بتماشاي رود خانه هم میرویم . — انشاءالله

— اسم من زیور سلطان فراموش کردم اسم شما را بپرسم .

اسم من اعظم . . . .

مهرانگیز برای پیش بینی از بعضی چیزها اسم خود را اعظم معرفی کرد . در این ضمن صدای درب بلند شد و محمدعلی وارد خانه گردید و

لوازمی که برای پذیرائي میهمان تازه‌وارد تهیه دیده بود بعیال خودداد

شب بود، کرسی گرم، دور هم نشسته با کمال محبت و صمیمیت صحبت میداشتند شب چرهٔ ایرانی از تخمه و سنجد و قیسی و بادام و گردو روی کرسی گذاشته و مشغول خوردن بودند.

محمدعلی اجازه خواست که احوال خانم را بپرسد و ضمناً مایل بود سرگذشت او را بداند پرسید. خانم به بخشید شوهر سرکار جزو اداره‌ژاندارمری بودند یایکی از اقوام شما؟...

— شوهرم تقریباً در ادارهٔ ژاندارمري خدمت میکرد. ـ چقدر مدت میشود؟

— آنقدر مدتي نیست بتازگی داخل این اداره شده ولي ندانستم غفلتا چه قسم اتفاقات او را باین صفحات کشانید....

— بشما خبر داد که کجا خواهم رفت؟ ـ نه چیزی نگفت فقط در موقع مسافرت اطلاع دادکه خیال سفر دارم بعد از چند وقت تلگرافی از قم مخابره کرد و مرا باصفهان خواند من هم دیوانه وار باصفهان... مهر انگیز بي اختیار کلام خود را قطع کرده آهسته آهسته زیر چادر گریه میکند محمدعلي اورادلداری داده وبصبرتوصیه میکرد. شب گذشت فردا محمدعلی سفارش کرد بعیال خود که اعظم خانم را بگردش جلفا و اطراف ببرد مهرانگیز بازیور سلطان عیال محمدعلی براه افتادند مستقیماً در طول رود خانه‌زاینده‌رود گذشته بخیابان چهار باغ وارد شدند رود خانه مزبور قابل کشتی رانی نیست و در زمستان طغیان نموده آب رود خانه زیاد میشود ولی براي اصفهان و پاکیزگي و نزهت هوا و حاصل خیزی جلگه اصفهان بهترین هدیه آسمانياست، درپشت کوه‌هاي جنوبی رودخانه‌دیگری موسوم باب کرن جارياست شاه عباس کبیر میخواست این دو رود خانه راهم

متصل گرداند ولی عمرش کفایت نکرد کلیه آب رودخانه مزبور درصحرای نمک زار فرو رفته و بهدر میرود

درروی رود خانه زاینده رود چهار پل ساخته شده است یکی از آن پل ها معروف به پل اللهوردیخان یاپل جلفاست که از سنگ وآجر ساخته شده ، سه پل دیگر یکی قسمت بالای جلفا و دو پل قسمت پائین آن پل بنا شده است

در ضمن اینکه مهرانگیز بتماشای رودخانه مشغول بود و بازیور سلطان آهسته آهسته قدم میزدند جوانی بلند بالا بر روی اسب سوار دید که در طول رودخانه مشغول گردش است . مهرانگیز همین که این جوان را دید بي اختیار در جای خود سرد شد ساد ا.رج که در ابتدای دوستی اورا بهمین هیئت دیده بود آمده اجازه گرفت که بگوشه استراحت کند جوان آمد از مقابل او گذشت مهرانگیز عکس جمال او را در آب تماشا نمود سر را میان دو دست فشار داد چند قطره اشك ریخت دیگر طاقت حرکت نداشت

عیال محمد علي بمهرانگیز وعده داد که برای دیدن جاهای اصفهان عصري بگردش بروند عصر همان روز باتفاق براي دیدن کلیی ارامنه جلفا رهسپار شدند

روزها براین منوال بگذشت : مهرانگیز میهمانی بود که همه قسم کمك و مساعدت خانگی بعیال محمد علی میکرد همیشه بسخنان خوب و سر گذشت هاي مختلف وتشریح اوضاع و اخلاق مردم طهران آنهارا سر گرم مینمود

یکشب که درآن روز خیاطی کرده و برای دوستان زیور سلطان لباس دوخته و مورد توجه واقع شده بود از محمدعلی که اورا پدر میخواند تقاضا میکند که چرخ خیاطی عیالش را باو تفویض نموده اطاقی را در آن حوالی اجاره کرده مخصوص خیاطی قرار دهد ضمناً دوستان و همسایگان را ترغیب نماید باینکه مرجوعات خیاطی را باو واگذار کنند که هم مخارج زندگانی خودرا درآورد و هم بیکار نماند

این پیشنهاد مورد قبول محمدعلی واقع و لوازم این کاررا تهیه دیده وجداً مهر انگیز مشغول خیاطی گردید ضمنا سلیقه او که سلیقه طهرانیهاست ودر ولایات ایران توجهی بان میشود مورد مذاکرات نسوان اصفهان واقع شده کارش کم کم رونق گرفت ضمنا محمدعلی که برای جمع آوری وجوه آبونمان و توزیع روزنامه، با اکثر مردم رابطه داشت برای او بهترین معرف بود و هر وقت از ارباب خود تقاضا میکرد که در روزنامه زاینده رود شرحی راجع بخیاط خانه مزبور بنویسد کوتاهی نمیشد شاگردان متعدد برای تعلیم بان خیاطخانه مراجعه میکردند درضمن تابلوئی هم برای خیاط خانه تهیه دیده و بخیاط خانه بانوان نامزد کرد و با مرکز و خیاط خانه های لوکس و شیك ـ مدپاریسین و غیره در خصوص ژورنالها و مدهای مختلف مکاتبات میکرد درحقیقت علاوه برآنکه توانست از دسترنج خود زندگانی خودرا اداره کنند چه بسا اوقات که کمك بزندگانی وعائله محمد-علی هم مینمود

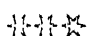


اما زینت و فرخ وقتی که از قم بوسیله سرور اقدس کاغذی دریافت

کردند و دانستند که مهرانگیز خودرا مخفی کرده است ـ در صدد برآمدند که از طریق دیگر موجب ایذاء او و مادر بزرکش را فراهم نمایند : و آن اینکه بپدر و زن پدر مهرانگیز اطلاع دهند که قمرتاج مهرانگیزرا فرار داده ضمناً تهمتی هم باو زدند

که از قرار معلوم برای آنکه رسوائی و افتضاح او از حد کذشته بود نمی تواست دیگر درطهران میان مردم سربلند کند، اورا ازطهران بقم فرستاد

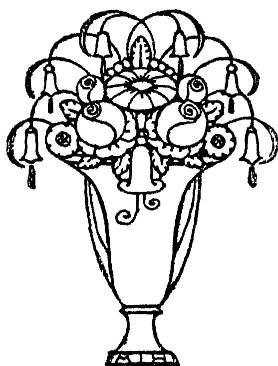
اما قمرتاج بنا بتوصیه مهرانگیز بلافاصله از آن خانه اسباب کشی کرد ورفت درجای دیگری منزل گرفت هم .برای آنکه چندی از انظار مخفی شده باشد و خواستکاران مهرانگیز را فراموش کنند و هم براي اینکه خودش کرفتار پدر وزن پدر مهرانگیز نشود و کسی هم ندانست بکجا منزل کرفته است !



تکیه رضاقلی خان نمره ۱۵ خانهٔ است که درب قرمز قدیمي دارد بالا خانه و ایواني در اول نظر جلب توجه میکند . این بالاخانه درهاي کرکري دارد که از بیرون کوچه درون اطاق را نمیتوان دید ولي ازدرون اطاق بیرون کوچه بخوبي نمایان است یکی از خواستکاران که همواره در سراغ مهرانگیز بود در آن کوچه از هر کس منزل . . .السلطان عضو وزارت داخله را سؤال میکرد زن پدر مهرانگیز که در آن بالاخانه بود اسم شوهر خود ا شنیده کلفت خودرا سراغ آن زن فرستاد زن وقتي رو برو شد معلوم گردید خواستکاری است براي مهرانگیز ضمناً باو خبر داد که

مدتي است مادر بزرك او ازآن منزل رفته و خود مهر انگیز هم معلوم نیست کجاست !

زن پدر از ترس ننك و بی آبرو شدن با اطلاعی که زینت و فرخ هم بعد از خواستکار با هزاران تهمت و افترا باو دادند مضطرب شده دیوانه وار بدنبال مادر بزرك میرود ولی افسوس جستجو های او بی نتیجه ماند و با دوندگی‌های زیاد بالاخره نتوانست اطلاعی از او بدست بیاورد پس از انکه مدتي موضوع را از شوهر خود مخفی میداشت بالاخره قضیه را باو گفت آخرالامر چون از هرجا دستشان کوتاه شد ناچار قضایا را بکمیساریای محل و نظمیه اطلاع دادند . .



فصل هیجدهم

« این مدال نشان صلیب آهن بود که از طرف »
« ارکان حرب دولت آلمان در مقابل رشادت »
« ها و شجاعت های ایرج بافتخار او عطاو »
« فرمانده فوج آنوازیب پیکر او نمود . . . . »



قافله اصفهان

— حمله بطرف کرمانشاه برای احراز مقام ریاست قوای ملی —

برای آنکه تمام قسمت های تاریخ جنگ بین المللی مربوط بایران ناقص نماند توجهي هم بسمت جنوب ایران مینمائیم .

میتوان گفت محرك جنگهای جنوب و انقلابات فارس واسموسی آلمانی قونسول سابق بوشهر است که از راه ارستان برای تبلیغات با اسلحه و پول بسمت شیراز رهسپار شده غفلة در بندر دیلم باتفاق یك نفر منشي و یك نفر دکتر مورد حمله انگلیسها واقع و دستگیر و محبوس گردیده شبانه بهر وسیله بود قراول را فریب داده فراراً به تنگستان در منزل غضنفرالسلطنه متحصن شد

تنگستانیهارا عادت براینست که اگر کسی بطور میهمان بر آنها وارد شود تمام اهل و عیال خود را بکشتن میدهند و نمیگذارند بمیهمان آسیبي برسد . بالاخره بمحافظت ونگاهداری واسموسي و تعقیب او از طرف

انکلیسها بقیام تنکستان و فارس منتهي گردید. بلافاصله کاپیتان (بتر) و رؤسای دوائر انکلیسی رئیس بانك رئیس تلگراف قونسول و نایب قونسول‌را .برحسب دستور واسموسی گرفتار ودر قلعه (اهرم) محبوس ساختند.

دولت‌وقت باهل فارس اعتراض وسیاست واسموسی‌مورد مؤاخذه واقع شد واسموسی به تنگستان مراجعت ودر اهرم منزل (زائرخضر) متحصن شد

در تاریخ سوم و چهارم شوال جنك بین مجاهدین تنکستان و براز جان بریاست شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی و زائر خضرو رئیس‌علی دلباردی دربندر دلبارد و جنك در بوشهر با اردوی شیخ حسین خان و انکلیسها شروع گردید پس از چهار پنج جنك باعلان صلح مبادرت نمودند.

سیاست مداران تنگستان مثل میرزا علی کازروني و سید محمددکتر بسرداران تنگستان (غضنفرالسلطنه برازجاني - زائرخضر اهرمي - شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهي - حیدرخان‌سملي ونورد خان دالکی پیشنهادکردند که چنانچه انکلیسها خسارت جنك را بما بدهند صلح ضروری بحال ما نخواهدداشت ، لذا در چاه کوتاه و جقدك مجلس‌صلح تشکیل شدطرفین براي‌صلح صف آرائي نمودند عده تنکستانیها مرکب از یك عده زارعین و دهاقین و غیره جمع و عده انکلیسها که شاید بالغ برهفت هزار نفر مي‌شد با کشتي های جنگی .بریاست کلنل (تراور) که با لیوز گری (ژنرال قونسولگری) بعهدهٔ او بود و مستر چیك نایب قونسول بوشهر مجلس صلح صورت گرفت.

در این موقع تشکیلات پلیس جنوب بریاست جنرال ساکس و کلنل کاف قونسول بوشهر شروع و صاحب منصبان ژاندارمي که از هر طرف بلاتکلیف بودند بسمت شیراز رهسپار و داخل (آسپیار) میشدند



اینك به بینیم چه شد که ایرج از اصفهان خود را بقوای ملي غرب رسانده و در جنك بید سرخ سردر آورد؟

وقتی که قوای ژاندارم ازکاشان و قم و غیره بطرف اصفهان روی آوردند باشن یکی از سرداران معروف آلمان که از شیراز باصفهان آمده بود عهده دار انتظامات اصفهان میشود. خبرحرکت قشون روس بطرف اصفهان نمایندکانی که در آنجا بودند وادار نمود که جلسهٔ کرده دسته‌دسته بطرف کرمانشاه رهسپار شوند. نظر باینکه روسها درخطوط مختلفه همدان و ملایر و دولت آباد و غیره جنك داشتند هر دسته از یك راه عزیمت مینمودند:

در تاریخ غره ربیع الاول وحیدالملك، کلوب، مشاالدوله، ادیب السلطنه با جمعي ازمجاهدین از راه کلپایکان و خوانسار بسمت کرمانشاه رفتند.

در تاریخ ٥ ربیع الاول حاج عزالممالك، اقاسید حسین کزازي، حاجی محمدتقی شاهرودی، بقاءالملك، میرزا سلیمان خان، اشرف الملك میرزا احمد قزوینی بطرف کرمانشاه رهسپار گشتند

در تاریخ دهم ربیع الاول میرزا سید محمد، میرز احمدصادق ناصرالاسلام، حاج میرزا علي محمد مدرس ــ آقا سید فاضل، حاج شیخ اسمعیل رشتي، و لبلی التولیه، سردارمحیي و میرزا کریم خان با عده مجاهدو سوار

ژاندارمري از راه بروجرد بکرمانشاهان روي آوردند بعد آقایان نظام‌السلطان، سردار رشید، شیخ محمد حسین استرابادی، خان باباخان‌هم حرکت کردند

بالاخره‌شاهزاده سلیمان میرزا وعلی زاده‌هم باچندنفردیگردر تاریخ ۱۱ شهرربیع الاول ازاصفهان حرکت‌کرده وازراه کلپایکان و خوانسار ببروجرد و کرمانشاه میروند و بعدها امیرحشمت و منتصرالدوله و فارس الدوله‌و آقاسید جواد برادر تقی زاده در تاریخ ۱۹ ربیع‌الاول خودرابکرمانشاه رسانده‌ودرآن‌جلسه‌قرارشدبعدازحرکت،درکرمانشاهان یا قصر کمیته تشکیل و قوای ملی را درآنجا تمرکز بدهند

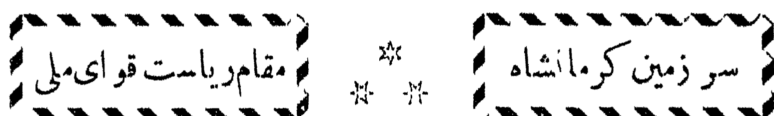
اما ایرج و ژاندارم های همرکاب او با دستجات اول حرکت و خودرا برخلاف دیگران که‌ازبیراهه‌ها و راه های بی خطرعبور میدادند بطرف فرونت و میدان جنك کشاند!

ایرج در آن‌روزهائی که در پشت سنگرهای گردنه بید سرخ با ژاندارمهائی که با گیوه و لباس تابستانی‌می جنگیدند (درصورتیکه درجزو ذخیره خود کفش‌های مخصوص داشته وجزو باروبنه آنها بوده وبعضی‌از مهاجرین آن ذخایر را جزو کوکبه وجلال خود دانسته وبا نخوت‌وتکبر و طمطنه‌وجبروت ازبیراهه برای آنکه گرفتار قشون روس نشوندحرکت مي کردند

باز برای آنکه تمام مهاجرین در کرمانشاه جمع شده و کمیته ثانیاً تشکیل شود خود در عقب آنها راه افتاده و آهسته‌آهسته طی مسافت میکرد)سینه قشون‌دشمن‌راهدف تیرهاي‌خودقرارمیدادو بااشعار رزمی‌اظهار شجاعت میکرد بعد از آنروز که شجاعت ها بخرج داده موقع عصر

دست از جنك کشیدند صاحبمنصب و فرمانده اورا خوانده و در مقابل صفوف مختلفه نطقی ایراد و در بالای آن گردنه های مهیب و پیچ و خم هاي خطرناك مدالی بر سینهٔ او نصب کرد این مدال نشان صلیب آهن بود که از طرف ارکان حرب دولت آلمان در مقابل رشادت ها و شجاعت هاي او بافتخار او عطا و فرمانده فوج آنرا زیب پیکر ایرج نمود

معذلك این رشادتها بخرج قشون روس وذخایر جنگی وتعلیمات و فنون نظامی آنها نرفت و چنانچه دیدیم با توپ های سنگین حملات سخت آورده وبسمت کرمانشاه حمله ور میشوند



دو نفر براي این مقام در نظر بود تا وقتی که در قم و کاشان و اصفهان اسمی ازکمیته دفاع ملی بود سلیمان میرزا نام برده میشدولی در سرزمین کرمانشاه ترتیبی که بریاست (نزهت بیك) کار ها را اداره کرده بودند نظام السلطنه حکمران بروجرد ولرستان وعربستان را در تحت نفوذومساعدت خود بریاست انتخاب و اوکابینه ملی راتشکیل وحکومت موقتي را اداره میکرد

اینجا معارضه دو شخص شروع گردید نتیجه آن منجر بتوقیف سلیمان میرزا شد چنانکه روزنامه قانون در شماره ۲۶ خود می نویسد :

« سلیمان میرزا برای خود جای خالي در صف مقدم تدیداهذا ازاتحاد »
« اسلام نفرت نمود و سوز تا عزلت گزید و در پرده با نمایندگان آلمان ،
« همدست و همداستان شده بر ضد عثمانی ها و پارتی اتحاد اسلام بنای »
« کار شکنی و تضریبات عجیب و غریب گذاشته و مخصوصا وامیداشت ،
« سربازهائي را که نظام السلطنه تجهیز کرده بود یکی یکی دیده وآنها ،

« را بفرار و تفرقه تحریك مینمود وعاقبت الامر کار منجر باین شد که »
« دولت موقتی مزبور امر کرد اطرافیان شاهزاده را دستگیر و در این »
« بین هم جمعي از آزادي خواهان محترم بجرم دوستي با سلیمان میرزا »
« تبعید شدند ـ وازطرف مرکز اتحاد اسلام کرمانشاه پلیس علني و پلیس »
« مخفی هم درخانه سلیمان میرزا گذاشتند که از حرکات مشار الیه مطلع »
« باشند بعد از عقب نشینی هم دربغداد این شاهزاده محترم طرف نفرت »
« واحتیاط وبدبینی اتحاد اسلام واقع شد که بالاخره ازطرف حکومت »
« ترکیه وي را درخانه خودش توقیف کردند ! »

حکومت موقتي تشکیل شد در تحت ریاست نظام السلطنه و اعضاء کابینه ازاین قرار بود (نظام السلطنه رئیس الوزراء، کلوب، ادیب السلطنه مدرس، صوراسرافیل، سردار محیي)

در این موقع از طرف شاه ایران دستخط بریاست وزرائي که در طهران اقامت داشت صادر میشود که نظام السلطنه را از حکومت معزول دارند در صورتیکه نظام السلطنه کوس ریاست وزرائی را میزد.
مضمون دستخط از اینقرار است :

« جناب اشرف رئیس الوزراء — چون مصالح مملکتي مقتضی »
« است که حکومت بروجرد و لرستان و عربستان عوض شود بصدور »
« این دستخط امر و مقرر میفرمائیم که در هیئت وزراء مراتب را مذاکره »
« نموده نظام السلطنه را ازحکومت تغییر داده نتیجه را بعرض برسانید »
« ربیع الاول ۱۳۳٤ ... »

در تعقیب این دستخط نظام السلطنه از حکومت بروجرد ولرستان وعربستان خلع و بتمام ایالات و ولایات مخابره گردید ولي نظام السلطنه

وقعی باین موضوعات نگذارده خود به‌حل و عقد امور غرب و ولایاتی که درحیطه تصرف ملیون واقع است مشغول بوده ونصب حکام و ترتیب ادارات ایرانی را منظم میکرد امیر ناصر خلجی را بنیابت حکومت کرمانشاه و محمدخان را بحکومت قصر شیرین گماشت و در پیشرفت امور جنك نهایت اهتمام را بخرج میداد: خلاصه آنکه تمام امور دخالت مینمود و بیان‌نامه ها منتشر میکرد که مایك نسخه آنرا برای اطلاع ذیلاً از جریده کاوه نقل مینمائیم:

هو الله تعالی شانه

« جای تردید و انکار نیست که دولتین روس و انگلیس از دیر »
« زمانی باین طرف چشم طمع بر آب و خاك مقدس ایران دوخته و در »
« هر عصر و دوره خواستند بوسائل گونا گون زمام این کشور را در »
« قبضه اقتدار خود در آورده و همان رفتار بیرحمانهٔ را که درهندوستان و »
« بلوچستان، قفقاز و ترکستان نسبت بمسلمانان میکنند با رعایای ستمدیده »
« ایران معمول دارند

« مشی مسالمت آمیز و رو به محافظت کارانه دربار ایران که »
« پاس حقوق هم جواری را همیشه رعایت میکرد رفته رفته این خیال »
« خام را در مغز روس و انگلیس پخته کرد و بآنها مجال و فرصت داد »
« که کار جرات و جسارت خود را بالا برده و حرمت تاج و تخت »
« مقدس شهریاران اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون سلطان احمد »
« شاه قاجار شاهنشاه جوان تخت‌نشین محبوب و نکاه امید کاه و پشتیبان »
« ملت مظلوم ایران را رعایت نکرده وحریم دولت شش هزارساله را »

« معرض تاخت و تاز وعرصه قشون کشی و خون ریزي قرار دادند چنانکه »
« هنوز گرد و غبار شناعت اعمال شقاوت کارانه روس از ساحت قدس »
« و حرم محترم حضرت رضا آلاف التحیة والثنا متصاعد و ناله پیشوایان »
« دین و شهدای راه آزادی از صفحه آذربایجان بلند است »
« در موقعي که جنك عمومی در عالم در گرفت دولت ایران رویه »
« بیطرفی را اختیار کرد و این تصمیم مسالمت کارانه خودرا بهمه دنیا »
« اعلام و اخطار نموده و هر روز ازطرف قرین الشرف اقدس همایون »
« شاهنشاهي اروا حنافداه در حفظ حدود وبیطرفی بکار گذاران دولت »
« و طبقات اهالی مملکت احکام نافذه و قوانین مؤکده شرف صدور می »
« یافت . اما این دو دولت که ایران را براي خود یك لقمه گوارائی »
« تصور میکردند اعتنائی باین اعلان و اخطار عمومی نکرده وحدود بي »
« طرفی دولت ایران را وحشیانه در هم شکسته و هریك از طرفي تاخته »
« و بر خلاف آن ارادهٔ علیه باقطار مملکت ایران قشون کشی کردند و »
« اولیاي دولت وعناصر مهمه مملکت را دچار تضییقات فوق الطاقه ساختند »
« بطوریکه عرصه قدرت و توانائی بر زعماء ملت و پیشوایان مملکت »
« تنك گردیده و بالاخره جمعی از قائدین قوم و قوای آزادیخواه بمصداق »
« ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین و ان یکن مأة یغلبوا الفین »
« در مقام مدافعه وطن عزیز او امر قدر قدرت اعلیحضرت شاهنشاهي در »
« حفظ حدود بیطرفي و وقایه اعراض و نوامیس مسلمانان بر آمدند »
« ولی متاسفانه بواسطه قلت وسائل دفاعیه و فقدان ادارات و مهمات »
« جنك عرصه را بر خود تنك دیده و مجبور بعقب نشینی وجلای وطن »
« شدند ولي چون در راه استقلال مملکت و حفظ تاج و تخت مقدس »

« بندگان اعلیحضرت قوی شوکت ظل الله اروا حنا فداه بود هر زحمت راحت »
« و هر قدم را وسیله نجات و هر نفس را سعادت ابدی دانسته در این »
« مقصود مقدس کوشیدیم تا بفضل الله تعالى بترتیب یك مقدمات اساسی »
« وتاسیسات متین استوار موفق گردیدیم وقوای قاهره دولت همجوار »
« اسلامي با بقية السيف قواي ايران در مقام دفع وتدمیر دشمنان اسلام »
« بر آمدند و منت خدایرا که موافق مقصود پیشرفت یافته وجنود دشمن »
را در هم شکسته و امیدواري حاصل است که با نصرت و تأیید منتقم حقیقی صفحات مملکت اسلامي از لوث وجود این نابکاران پاك و حوزه مقدسه سلطنت از استیلاء و نفوذ دشمنان تخلیص شود

اي برادران ایرانی حالا که دول قوی شوکت دوست حقیقی ما با قواي مادی و معنوی خود در پیشرفت این مقصود بزرك اسلامی با دولت ایران مساعدت مینماید و خون جوانان رشید ترك با خون جوانان وطن پرست ایرانی امتزاج یافته وصفحهٔ اتحاد اسلامی را بامداد خونین وقلم آهنین رنك آمیزی میکنند وقت آن است که همه ایرانیان فرصت را غنیمت شمرده وشرایط جوانمردي و پایداری را بجائی آورند واین اردوی منصور را که جز کوتاه کردن دست دشمنان دین وصیانت استقلال سلطنت وبقاي تاج وتخت مقدس شهریار جوانبخت ماقصد دیگر ندارند و شرك و مهیج آنها رضای خدا و پیغمبر و دستور العمل کتاب کریم و فرقان عظیم است وبموجب احکام مقدس نبوی بامداد برادران مسلمین و استخلاص اسلام را از فشار ظالمانهٔ دشمن مقرر فرموده وارد خاك ایران شده و پس از خروج روس و انگلیس با یك قلب مشعوف از ادای وظیفهٔ اسلامیت بوطن مألوف خود مراجعت خواهند کرد قدر

(دانسته و چنین موقع مغتنمی را بسهل و رایگان از دست ندهند)

(ای بزرگان و پیشوایان ملت وای اعیان واشراف مملکت و رؤساء و سرکردگان عشایر و ایلات که همگی سالها است بنعمت این آب و خاك پرورش یافته و در سایه هما پایه همایون ارواحنا فداه بخوشی و استراحت نشو و نما نموده اید امروز روز عیش و راحت نیست (وقت هنر است و سرفرازی است) و آگاه باشید تا روزیکه این چاکر دولت و خادم ملت که آنچه در قوه داشت برای خدمت باین آب و خاك بفعل آورده و باز تا آخرین نفس خواهد کوشید بشرف تلثیم و تقبیل عتبه علیه همایونی تشرف نیافته و نتیجه جان نثاری و فدا کاری خود را تسلیم و بار گران وظیفه خود را تقدیم مقام سلطنت عظمی ننموده که دیگر سمتی بجز یك سرباز نخواهم داشت هر کس مرعوب روس و انگلیس شده در ازعاج و اخراج دشمن قصور و غفلت ورزد یا بوسایل غیر مستقیم در مقام فتنه و فساد بر آید باید بداند که با جان خود بازی کرده و از همه چیز خود صرف نظر نموده است !

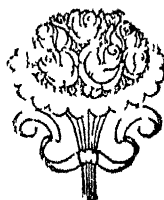
هان ای هموطنان عزیز من بانهایت اطمینان و قوت قلب از خواب نومیدی بر خاسته و با تمام قوای غیرتمندی بکوشید که خداوند و ائمه اطهار علیهم السلام با ماست :

رئیس هیئت ملی و فرمانده کل قوای ایران ـ نظام السلطنه

زمینه اختلافات حزبي ودوئیت هائي که از اینجا شروع و بخاتمه مهاجرت و بحبس و تبعید و تفرقه و جدائي عدهٔ منتهي میشود در این سرزمین تهیه شده و افتضاحات و رسوائي های بغداد که ذکر آن مایه تاسف و ندامت است نتیجه و ثمرهٔ آن است چنانکه روزنامهٔ جنت شماره

۱۰ در مذمت مهاجرت مندرج است که برای دریافت ماهی ۷۵ لیره اضافه حقوق سر دسته ها و لیدرهای وجیه الملهٔ کردستان ایران را در ضمن معاهدهٔ باعثمانی تفویض مینمودند وعین عبارت این است (مهاجرتی که معاهدهٔ سردسته ها ولیدرهای وجیه الملهٔ ها تفویض کردستان ایران و دریافت نفری ۷۵ لیره اضافه حقوق بوده این مهاجرت را مقدس خوانده اید ؟)

خلاصه از این طور موضوعات که ذکر آن موجب خجالت و شرمساری است ما صرف نظر مینمائیم



فصل نوزدهم

« زینت میگفت : بهار آمد همه خرم و خندان »
« همه گلها شکوفه کرد، همه از لانه های غم »
« و اندوه خود بیرون آمده بنشاط و فرح »
« کشوده هستند جز من که از قفس ماتمکده خود »
« سر بیرون نکردم و با دست پروردگان »
« طبیعت سر وکار پیدا ننموده ! »



شب دیگر

زینت بقیه داستان خود را قول داد که شب دیگر برای فرخ نقل خواهد کرد ولی باز چندی بوعده بر گذار نمود قصد او این بود که برای نقل بقیهٔ داستان خود اوقاتی را انتخاب کند که روز با هم بگردش رفته و خسته باشند برای آنکه اگر در ضمن بیان سرگذشت خود اشتباهی کند فرخ بواسطهٔ خستگی، چندان دقت باظهارات او ننماید

روز جمعه ماه . . . . . است امروز را برحسب وعدهٔ که فرخ بزینت داده بود برای گردش بباغ امجدیه واقع در بیرون دروازه دولت رفته و شب موقع مراجعت شروع به بیان بقیه سرگذشت خود میکند:

زینت دو سیکار آتش زده یکی بفرخ داده ویکی هم زیرلب گذاشته می گوید:

در آن شب گفتم که در اثر خوردن آن دو عدد شیرینی من هم تعلق

خاطر بامیرخان پیدا کرده کم کم کاغذ هائی که می نوشت جواب میدادم شیرینی و یادگار و دستمال و جوراب وغیره برای او میخریدم ولی افسوس که بی احتیاطی او در حفظ آثار و یادگاری‌های من اورا رسوا و مرا افسرده ومفتضح کرد من غدغن کردند که ابداً بیرون نروم اورا منع کردند که منزل ما نیاید هروقت حمام میرفتم یك نفر موکل من بود هیچوقت نمی توانستم درب حیاط را نگاه کنم ، بالای پشت بام بروم برای آنکه شاید امیر خان را به بینم که از آنجا میگذرد یادر کوچه نشسته باشد ، قدری بر من سخت گرفتند که مدت سه چهار ماه بهیچوجه نتوانستم اورا به بینم و در این مدت هم یکی دو کاغذ بزحمت باو رساندم تمام زندگانی و حواس من در دود سیگار جمع بود روز بروز ضعیف و رنجور میشدم ولاینقطع سیگار میکشیدم بطوری سیگار میکشیدم وغصه میخوردم که ناخوش شدم طبیب آوردند نتوانست مرض مرا تشخیص بدهد یك تب لازم و دائمی همیشه در بدن من بود و دیگر از امیرخان و زندگیات او خبر نداشتم هرکاغذی هر جزئی اثر ویادگاری هم که از او داشتم ـــ مانند جان همیشه خود همراه داشته همواره با آنها صحبت میکردم و گریه میکردم !

بهار آمد، همه خرم و خندان ، همه با شکوفه ارد همدا، لانه های غم و اندوه خود بیرون آمده بنشاط و فرح آلوده هستند جز من که از قفس ماتمکده خود سر بیرون نکردم و با دست پرردگان طبیعت سر و کار پیدا ننمودم ـــ افسرده و پژمرده در گوشه قفس افتادم کسی سر وقت من هم نمیامد . آخر مرض روحی مرا طبیبی نتوانست تشخیص بدهد فقط دوا رم توصیه کردند که باید آب خنك رود همه برای خاطر من در ماه دوم بهار بزرگنده برای تغییر آب و هوا رفتیم ولي برای من چه فائده آنچه درمان

درد من است دراشعه چشمان ونگاه های تند وشکرخنده‌های شیرین امیر جمع است . آنچه داروی رنجوری و ناتوانائـــي من است تغییر آب و هـوا نیست تغییررویه زندکاني است ! پدر و مادرم باید دست ازخشونت خود کشیده اجازت بدهند کاهگاهی چشمم بجمال مهر انگیز روشن شود ولی‌افسوس که‌روز بروز سخت وسخت تر میشدنداین جا دیگر ابدا وسیلهٔ برای من میسر نبود که بطرف امیر بروم روزی که بی نهایت افسرده و غمگمین بودم طرف عصر رفتم بالاي پشت بام براي‌اینکه منظره کوه‌مقابل و افق طهران راتماشا کنم همینکه به پشت بام رفتم و اطراف را مینگریستم توي کوچه راهم تماشا کردم بي‌اختیار قدمم سست شد، روحم میخواست پروازکند وقتی جوانی را دیدم گردن کج با لباس سفید تابستانی روی خاك هـا نشسته است تا اورا دیدم بي اختیار فریادزدم‌امیر - او گردن کج وچشمان خودرا که بطرف استانه دردوخته بوده بسمت بالا متوجه کرده اوهم فریاد زد (اختر من !)من میخواستم خودرا از بالای پشت بام روی دست و پای نازنین او پرتاب کرده‌و رازهای درونی ابراز کنم آمدم پائین تا آنروز بخدمتگارخود دراین موضوع صحبتي نـکرده‌بودم یك عدد پنجهزاري زرد باو داده و گفتم ازقول من نگوئید برای روز یکشنبه دراستخر ملك منتظرمن باشد ویك دستمال شیرینی‌هم باو برساند خدمتگار هم قبول کرده پیغام مرا رساند و درب حیاط را باز گذارده خودرا نزدیك درب حیاط کرده و از دور اقدام اورا بوسه دادم

من برای روز معهود بپدر و مادرم فشار آوردم که بایددرآنروز تهیه ناهار دیده و بگردش برویم آنهاهم قبول کردند درآنروز من بـا کلفـت خودآهسته‌آهسته از عقب میامدیم در میان تیغستان پدرم خودرا

پشت درختي مخفي كرده بود براي اينكه وضع راه رفتن مرا به بيند اتفاقاً من چادر خودرا قدري بالا زده بودم بطوريكه پيراهن زيرپيدا بود همين مسئله رابهانه كرده باتغير گفت اين وضع راه رفتن در كوچه نيست اين چه ترتيبي است مرا كتك زد من قهر كرده از همان راه بمنزل مراجعت كردم متأسفانه آنروز را هم بوصال او نرسيدم زيرا كه از اول بهانه جوئي پدر را دانستم

چندروز گذشت روزگار و زندگاني را بر خود سخت ديدم فكر فرار در مغزم جاي گرفت و خيال ميكردم كه بايد فرار كرده بطرفي بروم ولي محل آنرا منزل يكي از اقوام در نظر گرفتم . . . از طرف ديگر اطلاع حاصل كردم وميدانستم كه بمدرسه امريكائي نه اوين خواهد آمد آخر در نظر گرفتم كه فراراً بشهر آمده بمنزل عموي خود واقع در خيابان علاء الدوله متحصن شوم . صبح بود با آنكه همه افراد خانه مواظب حركات من بودند معذالك هميشكه هر كدام مشغول بكاري بودند چادر و كالش هاي خودرا بر داشته پا بفرار گذاشتم در صورتيكه ضمن فرار و خلاص شدن از زجر و زحمات پدر و مادر و بالاخره رسيدن بسامر فراموش كرده بودم پول وچيز ديگري همراه بر دارم بالساعت بغروب بود كه پياده دو فرسخ راه را طي كرده بخيابان علاء الدوله منزل عمو رسيدم وقتي وارد منزل شدم همه تعجب كردند كه چطور شده است از شميران من تنها بمنزل آنها آمده ام سه روز گذشت هميشه از من اجازه ميگرفتند كه بشميران تلفون كرده و سلامتي مرا اطلاع دهند من اجازه نميدادم آخر درروز چهارم كه مهماني داشتند وتمام افراد خانه مشغول مهمان

داری بودند از آنجا هم فرار کردم وآمدم منزل امیرخان خیابان نگارستان امیرخان در آن روز اتفاقاً بشهر آمده بود خیلی خوش حال مثل اینکه دنیارا باو داده باشند فوراً اتوموبیل کرایه کرده بسمت اوین رهسپار شدیم

از اوین بدرکه چون اتوموبیل نمیتواند برود وبعلاوه برای آنکه کسی ازچگونگی حالات ما مطلع نشود از اتوموبیل پیاده شده بطرف درکه آمدیم فورا امیرخان منزلي کرایه کرد با تمام لوازم و تمام همسایها را جمع نموده سفارشهای لازم کرد که مرا نگاهداری و خدمت نمایند . . .

رویه زندگانی ما این بود که تمام همسایه ها و زنان درکه جمع مي شدند دور من و صحبت میداشتند تا اینکه در مواقع مختلف و بدون خبر امیرخان گاهی صبح زود قبل از خوردن چای گاهی شب قبل از خواب و گاهی وسط روز از اوین محل مدرسه بطور فرار مي آمد سراغ من وقتي میرسید در مقابل من می ایستاد تعظیم میکرد گریه می نمود

و بالاخره سفارش بهمسایها مي کرد و میرفت من هم فقط بتماشای قد و بالاي او خرسند بوده دیگر چیزی ابراز نمیکردم

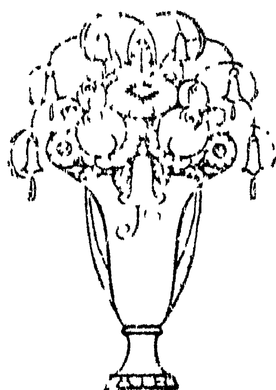
سه ماه تابستان سر آمد . منزل خود واقع در خیابان نگارستان نقل مکان نمودیم دیگر اینجا نمی‌توانست مرا مخفي کند ناچار خانه کوچکی کرایه کرده و من در آن خانه زندگانی میکردم باو پیشنهاد نمودم که مرا عقد نماید همینکه پدر و مادرم فهمیدند کاری نخواهند توانست کرد او هم قبول نمود و صیغه جاری شد . . .

فرخ گفت حالا معلوم میشود صیغه او هستي ؟ — زینت . نه صیغه او نیستم خیلی از او دیدم که ناچار از او دست کشیده و در آن خانه

مهرانگیز اطاق اجاره کرده بودم و زندگانی میکردم در آن خانه پیش آمدی رخ داد که مجبور شدم نقل مکان کنم در این بین قضا و قدر مرا با تو آشنا و رفیق نمود

فرخ گفت — خیانتی که از امیر دیدي چه بود؟

زینت این هم داستانی دارد که برای نو شب دیگر بیان میکنم . . عجالتا رفع خستگي لازم تر است



فصل بیستم

« کرند وکرمانشاه وهمدان وکنگاور وغیره »
« که ازاسیری دشمن خلاص شده وتحت اداره »
« حکومت ملی ایران در آمد میدانی برای »
« فعالیت وطن پرستان میباشد که قوای »
« پراکنده خود را می توانند در آن نقاط »
« جمع آوری کرده دوباره مشغول توسیع دائره »
« قوای ملی گردند .... »



شکست روسها

عمر کمیته دفاع ملی در تاریخ ۲۷ جمادی الاولي ۱۳۳٤ سرآمد در این موقع اتحاد کلیه عناصر مختلفه اعلام و قرار شد کمیته از کلیه عناصر بنام هیئت مدافعین وطن تشکیل شود این ائتلاف در قصر شیرین واقع گردید وبعدهاخواهیم دید که در همین جا ائتلاف سلیمان میرزا و طباطبائی در روی دو اصل صورت گرفت :

۱ ــ اعتدال ودموکرات توحید مساعی کنند برای آنکه درغیاب آنها هیچ حزب در ایران تشکیل نشود

۲ ــ هیچ حکومت ثابتي تشکیل نگردد زیراهرگونه تشکیلات بنفع دشمن تمام میشود و از برای این مقصود اشخاصي را مثل کریم دواتگر و حسین خان لله وغیره بمرکز مأمور و براي آقایان کمره و میرزا تقی خان بینش

و صبا و حسین آقا پرویز و عماد الکتاب دستور فرستادند که از هر گونه تشکیلات جلوگیری کنند این موضوع مقدمه نزاع بین تشکیلیون و ضد تشکیلیون است که شرح آن خواهد آمد

جنگ کوت العماره

استرداد کرمانشاه وغیره

نظام السلطنه و مهاجرین به تعقوبه آمده و در تاریخ ۷ رجب خود را بکاظمین و بالاخره ببغداد میرسانند

انور پاشا همان کسی که در مجلس شورای عثمانی در موقع جنگهای غرب ایران میگوید :

«جنگجویان ایرانی اکنون دسته های قشون منظمی تشکیل داده اند و حال با قشون ما دوش بدوش بر ضد دشمن میجنگند» در تاریخ ۱۶ رجب ببغداد آمده و بخلیل پاشا والی بغداد دستور و سفارش لازم داده که موجب آسودگی ایرانیانی که بسرحدود آمده اند فراهم آورده و با نظام السلطنه ملاقات و پس از یک سلسله مذاکرات معلوم شد که کمک کافی برای فرونت غرب بعدد قوای ملی خواهند فرستاد در ۲۸ رجب هیئتی بنام هیئت اداره جنگی ایرانی بریاست سردار مقتدر کاشانی در بغداد تشکیل برای آنکه ولایات از دست رفته ایران را دوباره باز ستانند اینک ببینیم چه شد که عثمانیها توجه خود را بدینطرز بسوی ایران معطوف داشتند ؟

قبلا لازم است مختصری از جنگ کوت العماره بیان نمائیم :

کوت‌العماره قصبهٔ است واقع درسي‌فرسخ تقریباً در جنوب شرقی بغداد بر ساحل یسار دجله

روزنامهٔ کاوه تفصیل‌این جنك را بشرح ذیل میدهد ـ

بعد از اینکه در اواخر ماه نوامبر گذشته ژنرال (تون شند) انکلیسي با یك دیویزیون‌قشون که تقریباً عبارت از ۲۰ هزار نفر است بخیال فتح بغداد تا خرابه هاي طیسفون پای تخت قدیم ایران (مداین) و حوالی طاق کسري و مقبره سلمان فارسی رسیده و در آنجا ناگهان با عده منظمی از قشون عثمانی متصادم شده وشکست خورده و باقرارخود انکلیسها در خبر رسمیشان پنجهزار کشته و مجروح خسارت بدیشان وارد آمد و تار و پود لشکرشان در هم گسیخت جمع آن قشون فرار را برقرار اختیار کرده با منتهي درجه‌سرعت ازجلو قشون عثماني گریخته بطوري که شبانه هشت فرسخ راه مجبور شدند طي کنند و قشون عثماني نیز بهمان درجه سرعت ایشان را تعاقب نموده و بدین طریق ژنرال تون شند ۲۵ فرسخ راه پیموده با بقیة‌السیف قشون خود در عرض سه‌شبانه روز خود را بکوت‌العماره رسانده درآنجا متحصن شد. قشون عثمانی بلا تاخیر پا بپای ایشان رسیده در هشتم دسامبر کوت‌العماره را بمباردمان نموده شروع بمحاصره آن کردند و در دجله بعضی کشتی ها غرق کرده تا انکلیسها از راه دریا نتوانند بمحصورین مدد برسانند و ازطرفین دجله مشغول تهیه آلات حصار گشته و تا امام علی‌الغرنی واقع درشش فرسخی در مشرق کوت‌العماره متصرف شدند

دولت انکلیس بژنرال ایلمر که ما بین کوت العماره و عماره بوده امر داد که بکمك محصورین بشتابد. ژنرال مشارالیه از خط دجله بالا

آمده در دو سه نقطه در مغرب امام علی الغربی با پیش قراولان عثمانی مصادف شده چند مرتبه زد وخورد مختصری بین ایشان واقع شد تا در ۲۱ ژانویه در منشی ۳۵ کیلو متر در مشرق کوت العماره قشون ژنرال ایلمر با قشون عثمانی مصادف شده جنگ بسیار سختي واقع شد که شش ساعت تمام طول کشید و بالاخره ظفر نصیب عساکر عثماني گردید و انکلیسها چندین کیلو متر عقب نشسته و سه هزار نعش را عثمانیان در میدان حرب شمردند این است عین ابلاغیهٔ عثمانی :

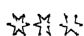
« اسلامبول ۲۳ ژانویه » درجبهه عراق جنگهای محلی دراطراف »
« کوت العماره امتداد دارد ــ قوای انکلیسی که بطرف امام علي الغربی »
« میامدند در ۲۱ ژانویه (۱۵ ربیع الاول) در زیر حمایت کشتیهای »
« توپدار نزدیك منشي تقریبا در ۳۵ کیلومتري در مشرق کوت العماره »
« از هر دوطرف دجله برمواقع ما حمله کردند جنگ شش ساعت طول »
« کشید، جمع حمله های دشمن بواسطهٔ حملات جوابیهٔ ما رد شد، دشمن »
« چندین کیلومتر بطرف مشرق عقب زده شد : در میدان جنگ ما »
« سه هزار نفر دشمن را شمردیم ما یك نایبتان و چند سرباز اسیر گرفتیم »
« تلفات ما نسبة کم است یك متارکهٔ یکروزه که ژنرال ایلمر سؤال کردهٔ »
« قشون دشمن براي دفن اموات خودشان از مـا در خواست کرد »
« عطا کردیم . »

ابلاغیهٔ رسمی انکلیس میگوید: « ژنرال ایلمر در ۲۱ ژانویه »
« برمواقع عثمانی حمله کرد جنگ در تمام روز ادامه داشت پیشرفتهای »
« مختلف ازطرفین هوا بسیار بد و باراني است تلفات از طرفین بسیار »

« سنگین است یك متارکهٔ چند ساعته با دشمن بسته شد برای حمل »
« مجروحین و دفن اموات در عرض ٤٨ ساعت آخر دجله در کوت ـ »
« العماره هفت قدم و درعماره دو قدم ونیم بالا آمده است »

تایمس میگوید: ما مغلوب شدیم نه بواسطهٔ ترکها بل بواسطهٔ دجله و صحراهاي بی آب و علف و باران وسیل. کارت دو لوزان می ـ نوسد: تسلیم کوت‌العماره از آن روزي که ژنرال ایلمر نتوانست قلعهٔ محاصرهٔ ترکها را بشکند منتظر بود پیش رفتن قشون ژنرال تون شند را خسته کرده بود فقدان آب مشروب، عدم کفایت وسایل آذوقه وساني نایابی مواد صحیه، پشه و تب قشون مزبور را باندازهٔ ناتوان و بیحال کرده بود که نمیتوانست نه استحکامات ترکها را تسخیر کند نه مقاومت بحملهٔ قشون ترك نماید واقعهٔ کوت‌العماره باز مجددا یك برهان قاطعي است بر شجاعت و دلاوري صاحبمنصبان و سربازان انکلیس.

یکی دیکر میکوید: « قشون تون شند قواي ترکها را از سایر نقاط آسیا بسمت خود کشید وبدین وسیله پیشرفت روسها را ازقفقاز وتصرف ارض روم و طرابوزان تسهیل نمود »



انور پاشا در تاریخ ۲۲ رجب از بغداد حرکت کرد و معلوم شد که آمدن او ببغداد و مذاکرات طولانی با خلیل پاشا حاکم بغداد و نظام‌السلطنه بی نتیجه نبوده ووعده دادند که قوای سمت ایران‌رابقسمي زیاد کنند که روسها را از غرب ایران بیرون نمایند همینطور هم شد از ۷ رجب تا ۱۰ شوال قصر شیرین و کرمانشاه وهمدان مسترد کردید ـ

اینك تفصیل جنگهاي مزبور بطوریکه روزنامهٔ کاوه مینویسد از این قرار است : در ٦ شعبان ۱۳۳٤ جنك سختي در نزدیکی خانقین میان عثمانی ها و مجاهدین ایرانی و روسها اتفاق افتاد که با شکست و رجعت روسها منتهی شد وقشون اسلام در شب ۸ شعبان وارد قصرشیرین شدند . بعد از استرداد قصر شیرین قشون عثماني بکمك داوطلبان ایرانی روسها را مهلت نداده پی در پی بر آنها هجوم آورده و آنها را با تلفات زیاد تا حوالی سر پل و زهاب عقب نشاندند چند روز بعد قوای شکست خورده روسی در آنجا هم تاب مقاومت نیاورده و تا شرقي سر پل عقب رفتند و در آنجا در استحکاماتي که قبل از وقت تهیه کرده بودند جا گرفتند ولی در ۲۵ شعبان باز در جاه حملات مجاهدان اسلام مجبور شدند که از آنجا هم بیرون رفته و بار قواي متحده اسلام هجوم سختی بروسها برده و آنها را از کرند خارج کردند قوای روس با جماعت [illegible] قراولی خود را عقب کشیدند ولی ایرانیها و عثمانیها هم از خسرو آباد و هارون آباد و ماهی دشت تاراندند . روسها خواستند در ماهی دشت مقاومت کرده جلو ایرانیها و عثمانی ها را بگیرند ولی سرعت تعاقب ایشان فرصتی برای آنها نگذاشته و بهمان ترتیب جنك [illegible] قراولی تا نزدیکی شهر کرمانشاه عقب نشسته و در استحکامات غرب شهر جای گرفتند در غرهٔ رمضان قوای ایرانی و عثماني با یك هجوم شدید تمام مواضع و استحکامات روسها را تصرف کرده و صبح همان شب جملگی ایشان داخل شهر گردیدند . روسها بعد از چند ساعت جنك در نتیجه عدم مقاومت نیاورده شهر را تخلیه و فرار نمودند .

بعداز کرماشاه نوبت همدان رسید: روسها در شاهراهي که در بهار گذشته ازقزوین تا خانقین جلورفتند اینك دقهقری عقب میروند در صورتیکه مرام آنها در سابق (درامتداد بغداد) بوده و جاده هارا براي رسیدن ببغداد همواره میساختند. نظر باخبار رسمی عثمانی مورخه ۸ شوال قوای عثماني در ۲۲ رمضان درسه نقطه مختلف بقوای روس که در مشرق کرمانشاه بودند حمله آوردند وعصر روز ۲۳ رمضان روسها را بطرف کنگاور عقب نشاندند یکدسته از قوای عثمانی که از مرکز بطرف صحنه بیش میرفتند با یك حمله سختی سنگرهای روسها را که در حوالي حاجی آباد و نادر آباد داشته گرفتند روسها میخواستند در سنگر هائی که در طرف مغرب بیستون داشته مقاومت نمایندولی تعاقب سریع قشون اسلامی وفشاری که از پهلو بانها وارد اورده میشدآنها را مهلت نداده مجبور شدند که بطرف صحنه عقب بکشند صبح ۲۵ رمضان بدون آنکه مهلتي بروسها بدهندقشون اسلام آنها را با کمال شدت تعاقب کرده وبرآنها حملات پی درپی نموده بطوریکه بالاخره روسها نتوانسته درصحنه (تقریباً ده فرسخي درمشرق کرمانشاه) مقاومت نمایند و بعدازظهر همان روز بسمت کنگاور عقب نشسته و قوای آنها در مقابل حمله دلیرانه مجاهدین تاب مقاومت نیاورده تا سنقر عقب کشیدند ودرآنجادر اطراف شهر مشغول سنگر بندی شدند

بعداز گذشتن از گردنه سخت بیدسرخ که از قرار گفته اسرای روسی یك ژنرال فرانسوی مامورمستحکم کردن آنجابوده عساکر اسلام روسها را از کنگاور نیز بیرون کرده وآنها را تا حسین‌آباد تقریباً یك

فرسخ ونیم در مشرق کنگاور واپس نشاندند صبح روز ۹ شوال اسدآباد را مسخر و ۱۰ شوال پس از جنگهای متعدد که با سوارهای پس قراول روسها کردند شام آنروز فاتحانه داخل شهر همدان گردیدند وروسها با کمال عجله از شهر و حوالی آن بیرون رفته و بطرف شمال فرار نمودند

***

این جا در شهر همدان درجاتی برای صاحب منصبان و افرادیکه رشادتها بخرج داده اند عطا شد .

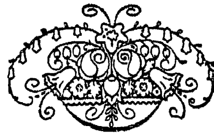
ایرج همان پهلوان رشید و غیور ما بیك درجه مفتخر و بدرجه آسپیرانی ارتقاع رتبه حاصل کرد دراین موقع که تمام قشون اسلامی جمع شده واز طرف رؤساء وفرماندهان سان دیده میشد کسانیرا که باخذ درجه نائل شده اند در مقابل صفوف مختلفه صف کشیده و فرمانده اسامی اشخاص را خوانده بافواجی هم که خدمات شایان کرده اند بیرق عطا میشد همینکه نام ایرج برده شد مدال جنگی سابق همان صلیب آهن را بر روی سینه خود گذارده با قدم های استوار اوسط میدان شتافت . فرمانده بافتخار او که هم باخذ درجه مفتخر شده و هم مدال جنگی دار است نطقی ایراد وروی ایرج وصاحب منصبانی که باخذ درجه مفتخر شده اند بوسیده وآنها را ازمقابل صفوف مختلفه قشون که در حالت خبر دار ایستاده بودند عبور داده و خلاصه آنکه همه قشون اساس فداکاری ها و رشادت‌های صاحب منصبان رشید هورا کشیدند

۳۱٤ نفر اسیر که در جنگهای اخیر همدان و یك نفر صاحب منصب و مقداری ذخایر و غنایم بدست قشون اسلامی افتاده بود در مقابل صف

کشیده و خواهی نخواهي برای قشون ظفر نمون هورا میکشیدند

تصرف همدان علاوه بر آنکه دوباره ایران مرکزی وغربي رابرای قوای ملي باز کرداردوی مرکزي روس را درقزوین که از سال ۱۳۲۷ آنجا را آشیانه تهدید پای تخت ومرکز تسخیر ولایات مرکزی قرار داده بودندبرهم زد

خلاصه آنکه کرند و کرمانشاه و همدان و کنکاور و نهاوند و غیره که از اسیری دشمن خلاص شده و تحت اداره حکومت ملي ایران در آمد میدانی برای فعالیت وطن‌پرستان میباشد که‌قوای پراکنده‌خود را میتوانند در آن نقاط جمع آوری کرده دوباره مشغول توسیع دائـره قوای ملي گردند . متاسفانه فعالیت قشون ملی تا همین جا خاتمه پیدا میکند و چنانکه بعد خواهیم دید انگلیسها قوای خود رادر بین‌النهرین زیاد کرده و بعد او را متصرف و قشون عثماني مجبور بعقب نشینی شده قوای ملی ایران را تنها گذاردند .



فصل بیست و یکم

« مهرانگیز و خیاطی او در اصفهان شهرتی »
« بسزا گرفت همه کس برای عروسی و مهمانیها »
« لباس های خود را باو سفارش میداد و همیشه »
« مدهای تازه طهران توسط او در آنجا »
« رواج مییافت . »

روزگار مهر انگیز

ایرج بعد از تلگرافی که ازقم برای مهرانگیز مخابره کرد دیگر فرصتی برای نوشتن کاغذ و سرگذشت خود بدست نیاورد تا موقع عزیمت از اصفهان بقزوین رفت در این موقع کاغذی نوشت و بسفارت در طهران بهمان آدرس فرستاد این کاغذ اتفاقا وقتی رسید که قمرتاج مادر فرخ از آنجا بیرون رفته وجای دیگر منزل گرفته بود — کاغذ را امروز اقدس گرفته و برای فرخ و زینت میبرد

فرخ کاغذ سانسور شده را با شوق کاملی از دست اقدس گرفته و شروع بخواندن سطور ذیل مینماید

« عزیزم : روزگار بطوری وسائل جدائی و فرقت بین من و ترا فراهم آورده و بقدری ظلم و ستم بر من ستمدیده روا داشته است که امید مهروی آنرا دارم که بار دیگر چشمم بجمال نورانی تو روشن شود و مانند

قادر بنوشتن نامهٔ هستم هرچه بر سر تو نازنین وارد آمده همانا من موجب شده و در حقیقت سزاوار است که من خود را فدای وفا داری های تو کنم . نمیدانم بر سیدن این کاغذ بطهران من درفرونت جنك باشم در میان آتشبار دشمن بسوزم درخاك وخون غلطان باشم یا اینکه مظفر و منصور شاهد فتح وفیروزی رادرآغوش گیرم البته چنانچه زنده ماندم زهي سعادت من است . ازاوضاع زندکانی تواطلاعی ندارم نمیدانم چه برسر تو آمده است عزیزم من ازتو فرسنگها دورم و برای رسیدن بتوونیل بمقامات عالیه خودرا در آتش ها افکنده ام هنوز برسر وعده های خود باقی هستم البته چنانچه سلامت ماندم بطهران آمده وسائل ازدواج را فراهم میکنم .
اینك عازم سفرم و از محیط اصفهان هم دورتر میروم ، شاید بکرمانشاه و صفحات غرب در پشت سنگرها بمدافعه وطن سر وکار پیدا کنم ! تو جامه صبر و شکیبائـي را از تن بدر مکن من هم جوشن جنگجوئـی را از تن بیرون نخواهم کرد می جنگم و میسوزم و میکشم تا بمقصود خود کامیاب گردم

(آنکه بامید تو زنده است آجودان : ایرج)

پس از خواندن کاغذو اطلاع از احوال برادر فوراً آنرا براي زن پدر مهرانگیز برده و میگویدمن مهرانگیزرا پیداکردم بدنبال معشوقش باصفهان رفته و مدرك این مدعا این کاغذ است که ایرج همان معشوق او برای او نوشته و بصبر و شکیبائی اورا دعوت کرده است منتها مهر انگیز صبرنکرده و بدنبال او بسمت اصفهان رهسدار گشته است . زن پدرهم فورا کاغذ را بتأمینات نظمیه داده وتقاضامی کند اورا ازاصفهان عودت دهند

از طرف نظمیه طهران بنظمیه اصفهان دستور برای دستگیری او یادگار [illegible]
او داده میشود منتها نظر باینکه مهرانگیز اسم خود را عوض کرده و
چون بایست بیامده نظمیه بزودی نتوانست اورا دستگیر کند

قریب دو سال از این واقعه گذشت و قضیه کهنه شد

پدر ایرج با آن دوستی و عشقی که با ایرج داشت چون از مفارقت
او دلتنگ بود هر چه اقدام کرد که [illegible] بطهران عودت
دهند موفق نگردید . مقامات عالیه [illegible] مراجعه میکرد در جواب می
گفتند اینها پای دولت هستند [illegible] چه قاعده شخصا [illegible] هر جا که
قوای ملی را [illegible] داشت می [illegible]

اما مهرانگیز [illegible] ؟

مهرانگیز [illegible] برای
عروسی و [illegible] الماس [illegible]
طهران [illegible] در آنجا [illegible]
اوقات [illegible]
طهران [illegible]
رود [illegible]
دیگر برای [illegible]

مهرانگیز [illegible]
[illegible]
در قاعده ها [illegible]

[illegible]
[illegible]

پس از چندی استراحت مرض و پژمردگی چهره مهرانگیز برطرف شده و کاملاً صباحت اولیه خود را حاصل کرد هیچ غصه و اندوهی در خاطر نداشت جز بفکر محبوب خود بود.

صفات و محسنانی که در مهرانگیز جمع بوده اشخاص مختلف را بخود جلب نموده و زنها همیشه از اوضاع او سؤال میکردند که آیا شوهری داری یا خیر؟ در جواب میگفت: من شوهر دارم و بفرونت رفته است معذالک خراستکاران اورا راحت نمیگذاردند بخصوص زنهای عیار که اورا میخواستند براه کج هدایت کنند چنانکه همین قضیه اتفاق افتاد: پیرزنی که در عیاری و طراری شهرهٔ آفاق بود و در زندگی هیچ چیز را بهتر از این گناه نمیدانست که دختری را خراب و یا زنی را باعمال ناشایست کارد؛ چون شهرت خیاطخانه بانوان و مخصوصاً تحریکات همکاران بگوش او رسید در این خیال و برای رسیدن بان مقصود وسیلهٔ بر انتخاب الماس برای دوختن آورد در ضمن دستور برای دوختن و برش الماس از کمیت زندگانی اوسؤال نموده و برحال او تاسف خورده میگفت اگر شوهرت بسر رفته زنده حتما بوده بهتر این است که جوانی را برای اینکه تنها باشی برای خود اختیار کنی! مهرانگیز که زن فهمیده و باکمال بود باجوابهای متین اورا از خانه بیرون کردو هردفعه هم که برای امتحان الماس میامد از این مقوله با او صحبت میکرد آخرچون زبان بیرزن در وجود او تاثیری نکرد ناچار درصدد ایذاء او برآمد

دو سه قدم اناجه تهمت و بهتان نکار برد: گاهی میگفت خیاط خانه بانوان مرکز دختران بدسیرت است وانواع فجایع در آن جا میشود زمانی تهمت لا مذهبی و بابی گری باو زده مشتریان ساده لوح را از

آنجا رویگردان نمود گاهی میگفت: این زن جاسوس است و همیشه روزنامه‌های مختلف ایران رامیخواند ومرکز فتنه وفساداست نظربانیکه دانست که با خانواده محمد علي رابطهٔ دارد روزی بعنوان اینکه نماز مي خواهد بخواند ومنزلش دور است بمنزل محمدعلي وارد میشود پیرزن پس از آنکه نمازش تمام شد صاحب خانه قلیانی چاق کرده برای مهمان خود میآورد

پیر زن با صورت حق بجانبي در صورتیکه خودرا فوق العاده خوش رو و خوشخند جلوه میداد چارقد آق بانو راکه زیر چانه اش میگذاشت مرتب کرده، تسبیح سی و سه دانه تربت را ازجیب در آورده شروع بذکر میکند. در کنار باغچه روی زمین چهار زانو نشسته با تعارف و احترام فوق العاده شروع بقلیان کشیدن نموده در ضمن کشیدن قلیان می گوید آقا جانم ببخشید راستی این را میخواستم سؤال کنم: شما با صاحب این خیاطخانه قوم و خویش هستید؟ – چطور مگر! – شنیدم که رفت و آمد باهم دارید در حقیقت خیلی خیاطی امینی است – بلی درست است رفت و آمد داریم، باهم دوست هستیم.

– خوشا بسعادت شما که چنین دوست خوبی با قدم و مهربانی دارید از قراری که شنیده‌ام زن باحجب و حیائی است لی قوم و خویش شما نباید باشد شما اصفهانی هستید او طهرانی! – بلی فقط دوست هستیم

– این دوستی شما قبلا از کجا بنا پیدا شده است؟

بلی اعظم خانم دراین شهر غریب است ولی حالا دوست خیلی دارد تقریباً همه جا سر شناس است

– بلی اورا سرشناس کرده‌اند [illegible] ! چطور با شما دوست شد؟

[illegible] وآورد

منزل . . . .

ـ آه ! مگر آدم بدی است ؟ خدای نکرده خراب است !

— نه ، اینطور نیست شوهر دارد و شوهرش هم دراین جابود بکرمانشاه رفته غرب مانده و مشغو لیات او خیاطی و خواندن روز نامه هاست

پیرزن عیار همینکه شمهٔ از سرگذشت او بدست آورد دیگر رشته سخن را بسمت دیگر گشانده گفت : شما اولاد ندارید ؟ ـ چرا یك پسر و یك دختر . . .

— خدا ببخشد شوهر شما چه کاره است ؟ ـ پیشخدمت اداره روزنامه زاینده رود است پیرزن بیش از این تصدیع روا نداشته خدا حافظي کرده با عذر خواهی ازخانه بیرون میرود چون از اشتغالات او مطلع میشود که بروز نامه علاقه مند است تهمت جاسوسی باو زده و همین مسئله باعث می‌شود که اوضاع و احوال اورا از طرف نظمیه دردنظر بگیرند

این واقعهٔ اول بود که مهر انگیز و منزل و خیاطخانه او مورد سوء ظن واقع شده در حقیقت لطمه کاسي او زد

واقعه دوم کـه در حقیقت باعث گرفتاری و توقیف او گـردید مقدمات آن بدست همین پیرزن عیار فراهم آمدو آن تهمتی بود که بهمه جا و بهمه کس میگفت در خیاطخانه بانوان انواع و اقسام فجایع دیده می شود و مرکز فسق و فجور است تفضیل قضیه از اینقرار بود .

دختری زیبا صبیه یکی از تجار محترم اصفهان در یکی از شب‌های ماه رمضان که آزادانه بعنوان شب نشینی از منزل بیرون می آید و بخصوص می توانست بعنوان خواستن پول از مردم برای دوختن پیراهن

مراد در روز ۲۷ رمضان [illegible] نماز با جوانی که دارای ملک بخت هستند
حرف زده و خنده و تفریح [illegible] مقداری جواهر مفقود می شود هرچه
تامنات وکمسار پاهای نواحی تجسس می کنند اثری از او دیده نمیشود درون از
این قصه مطلع شده تمام [illegible] و نشانی اورا در [illegible] ایران می دهد
میگوید [illegible] دیدم آنجا رفت

همین موضوع باعث شد که اورا برای استنطاق [illegible]
استنطاق برای آنکه از [illegible] سوال مطالع [illegible] اسم [illegible] را
می پرسند اعظم معرفی [illegible] تحقیقات [illegible]
مهرالله [illegible]
مشود [illegible] که [illegible] طهران
توقیف [illegible]
خط اورا [illegible]
قصه دیگری را کشف نمایند

[illegible]
[illegible]
اورا [illegible]

فصل بیست ودوم

« از مهاجرت جرضررو زیان جبري عايد »
« ایران نگردید و از استفاده هائی هم که »
« بایران میدادند نیز محروم ماند »

سقوط بغداد

در همان موقع که قشون اسلامی از خانقین تا همدان را مسخر مي ـ ساخت یك دسته از قوای عثمانی نیز در آذربایجان ساوجبلاغ را از دست روسها بیرون آورده و بسمت مراغه وتبریز روي آور میشوند.

در تاریخ هشتم ذی قعده، پس از تصرف دولت آباد در دیر آبادشش فرسخی در شمال شرقی دولت آباد جنك مهمی باروسها نموده و بکامیابي قشون اسلامی منتهی میگردد چندی جنك در این حدود توقف حاصل کرده و در سمت کروس و کردستان پیشرفت پیدا مینماید که نتیجه آن تسخیر بیجار بدست عثمانیها ست و از طرف دیگر اصفهان و کاشان را و خلاصه در ایران عربی و مرکزی نفوذ مامون ایران و عثماني مستقر می گردد

در دنبالت شدن اردوی ایران وعثمانی به همدان اعلان عامه پای تخت را بهیجان آورده کابینه سپهسالار ساقط و کابینه وثوق الدوله جانشين آن میشود

روزنامه کاوه می نویسد. « از تأثیر پیشرفت قشون عثمانی در »
« طرف همدان در طهران هیجانی پیدا شده و بتعاقب دخول عثمانیان »
« بهمدان اتباع دول متحده اموال خود را در طهران حراج کرده ... »
« بقرار گذاشته‌اند قونسول روس در آن شهر و سفارتهای دول تدارک »
« حرکت دیده و قسمتی بدولت [illegible] ن و اعلیحضرت احمدشاه و امراء »
« کرده‌اند که ایشان نیز در موقع نزدیک شدن عثمانیان بطهران پای »
« تخت را تغییر داده بطرف ولایات شمالی [illegible] اعلیحضرت [illegible] »
« سفرای روس و انگلیس [illegible] »
« پایتخت عالی [illegible] »
« رئیس الوزراء [illegible] ۳۵ هزار [illegible] »
« [illegible] ۱۹ »
« شوال [illegible] ۳۳ [illegible] »
« همایونی را سلاح [illegible] کردند »

روزنامه اطلاعات راجع بطرف همدان [illegible]

« اگرچه [illegible] است [illegible] »
« پیشرفت امتداد [illegible] »
« قشون [illegible] »
« بوده و قوای روس [illegible] »
« سرحدات و [illegible] »
« ترکها را طول [illegible] ممتد کرده [illegible] »
« امداد [illegible] »

« یك تهدید قطعی متوجه ایالت طهران است و مرکز کاملا »
« ستونهای آلمان و عثمانی را که در صدد ابراز جنبش هستند دیدن »
« خواهد کرد »

پیشرفت قشون عثمانی از دو طرف در ایران و پراکنده شدن قوای آنها در جبهه‌های مختلف غرب موقع را برای تجهیزات انگلیسها تهیه کرد و بخصوص جنگ کوت العماره موجب شد که انگلیسها بر قوای خود افروده و تلافی آن شکست را در آوردند انگلیسها پس از تهیه کامل در بصره در موقعی که خلیل پاشا بهمدان آمد و علی حسام بیك به بروجرد ناگهان از عماره حرکت کرد کوت را متصرف و بطرف بغداد حمله میاور دند بغداد در اثر حملات سخت قشون انگلیس تاب مقاومت نیاورده سقوط پیدا کرد سقوط بغداد باعث شد که عثمانیها از ایران بطور منظم عقب نشینی اختیار کنند طرز عقب نشستن قوای عثمانی بقدری منظم واحتیاط آمیز بود که ابدا بقشون روس در همان موقع شکست وارد می آوردند خلاصه آنکه قشون عثمانی بسمت رود دیاله عقب کشید و در این جا مهاجرین ایرانی پراکنده شده دیگر برای رسیدگی بآنها از طرف قشون عثمانی که خود مشغول جنگ و زدوخورد بود بدا برار مساعدت و خوشروئی نشد و هرکس می توانست از هر طرف فرار و جانی بسلامت در میبرد

پراکندگی مهاجرین ✡ ✡ ✡ ختم مهاجرت

این جا باید متوجه شویم که رؤساء مهاجرت چه شدند ؟

بعضی از مهاجرین مثل وحیدالملك و نظام‌السلطنه و میرزا محمد

صادق طباطبائی سابقاً .برای پاره مذاکرات در دربارهای عثمانی و اطریش و آلمان رهسپار اروپا شده یك ماه و نیم در اسلامبول متوقف و پس از مذاکرات لازم با مقامات رسمی و پیشروان ملت عثمانی در دهم ذیقعده ببرلن وارد میشوند و همینطور میرزا سلیمان خان نیز ببرلن میرود

در عقب نشینی آخر بعضی وقایع اسرار آمیز است که ما ناگزیریم بطور اشاره شرحی بنگاریم:

کلنل محمد تقی خان در کتابچه (جواب داد خواهی محبوسین طهران می نویسد:

« در نتیجه بعضی اقدامات وحوادث که از ذکر آنها صرف نظر »
« کرده از دست بعضی همقطاران بی حقیقت و دور و خودرا خلاص کرده »
« بدون اینکه در نقطهٔ توقف کنم برای معالجه ورم کبد در ششم شعبان »
« ۱۳۳۵ بالمان رفتم هنوز معالجه باتمام نرسیده بود که استماع خبر »
« موحش و ناله درخون شنا کردن افراد رشید با وفایم دنیا را درجلو »
« چشمم تیره و تار ساخته برای انکه خودی بانها رسانیده و اقلا باهم جان »
« داده باشیم در تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۳۵ بسوی جاب ه موصل شتافتم »
« لکن افسوس و صدهزار افسوس آب بی رحم نعشهای آن شهدای بیچاره »
« را بسرعت امواج وحشت آور خود بهمه جا غلطانده و بالاخره بمستحفظ »
« قعر دریا رسانیده بود و دیگر برای من حتی دیدن یك خون ها بود »
« نیز میسر نمیشد مایوس در تاریخ ۲۰ محرم ۱۳۳۶ بایران »
« مراجعت کردم »

آب بی رحم کدام و شهدائی که در آن آب جان داده بودند کدام بودند؟
آب بی رحم رودخانه دیاله بود که یك گروهی از سواران ایران را

گرفتار ایلات جافی وطابورهای ترکی نموده و در امواج بیکران خود محو و نابود ساخت این‌ها درنتیجه تفتیشات بین ژاندارمری درسلیمانیه و افتضاحی که بر سر کلنل ادوال‌آمد حادث شدوکفاره‌زندگانی یك گروهان ژاندارم معصوم بر گردن رفقای بی حقیقت و دو روی مهاجرین است که برای فرار از چنك عثمانی ها و بکشتن دادن یك نفر کاپیتن آلمانی موسوم بشولس مرتکب گردیده‌اند

چنانکه‌همین جمله در روزنامه جنت شماره ۱۰ سال اول مندرج است و ما از نقل عین الجمله صرف نظر میکنیم

اما رؤساء مهاجرین :

روزنامه قانون درشماره ۲۶ سال دوم می نویسد . « سلیمان میرزا « بعد از عقب نشینی ترکها و مهاجرین و رفتن آنها باسلامبول خود » « را درمیان ایل جلیل سنجابی انداخته وبدون نقشه و فکری‌اسباب » « خرابی و ویرانی و یغما و افنای ایل مزبوررا فراهم ساخت . متفقین » « اراو نگران شده‌فرستادند واورا گرفته ببغدادواز‌آنجابه‌بمبئی بردند » « واز بمبئی‌چندمدت آزادوراحت گردش کرده‌وچند مدت‌هم‌در اردوی » « بصره متوقف بود » ولی‌مهاجرین‌دیگر بعضی‌ها باسلامبول و آلمان‌رفته و بعضی از بین راه بر گشته بطهران رو می‌آورند

چه شد که سلیمان میرزا بایران مراجعت نمود ؟

« درقصر شیرین در موقعی که‌قافلهٔ مهاجر و انصار میخواستند » « از خاك پاك وطن خود که سر نیزه قزاق روس را در سر تا سر آن » « بجای گل و ریحان نصب کرده بودند ـ خارج شوند رؤسای حزب » « اعتدال را اطلاع داده وپیشنهاد کرد که‌بهتراینست احزاب دموکرات »

« و اعتدال را منحل نمائیم این فکر برای رؤسای اعتدال با صرفه بود »
« زیرا میدانستند که حزب اعتدال دیگر موجودیت خارج نخواهد »
« داشت پس جمع شده و مهاجرین را خبر کرده و کنفرانس ابن الائتلافی »
« دادند سلیمان میرزا در کرسی رفته گفت : « من که لیدر حزب »
« دموکرات هستم انحلال حزب دموکرات را اعلان کرده و میگویم که امروز »
این حزب اعتدال و دموکرات موجود نیست » و برای اجرای این مقصود
چنانکه دیدیم اشخاصی را بطهران اعزام و در موقعی که انقلاب روس شروع
شده و رؤسای حزب دموکرات در طهران بنای تشکیلات را گذارده بودند پیغام
دادند که از تشکیلات حزب منظور ممانعت نمایند و ایجاد دو دسته
تشکیلی در مقابل تشکیلی را نمودند [illegible] معذالک همین دو دسته دموکرات باز سلیمان
میرزا را در موقع انتخابات فراموش نکرده او را انتخاب کردند در موقعی
که سیاست انگلیس و اقدامات باشویک ها [illegible] تمام
شده و تفصیل آن در کتاب (جامعه های ایران) خواهد آمد اجازه دادند
که سلیمان میرزا بایران مراجعت نماید

از طرف دیگر اشخاص مهاجرین [illegible]
[illegible] خان [illegible] الاسلام [illegible]
علی خان [illegible] اعتدال [illegible] آن
را تعقیب [illegible] : « [illegible]
مثبت و نگاهداری [illegible] حکومت [illegible] ایران [illegible]
آن روش [illegible] مستقیم شده و [illegible] داخل اصلاح [illegible]
هیچ [illegible] انقلاب و [illegible]
احزاب ایران [illegible] آنان را [illegible]

فکر بعدها در دوره وزارت جنگ و ریاست وزرائی و بالاخره سلطنت پهلوی صورت خارجی پیدا کرد و مملکت از هرج و مرج و ملوك الطوایفی نجات پیدا کرده و در حقیقت مرام مزبور بطور کامل اجرا و عملی گردید

***

نتیجه مهاجرت چه شد؟

چنانکه در ضمن فصول این کتاب گفتیم جز ضرر و زیان چیزی عاید نگردید در مقابل استفاده هائی که بایران میدادند از دست رفت و این استفاده ها دو موقعی بدولت ایران پیشنهاد شد که در طهران آن انقلابات رواج گردیده و کم کم چشم متفقین را میترسانید ـ گرچه اسناد رسمی برای این تعویضات در بین نیست ولی جسته جسته در بعضی از جراید موادی دیده میشود که ما نمیتوانیم نقل نمائیم

روزنامه « اسکه بداسلو » می نویسد: حکومت ایران در ضمن تقاضا‌های خویش فقرات ذیل را از دولتین روس و انگلیس درخواست کرده

۱ ـ حق سیر سفاین جنگی در بحر خزر و خلیج فارس

۲ ـ حق تشکیل یك اسکادر جنگی تجارتی در این دو دریا

۳ ـ تصدیق حقوق سلطنت ایران در جزیره بحرین وسایر جزایر خلیج فارس

٤ ـ انگلیس حق مرابطه بلاواسطه باشیوخ و خوانین و رؤسای عشایر که در ساحل خلیج فارس سکنا دارند نداشته باشد

٥ ـ تجدید نظر در عهد نامه ترکمن چای

٦ ـ تجدید سرحد تازه مابین دولتین ایران وانگلیس در بلوچستان و سیستان

٧ ـ انفصال پست و تلگراف دولتین روس وانگلیس در ایران

جراید قفقازمی‌نویسند : دولت ایران بدولت روس و انگلیس یاداشتی فرستاده وپاره پیشنهادات کرده مطالبات دربارایران در چندین مواد است

١ ـ تمامیت ملکیه ایران ازطرف دول روس و انگلیس ومنع والغای عهد نامه ١٩٠٧

٢ ـ فسخ التزام نامه دولت ایران در مقابل او لتیماتوم ١٩١١ از طرف دولتین

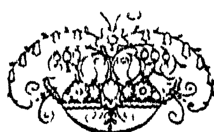
٣ ـ تجدید شرائط و مواد تعرفه گمرکی (روس ـ ایران و ایران و انگلیس)

٤ ـ معاف شدن قروض ایران از روس وانگلیس

٥ ـ تجدید نظر در امتیازاتی که باتباع دولتین داده شده

٦ ـ اعطای توپ و تفنگ و مهمات سایره نظامی بدولت ایران در تشکیل قوه منظمه برای حفظ امنیت داخلی واستقلال خویش ومساعدت کامله دولتین در این باب

بعضی موادیگرنیز ذکر میشود که جزو شایعات است : از قبیل (تادیه ١٤ ملیون ضرر منات باتباع ایران ـ تسلیم بانک شاهنشاهی با سرمایه خود واگذاری اعتاب مقدسه بایران



فصل بیست وسوم

« زینت میگفت : دست بدست سپرده است هر »
« چه امیر خان با آن زن بیگانه شوخی و »
« باردی میکرد من هم در مقابل شوخی های »
« رفیق امیرخان روی ترش نمیکردم »



موضوع خیانت

از پامنار و سه راه دانگی بسمت تکیه رضا قلیخان کوچهٔ است موسوم بکوچهٔ جناب .

یکی از معلمین ایرانی در این کوچه کلاسي برای موسیقي ومشق تار و ویلن دائر کرده است

منظرهٔ غریبی است منزل وکلاس موسیقی اطاق انتظار که همان اطاق وکلاس درس است.بی نهایت کوچك و ازسیستم معماری قدیم ایران است : اطاقي است دارای طاقچه های متعدد رف های زیاد که ازیکطرف وصل بدالان واز طرف دیگر بحیاط نگاه میکنند دو سه قطعه عکس زینت بخش این اطاق است : یکی عکس آقاحسینقلی معروف یکی عکس عارف و یکی عکس پدر آقا حسینقلی و دو سه عکس دیگر که نتوانستم بشناسم بعلاوه یك صفحه از غزلیات عارف هم دیده میشود که بدیوار چسبانیده اند من تا آنروز دو سه جلسه بیشتر در آن اطاق حاضر نشده بودم . از اثاثیه این اطاق

ده عدد صندلی یك طرح است که عموماً کهنه و پارچه سفید روی آن کشیده شده است و دو عدد جای سیگار که بدیوار کوبیده شده

روز مشق بود من در انتظار معلم نشسته وگاهی با تار بازی میکردم وگاهی با یك سه تار شکسته که در تاقچه گذارده و دنده قپال نیم ساعت انتظار نشستن چشمم در منظرهٔ خانه افتاد در این خانه مرغ جوجه های خودرا صدای میکند سگی که پاسبان در است گاهگاه عوعو مینماید همه قسم حیوانی دیده میشود

بوقلمون که در حیاط است آنهم صدای خودرا سرداده و پرواز کردن کبوترها هم صدا شده اند

صدای گربه وصوت گربه بچه ها که بهم انداخته اند با این اصوات توأم شده جای هر اروپائی برای تماشای این منظره خالی است در فاصلهٔ نیم ساعت که من نشسته و تماشا میکردم چهار پنج تا جوجه های اوجاق کوچك یکی بزمین افتاد گربه گرفته داری سرش [illegible] از بالای پله کان پرتاب شد

در این موقع که مشغول تماشای این مناظر بودم [illegible] خانه شدم که همیشه دنبال [illegible] بود آمده خبر داد که [illegible] از رفقا و یك خانم میخواهند [illegible] ثم از جا برخاسته بلافاصله بمنزل آمدم .

زینت — فرح جان در آن شب [illegible] من با امیر خان عمداً [illegible] قرار نداشتم [illegible] از آنجائیکه زن حسود [illegible] است خانه [illegible] عملیات اورا تحت نظر [illegible]

میکرد تا آنروزیکه رفته بودم کلاس مشق عباس سراسیمه وارد شدو من هم در عقب او بمنزل برگشته لباس وچادرخود را عوض کرده درشکه گرفتم وسفارش کردم که هرچه می تواند برسرعت سیر خود بیافزاید که شاید در بین راه با امیر و رفقایش مصادف شویم چون امیر ورفقای او آهسته آهسته حرکت میکردند و با آن زن صحبت کنان طی مسافت مینمودند من بآنها نزدیك شدم دیدم امیرخان و یك نفر زن بادرشکه مسافرت میکنند و دو نفررفیق با اسب . درشکه من نزدیك بآنها شد بدرشکه چي امرکردم آهسته تر . این دونفر اسب سوارشروع کردندبامن بحرف زدن و شوخي کردن ؛ هرچه میدیدم شوهرم با آن زن حرف میزندو شوخی میکند من هم با آنها بمزاح مشغول شدم تااینکه رسیدیم بقصر قاجار وسط راه شمیران استخر بزرگی است که یك قهوه خانه مرتبي دارد من درزیر آلاچیق رفتم وآن دونفرهم نزدمن آمدند وبخوردن شربت و نان شیرینی و غیره مشغول شدیم

پس از خوردن شربت و شیرینی مرا دعوت کردند که با آنها به زرگنده بروم من هم دعوت آنها را اجابت نموده دوباره سوار درشکه شده بطرف زرگنده رهسپار شدیم زرگنده و قلهك با اینکه نزدیك به شهر هستند و درکوهپایه واقع نشده معذلك آب و هوای آن خیلي خوب است و غالب سفارتخانه های خارج در تابستان منزل ییلاقی آنها دراین دو محل است مثل سفارت روس و انگلیس . در پشت سفارت روس باغی بود که گمان میکنم امیر خان قبلا باغبان را دیده ولوازم راحت وآسایش را از همه نوع فراهم آورده بود ــ امیر خان جلوتر رفت و در باغ را زد باغبان آمد و تعارف و خوش آمد گفت داخل باغ شدیم ولی من یکطرف

دیگر نشستم و برای من شیرینی و آجیل و میوه فرستادند تا موقع ناهار سر گرم تخمه شکستن وآجیل خوردن شدم. من روی خود را از یکی از این دو نفر باز کرده زیر چشمی امیر خان را نگاه میکردم! دست بدست سپرده است هر چه او با آن زن شوخی و بازی میکرد من هم در مقابل شوخی های رفیق امیرخان روي ترش نمیکردم امیر خان ازبس باده گساری نموده بود بعزم خوابیدن دراز کشید ولي این شخص رفیق امیر خان که اسمش میرزا مجید خان بود جوان معقول و با تربیتی بود مرا بحال خود گذاشته گفت مختارید میخواهید بخوابید یا گردش کنید هرطور راحتتان است . من گفتم میخواهم قدم بزنم بیا با هم برویم ؛ پیچه را بطرفی افکنده و بطرف امیر خان رهسپار شدم . امیر خان گفت : چه عجب این خانم هم بطرف ما میاید و اظهار آشنائی وهمراهي میکند ! من وقتی بامیرخان نزدیك شدم در صورتی که هنوز مرا نشناخته بود بی اختیار چادرخود را عقب زده دو سه لگد باو نواختم و شروع کردم بفحاشی؛ رفقای او را صدا کردم و گفتم :

« آیا من خوشگلترم یا این زن آبله رو ؟ چرا با من حال نمیکنی وچرا باین عملیات تن میدهی؟ » رنك رخسار شوهرم پرید آن زن بیچاره چادر بسر خود کشید و ساکت و متحیر ماند

امیرخان از عالم مستي بهوش آمد پرسید کیست؟ گفتم « از خواهر و مادر محرم تر ـ زن تو هستم ! »

از جای خود بر خاست دو سه سیلی بمن زد و مرا بگوشهٔ برده و شروع بعجز و لابه نمود که خود را از این مردها بپوش و چادر بسر کن در صورتیکه من لا ینقطع باو فحش میدادم . . در این ضمن رفقای

او چادر مرا آورده من بسر کردم و شروع بعذر خواهی نموده و معذرت فوق العاده خواستند . من و امیر خان درشکه گرفته بشهر آمدیم و آن زن را برای آنها باقی گذاردیم

فرخ ! با آن مقدماتی که در دوستی خود از امیر داشتم این خیانت و آن قولهای او مرا وادار کرد که امیر خان را نزد همان کسی که صیغه مرا جاری کرده بود برده و مجبورش کردم که صیغه مرا فسخ کند

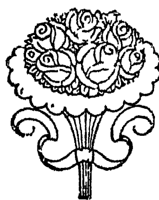
حالا این عمل سفاهت بود یا کار بقاعده نمیدانم ، همین قدر میدانم از آن محضر همینکه بیرون آمدم من از طرفی رفتم و او از طرفی . من آمدم در همان منزل که مهر انگیز می‌نشست اطاقی کرایه کردم و با جزئی اثاثیه زندگانی خود را اداره میکردم تا اینکه مهر انگیز برای من رنگی در آورد و وصلهٔ میخواست بچسباند نا چار از آن خانه هم بیرون آمده و در آنروز قضا و قدر مرا با تو آشنا و اینك چندی است که بصدق و صفا با هم روزگار میگذرانیم و در حقیقت با هم زن و شوهر شده ایم از پدر و مادر خود هیچ اطلاعی ندارم و نمیخواهم خبری داشته باشم زیرا که تمام پیچیدگی ها که در زندگانی من حادث شده است از آنها بوده و مسبب حقیقی تمام قضایا پدر و مادر من هستند و اگر از حال ما حالا با خبر باشند باز مرا راحت نخواهند گذاشت و البته بهتر آنست که هیچ ما هم درصدد رسیدن بانها بر نیائیم زیرا که خداوند الحمدالله وسعتی در زندگانی ما عطا فرموده که احتیاج بکسی نداریم

☆☆☆

چنانکه میدانیم سرگذشت زینت و پیش آمد زندگانی او چیز دیگری است و ما در کتاب اول شرح آنرا داده ایم . زینت برای مقصود و منظوری

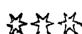
این داستان را تعبیه و فرخ را تهدید میکنند که دیگر در صدد تحقیق در اطراف او بر نیاید و از طرف دیگر بواسطه فرط محبتی که باو پیدا کرده بود رویه زندکانی خود را دانست که با او باید با کمال رفق و مدارا رفتار نموده و ابداً گرد اعمال زشت و رفقای بد نگردد و ضمناً کاری باحوال او و پدر و مادر او نداشته باشد زیرا که ممکن است پدر و مادرش باعث زحمت و ایذاء او را فراهم و مدتي در عدلیه و دوائر استنطاق در کشمکش و مکافات باشد ناچار پس از آنکه داستان زندکاني او را دانست گفت :

زینت جان — خیلي خوشوقتم که کماهو حقه از بیان اوضاع زندکاني خود دریغ نکردی و در ضمن هم تعلیم و دستور زندکانی بمن دادی که بعد از این با تو چه قسم رفتار نمایم . چنانکه خواهیم دید در زندکاني آنها ابداً تغییری حاصل نشد و با هم با کمال خوبی و خوشي بسر میبردند تا اینکه ایرج از فرونت بر گشت و قضایائی پیش آمد کرده بالاخره حقایق کاملا مکشوف گردید



فصل بیست و چهارم

« ای طهران : خون ایران و سی کرور نفوس »
« ایران گردن تو است تو خونبهای ایرانی »
« یك ایران ستمدیده شش هزار ساله بباد »
« فنا رفت یك عده مردم ساده و صلح جو »
« و یك عده ژاندارم غیور شجاع وطن پرست »
« و ایلات جنك آزموده از بین رفت و بلا »
« گردان تو شد ! . . . »



روزگار ایرج

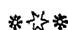
شادي و شعفي که ایرج بواسطه اخذ مدال و درجه و پیشرفت قشون و نزدیك شدن طهران داشت کم کم بواسطه عقب نشستن قواي عثمانی و ایرانی و مهاجرین از او زایل شد و چنانکه در این عقب نشینی بعضي از مهاجرین در کرمانشاه مانده و خود را بهر وسیله بود بطهران یا مراکز دیگر که قشون روس نبود میکشاندند و برخي بطرف اسلامبول و برلن رفتند و پارهٔ در آن موقع جنجال در نزدیکی های رود دیاله که هر کسی در فکر جان خود بود و یا ایرانیها و مهاجرین در آن موقع بی نهایت بد گذشته و صدمه وارد آمده پراکنده و متلاشی شدند در همان موقع ایرج بادو نفر ازهمراهان خود سزا وار دید که ازفرونت جنك که بخاك عثمانی کشیده شده است ودر صفحات غرب هم نیزه داران روس جا نشین آنها شده‌اند رویگردان شده بطرف پایتخت عزیمت نماید

از لباس نظام که همواره بان مباهات میکرد صرف‌نظر کرده لباس بختیاری تهیه دیده و بواسطه طول مدت در جنگ موفق نشده بود ریش خودرا بتراشد باریش بلند و شال کمر و گیوه آجیده وشلوار گشاد و دو نفر از همراهان شبیه بخود هر کدام خورجین بدوش کشیده نان و آذوقه خود را در آن گذارده هر کدام یك نی خریده از بیراهه ها مانند چوپان دیار بدیار مسافرت نمودند

در یکی دو جا گرفتار ایلات سرراه شده آنهارالخت کردند ولی بازچون بدهی میرسیدند اهالي آن ده لباس بانها داده و از سمت همدان بقزوین وطهران آمدند در این راه هرجا قشون روس رامیدیدند بانهایت غضب از جلوشان عبور میکردند ولی در این بار هر کدام از قزاقان روس. ادیدند که بربازوي خود پارچه قرمزي بسته و معروف بانقلابی بودند. در این موقع انقلاب روسیه شروع و بقزاقان قشون سفید سابق اجازه مرخصي و دعوت باوطان خودرا داده همه در تحت لواي احمر در آمده و بسمت روسیه رجعت مینمودند

اما ایرج بیش از پنجاه فرسخ راه پیاده با دونفراز همراهان خود طي کرده همه جا از ویرانه ها و دهات خراب که آباداني از آن هادست کشیده و مردم دهاتی از خانه وزندگانی خود صرف‌نظر نموده رو بولایات دور دست بگدائی کوچ کرده اند گذر کرده مانند مجنون همه جا بر ربع و اطلال گریه نموده و برحال بیچارگان و مردم بیطرف ایران تاسف میخورد بهر طرف نظر میکرد آبادی ها خراب، قنوات خشکیده ، مراتع لگد مال یك صحرای بایر ولم یزرع در سرتاسر غرب ایران جانشین عمران وآبادي

های سابق واززارع ود هقان بهیجوجه اثری باقي نیست. ایرج مقتضی ندید با آن لباس یکمرتبه بپدر و مادر خود وارد شود در حضرت عبدالعظیم مانده دو نفر قاصد فرستاد که یکي از آنها مژده سلامت خودرا بپدر و مادر داده و دیگری بسراغ مهرانگیز برود اولي بمقصود رسید پدر و مادر و برادرها سوای فرخ باستقبال او رفتند و اورا باعزت و احترام وارد طهران نموده فوراً عکسی از او برداشته وگوسفندی که سابقاً مادرش نذر کرده بود کشتند اما قاصد دومي نتوانست بمقصود برسد واز مهرانگیز ابدا اطلاعی بدست نیاورد



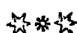
ایرج که هنوز از قضایاي مسافرت و این جنك و جدال ها و وضعیات غرب و بند و بست ها اطلاعي نداشت وقتي بطهران وارد شد مانند پهلوانی که حریف بمیدان میطلبد فریاد میزد و میگفت .

اي طهران ! خون ایران و سي کرور نفوس گردن تو است تو خونبهاي ایراني ، یك ایران ستمدیده شش هزارساله بباد فنا رفت یکعده مردم سادهٔ صلح جو ویك عده ژاندارم غیور شجاع وطن پرست وایلات جنك آزموده از بین رفت و بلا گردان تو شد ، یك قسمت معظم ایران در زیر سم ستوران اجانب لگد مال گردید

همه جا بجای گل و گیاه و نباتات خوشرنك نیزه های قشون بیگانگان نمایان بود براي آنکه تو در خواب راحت و امن زیست نمائی .
در این جنك بین الملل همه جای ایران گرفتار قشون اجانب بوده شمال به جنوب مشرق بمغرب ، صوت وصلای توپ های سنگین ومسلسل وباروت باخ

و مترالیوز طنین‌انداز بود برای آنکه تو درچهار دیواری که نامش طهران است در آسایش و کامرانی بعیش و عشرت مشغول باشی آری طهران خونبهای ایران است من میآیم که داد مظلومین را از تو باز ستانم هرچه هست بدست مردم شهر طهران است و البته خون بی گناهان دامن گیر تو خواهد شد!

اي طهران: آیا در حق محبوبهٔ من (ایران) همان مهر انگیز چه کردي؟ آن کسیکه من فقط برای رسیدن باو خود را درآتش‌ها وخون افکنده آیا پرستاري‌از او نموده‌ای‌واو را در دامان خود محفوظ داشته‌ای ای طهران! ای بلاگردان‌ایران و ای‌مردمی که خونبهای ایران بگـردن تو است آیا با محبوبه ام چه قسم رفتار کردی؟ من میآیم که داد مردم ایران را از تو باز ستانم.

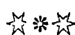


ایرج بنصیحت پدر برای آنکه ازفرونت بر گشته بود چند روزدر خانه ماند و بسراغ مهر انگیز نرفت بالاخره با لباس جدید فکلی ما.ی که پدرش برای او تهیه کرده بود بطرف منزل قمر تاج و مهر انگیز آمد افسوس وقتی آنجا رسید و هر چه از همسایکان در آنخصوص اطلاعی خواست همه اظهار عدم اطلاع کرده و صاحب خانه بتصور اینکه مفتش نظمیه است گفت:

مهر انگیز چند سال قبل از این خانه بیرون رفت و قمر تاج هم معلوم نیست چه شده و هر چه زن پدر و پدر مهر انگیز تحقیق کردند ازاو اطلاعی نتوانستند بدست بیاورند - قبلا مهرانگیز مفقود شد بعد

شبانه مادر بزرگش از این منزل اسباب کشی نموده و بجای دیگری نقل مکان کرد شما اگر از طرف تامینات یا کمیساریا آمده‌اید سابقاً چند مرتبه مفتشین آمدند و دیگر نفهمیدیم قضیه کشف شد یا نه ! ایرج بزودی ملتفت شد که در این موضوع کمیساریا سابقه دارد چیزي نگفت خدا حافظی نموده و دنبال کار خو رفت

هر روز رفقای قدیم خودرا میدید که از فرونت برگشته و هر کدام از صدماتي که در راه دیده داستانها نقل میکردند ونظامیان غیوری که در آن صفحات رشادت ها بخرج داده در طهران درموقع ملاقات با لباس مبدل تنك گوشی صحبت مینموده و در فکر چاره و دخول در خدمت سابقهٔ خود بودند . اشخاصي که درجات عالی داشته وشاید خدماتي درجنك کرده‌اند چون درخواست میکردند که دوباره داخل ژاندارمري بشوند جواب می شیدند شما یاغی دولت محسوب میشویدوهمینطور ایرج مدتی سرگردان و ویلان بودو بالعکس ببعضی اشخاص خرج معاودت داده لدی الورود بخدمتی گماشته میشدند ایرج در این مدت که در طهران بیکار بود خودرا منتسب بکمیتهٔ نموده و با آنها با کمال جدیت تاموقعی که خیالاف وطن پرستانه داشتند همراهی میکرد و شرح این جمله بعد خواهد آمد



در این مدت مفارقت و سفر او خداوند بپدر ایرج پسری عطا فرمود و برادران و پدر اوهیچکدام از وضع فرخ و زندکانیش اطلاعی نداشتندایرج در صدد بر آمدکه از احوال و گذارش فرخ اطلاعاتي بدست

آورد ضمناً برای زندگانی خود درصدد چارهٔ بود پدرش چون بامدیر روزنامه رعد سابقه داشت برای اینکه مبادا باز ایرج خودرا در مهلکه جدیدی بیافکند از او خواهش میکنند که در اداره خود شغلی باو رجوع کنند

ایرج مشغول دفتر داری روزنامه مزبور میشود . اتفاقاً دفتری که نام مشترکین و آدرس آنها در آن مفصلا نوشته شده باو میسپرند ایرج برای آنکه امتثال از اوامر پدر کرده باشد این شغل را قبول نمود برای آنکه اطلاعاتی از اوضاع گذشته و مهاجرت و وضعیات مملکت و غیره بدست آورد از خواندن جراید روزانه و گذشته اطلاعاتی کسب نموده ضمناً از دفتر مشترکین شناسائی باحوال مردم پیدا میکرد بر حسب انفاق اسم فرخ جاویدان را در دفتر مزبور دیده آدرس آنرا یادداشت نموده یکساعت بعد از ظهر همان روز بطرف منزل فرخ واقع در کوچه ملك آباد میرود وقتی درب منزل فرخ میرسد که فرخ خواب بود هیاهوی یك نفر یخ فروش و کوبیدن درب منزل برادرش در کوچه طنین انداز بود . چه خبر است؟ این جا منزل کیست ؟ این زن چادر نمازی کیست !

تو کی هستی که از منزل فرخ بیرون آمدی ؟ ایرج دست هر دو را گرفته دو صورتیکه آن زن چادر نمازی به یخ فروش داد میزد که ما یخ نمی خواستیم چرا درب منزل ما وازدی ؟

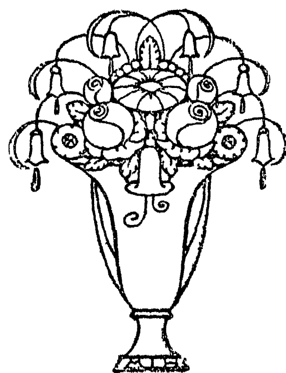
فرخ از خانه بیرون امد . یك جا ایرج را با لباس مبدل دیدیك جا یخ فروش یك طرف مرد بیگانه و یك طرف هم زینت زن خودرا که با چادر نماز بیرون امده به یخ فروش فحش میدهد که ما یخ نمي خواهیم پس ان شخص بیگانه چه میگوید؟

این شخص بیگانه حسین خان و ادم زیرکی است این شخص در همسایگی فرخ منزل گرفته و با زینت آشنائی پیدا کرده بود در آن یکی حیاط که وصل بخانه فرخ است یك نفر تقی خان که آدم مفتني است همیشه دنبال عملیات فرخ و زینت وحسین خان بود وفطرت و عقیده او تفتین وطالب فتنه و فساد است پدرش از دست او در عذاب بود اموال پدررا میبرد و میفروخت پدرش روزی گفت هر معامله میخواهي بکنی خودم حاضرم تقی خان میگفت من با تو معامله‌ام نمیشود

پدرش گفت چرا معامله‌ات نمیشود تقی خان گفت اگر معامله‌ات میشود : همین فرش زیر پارا چند میدهی ؟

خلاصه روزی که پشت درحیاط خود دو ساعت بعداز ظهر موقع تابستان که همه درفکر خواب و استراحت هستند گوش ایستاده دید زینت عیال فرخ با چادر نماز سفید بیرون آمده وحسین خان هم ازیك طرف خودی نشان داد بعد بطرف هم آمده زینت وقت ملاقات را برای روز سه شنبه چهارساعت بعد از ظهر قرار داده وبفوریت وارد خانه شده درب حیاط را بست . تقی خان در همان روز معهود و همان ساعت ازخانه بیرون آمده خودرا بطرفي مخفي کرد همینکه بسرساعت رسید دید زینت باهمان چادر نماز سفید ازمنزل بیرون آمده و با اشاره حسین خان را بمنزل خود برده درب حیاط را آهسته بست فوراً تقی خان یك نفر یخ فروش که از اول بازار میگذشته صدا کرده میگوید : این خانه مدتي است یخ میخواهند بخرند برو چون دالانشان طویل است محکم در را بزن . یخ فروش همین کار را کرده و در همان موقع که حسین خان وارد خانه شده و زینت در را بسته بود در را

محکم زده وفریاد میکند: « آی یخ بیائید یخ ببرید » از صدای کوبیدن در فرخ بیدار شده، ایرج سررسیده، حسین خان و زینت که شاید هنوز در اطاق دیگری رفته بودند دیوانه وار بیرون جسته ایرج دست هر دو را گرفته فرخ در این گیر و دار متحیر است ایرج از کجا پیدا شد چرا دست زینت و آن مرد را گرفته، مردیخ فروش چه میگوید و زینت چرا باو فحش میدهد؟



فصل بیست وچهارم

« بیاد مراجعت مهاجرین سیاسی در ۱۳۳۸ »
« عارف میگوید :
« بکوی میکده هرکس که رفت باز آمد! »
« زقید هستی این نشئه بی نیاز آمد ! »

از فرونت برگشته ها

ما در فصول سابق کم وبیش جنگهای مهم غرب واقدامات وعملیات مهاجرین ومعرفی معاریف آنهارا بیان نموده اینك بعضی مطالب مهمه که تذکر آن لازم است دراین جاازراپرت رسمی معاضدالملك کارگذار وقت کرمانشاهان که متضمن اوضاع سه ماهه ازتاریخ ۳ صفر تا ۲۷ ربیع الثاني ۱۳۳٤ آنجاست برای مزید اطلاع خوانندکان محترم استخراج و نقل مینمائیم :

۱ ـ روزسوم صفر ۱۳۳٤ رؤسای عشایر که سابقاً تصمیم گرفته بودند دوائردولتی را اشغال وپست و تلگراف را سانسورنمایند ابتدا یك نفر صاحب منصب ژاندارم رابرای سانسورمخابرات تلگرافی بتلگرافخانه فرستاده روزبعد از طرف کمیته دفاع که اسامی آنهاذیلاقلمداد میشود (شاهزاده محمد باقر میرزا ، قوام العلماء ، آقای سید حسن اجاق ، جلیل الدوله ، ابوالحسن خان ، وکیل الملك ، آقای سید عباس) سه نفر جهة سانسور پستخانه و سه نفر جهة سانسور تلگرافخانه معین وازآن تاریخ

کلیه تلگرافات رمز ممنوع و تلگرافات کشف راهم پس از سانسور مخابره یا ضبط مینمودند مکاتیب صادره و وادره پستي هم همین حال را داشت ــ نظر باینکه اقبال الدوله حاکم آنجا با خیالات مهاجرین همراهی نمیکرد از کرمانشاه خارج و او را در روز ۱۹ یکعده ژاندارم و مجاهد تحت الحفظ ازصحنه مراجعت داده وبماهي دشت میبرند آقاسیدحسن اجاق او را در بین راه از چنك مجاهدین خلاص کرده بصحنه روانه میدارد. سه روز قبل از حرکت اقبال الدوله بحکم نظام السلطنه حکومت شهر نظامی و اعلان حکومت نظامی منتشر و ریاست آن بعهده ماژر سیدحسین خان صاحب منصب ژاندارم تفویض شد

۲ ــ مأمورین آلمان چندنفر از مستخدمین خودرا شبانه مأمور دستگیري مسیو دورت بلژیکی رئیس گمرك مینمایند با آنکه مشار الیه بمنزل مستراستد امریکائی پناهنده میشود معذالك اورا از آنجادستگیر بعد از شش ساعت تحت الحفظ بسمت عراق عرب کسیل داشته وسه روز بعد یکنفر صاحب منصب ژاندارم باداره گمرك رفته قریب بیست پنج هزار تومان که در گمرك بود متصرف و باداره ژاندارمری میبرد در این موقع پرنس رویس عازم بغداد گردید و مسیو واسل بعنوان وزیر فوق العاده آلمان مقیم دربار ایران بکرمانشاهان وارد و سه روز بعد از ورود او ژنرال فوندکلاس آلمانی با کلنل بوپ و چند نفر از صاحب منصبان آلمان وارد کرمانساه میگردند

۳ ــ دو روز بعد از ورد طباطبائی (در صورتیکه بتدریج از ۲ شنبه سوم ع ۲ که نایت حسین و ماشاالله خان باسیصد نفر سوار وماژر

دماره و آقاي آقا نورالدين مجتهد عراق با يك عده سوار و ايةالله آقاي میرزا سيد محمد مجتهد طباطبائی وحاجی اسمعیل رشتی و ناصرالاسلام و آقا سيد فاضل كاشاني و نواب التوليه و حاجی میرزا علی محمد دولت آبادی وسردار محیي وسهام الدوله وانتظام الدوله حكمران ملاير وارد كرمانشاه شده بودند) در منزل ایشان مجلسی تشکیل و پس از دو جلسه مشاوره ومذاكره آقای نظام السلطنه را بریاست قوه مجریه انتخاب نموده و آقایان ذیل را بعضویت کابینه تعین (هیئت وزراء نظام السلطنه رئیس قوه مجریه و نظام ـ سالار معظم خارجه ، میرزا محمد علی خان کلوب مالیه سلیمان میرزا داخله ـ حاجی شیخ اسمعیل رشتي معارف ، وحيد الملك یا ادیب السلطنه پست و تلگراف وآقای سید عبدالمهدی عدلیه) ولی بواسطه نزدیك شدن قوای روس علناً معرفی نشدند .

در این موقع از طرف کمیته دفاع ملي مركزی و نمایندکان مجلس شورای ملي مراسلاتی به آقای نظام السلطنه نوشته شد که صورت آنها با صورت تلگرافاتی که از طرف نظام السلطنه باعلیحضرت امپراطور آلمان و جناب انور بیك وزیر جنك دولت علیه عثمانی مخابره شد وجوابهائي که از طرف دولتین آلمان و عثمانی به آقای نظام السلطنه داده شده ذیلا درج میشود .

از طرف هیئت نمایندگان

خدمت ذیمرحمت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقاي نظام السلطنه دام اجلاله العالی نظر باهمیت موقع حاضر مملکت و لزوم اتخاذ وسایل قویه و تدابیر مؤثره درحفظ انتظامات داخلی و اداره کردن امور مملکتي

و جلوگیری از حملات دشمنان خارجی و تخلیص ساحت مقدس سلطنت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه متبوع مفخم سلطان احمد شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه از تهدید و محاصره قشون اجنبی و عقد مقاولات و معاهدات سیاسی و نظامی هیئت نمایندگان تشکیل هیئتی را بنام قوه مجریه لازم شمرده و اینک نظر باعتماد و حسن ظنی که بحضرت مستطابعالی دارند این مأموریت و اختیار را بحضرت عالی و امیگذارند که این هیئت را در تحت ریاست خود تشکیل و بوظایف مقرره این مأموریت مطابق پروگرامیکه بانظریات هیئت نمایندگان تهیه خواهدشد قیام فرمائید

از طرف کمیته دفاع ملی مرکز

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام السلطنه دامت شوکته ـ آرزوی کمیته همیشه این بوده که زمام اقتدار و اختیار امور مملکتی در دست اشخاصی باشد که به صفت کفایت و فعالیت و وطن پرستي و مملکت داری متصف باشند که حقوق مقدسه این آب و خاك را حفظ و سعادت ملت ایران را تهیه و تامین نمایند و بهمین جهة بود که از بدو ورود خود بکرمانشاهان این نظریه خود را تعقیب نموده و اینك ریاست قوه مجریه در سایه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه متبوع معظم سلطان احمد شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه از طرف هیئت محترمه نمایندگان بحضرت مستطابعالی تفویض شده است کمیته دفاع ملی از این موفقیت درنظریات خود خوشوقت گردیده و حضرت عالی را با این مقام جلیل تبریك میگوید .

تلگراف آقای نظام السلطنه باعلیحضرت امپراطور آلمان

اعلیحضرت امپراطور آلمان نظر بهمراهی که اعلیحضرت امپراطوری همیشه نسبت بدول اسلامی نموده اند دراینموقع که اینجانب ریاست قواي ملی ایران را بعهده گرفته‌ام ادعیه خالصانه خودرا تقدیم حضور اعلیحضرت امپراطوری نموده واز مساعدتیکه آن اعلیحضرت الي حال براي پیشرفت این مقصد ملی و اسلامی نموده‌اند امتنان و تشکر خود را تقدیم میدارم امیدوارم که بهمراهي صاحبمنصبان قشون منصور آلماني و کمك مادی خالصانه دولت امپراطوري و بامهمات جنگی واسلحه که بایرانیان تسلیم خواهد شد این جانب موفق شوم صفحه ایران را ازلوث وجود دشمنان دیرینه اش پاك نمایم از خداوند تبارك و تعالی پیشرفت مقصد مقدس مشترك را خواهانم نظام السلطنه

جواب تلگراف آقای نظام السلطنه

اعلیحضرت امپراطوری — از مژدهٔ که در خصوص بعهده گرفتن ریاست قوای ملي ایران بمن ابلاغ نموده بودید متشکرم اطمینان تام دارم که بواسطهٔ جدیت حضرت مستطابعالی و مساعدت وطن‌پرستان و جنك جویان غیور موفق خواهید شد که مقام قدیم ایران را بین سایر ملل کسب نمائید اعزام مارشال بارون فون‌درگلتز و صاحبمنصبان آلمانی ثابت مینماید که دولت امپراطوری مهمترین مساعدت و همراهی که ممکن است باان اقدام مقدس حضرت مستطابعالي خواهد نمود ازخداوند تبارك و تعالی موفقیت قواي ایران را خواهانم

باکف وزیر امور خارجه

تلگراف آقای نظام السلطنه بانور پاشا وزیر جنگ عثمانی

در اینموقع که ریاست قوای ملی ایران را برای دفاع از دشمنان ایران و معاندین دین مقدس اسلام بر عهده میگیرم از حضرت عالی خواهش مینمایم که امتنان و تشکر قشون مرا بعساکر منصور دولت سنیه عثمانی که یکعده از سربازهای رشید خود را برای کمك و همراهی نزد ما میفرستند تقدیم بدارید و یقین دارم که بعون الله تعالی فتح و منصوریت با قوای متفقه اسلامی خواهد بود

نظام السلطنه

جواب تلگراف حضرت انور پاشا

تلگراف حضرت اشرف باکمال ممنونیت واصل ایمده قوای ملی ایران در دست عزم حضرت اشرف است من صمیم الفواد تبریك مینمایم قویاً امیدوارم که در آن تاریخی از شهرت و ماثر اجداد خودمان ماهم خواهیم شد برضد دشمنان خودمان شرکت مساعی نموده بعون باری تأمین مظفریت خواهم نمود برای تأمین عمليات شما هر گونه معاونت از طرف ما ایفا خواهد شد قوا و مهمانیکه برای معاونت احضار حضرت اشرف شده در راه است تمنای موفقیت مینماید

***

عارف بیادگار مراجعت مهاجرین در ۱۳۳۸ که خودش نیز در جزو آنها بوده میگوید

بکوی میکده هر کس که رفت باز آمد

ز قید هستی این نشئه بی نیاز آمد

در شرح حال خود راجع بمهاجرت این طور مینویسد :

« شرح حوادث نا گوار مسافرت تا بغداد کتابی از فساد اخلاق
« بعضی خائنین ایرانی خواهد بود . آنوقت که ابوالجمعی قشون ها و
« خدمت هاي خيالی برای گرفتن پول (پروپا کاند) آلمان از طرفی و »
« روس و انگلیس از طرفي ديگر ترتيب داده شده و بر (این خان یغما »
« چه دشمن چه دوست) بود من با کمال سختي خود را بقم و اصفهان »
« وکرمانشاهان رسانده و از قصر بمناسبت خود کشی رفیق راه من عبدالرحیم »
« خان حالت جنون پیدا کرده نظام السلطنه مرا بغداد فرستاد درآنجا »
« حیدر خان عمواوغلي متحمل مخارج من شد . در مراجعت بکرمانشاه »
« من هم مجبور شدم چند ماهی از ترك یا آلمان حقوق بگیرم . درکرمانشاه »
« تنها مرحوم حسین خان الله که مجسمه وطن پرستي بود و میرزا »
« حبیب الله خان خوانساری را دیدم که یك دینار نه از آلمان ونه از »
« ترك نگرفتند »

آری بالاخره کساني که بنام مهاجرت از طهران هجرت کرده ثانیاً مراجعت نمودند جز آنها که یا کشته شده درصورتیکه نام آنها همه وقت درهرابلاغیه یاغی خطاب میشد ــ و با آنکه مانند عبدالرحیم خان رفیق و دوست عارف خود را کشته وحتی اسرائی که در جنگهای رباط کریم و غیره از مجاهدین و ژاندارم بجنك روسها افتادند که در نتیجه اقدامات سپهسالار اعظم رئیس الوزراء مستخلص شدند و همه مراجعت نمودند و مراسلهٔ که وزیر مختار روس در طهران بوزیر امور خارجه درموضوع استخلاص اسرا نوشته حاکي است که نظر باقدامات و درخواست های

سفارت و تقاضای فرمانده قوای اعزامیه ایران از فرمانده کل قوای قفقاز ایشان در تاریخ ٢٣ جمادي الاولي ١٣٣٤ عفو و اغماض بالاخره استخلاص گردیدند

بعد از ورود بطهران هر کس بدنبال شغل سابق خود میرفت جز عدهٔ که مدتها بیکار مانده و با کسانی که در نتیجه پیش آمد هائی که در زندگانی خود برای آنها روی داده همفکر شده و بخیال تشکیل اجتماعات بودند یکی از آن اجتماعات کمیته مجازات است که ما عین آن داستان و آن اوضاع را از روزنامه اتحاد ازشماره ٦ سال دوم ببعد نقل مینمائیم

ترور های پی در پی ✲ **کمیتهٔ مجازات**

البته بر کسی پوشیده نیست که در مدت هفت ماه که عمر کمیته مجازات بطول انجامید چه رعبي در عامه ناس تولید کرده و بواسطه ترور های پي درپي وبیانیه های متوالی ، خارج نمودن اشخاص ازادارات دولتی همه کس گمان میکرد که مبنای آن بر روي پایه محکمی قرار گرفته و تشکیلات آنها خیلی توسعه داوده بخاطر کسي خطور نمود که ممکن است روزی آن ها دستگیر و قضیه کشف شده ساده گی و بی ترتیبی آن بر عامه معلوم شود معلوم است آقایان مؤسسین کمیته هم از بي حالي و بي لیاقتی دولت وقت (کابینه مرحوم علاء السلطنه) استفاده نمودهوبواسطه ترغیب و تشجیع بعضی از جراید بر اهمیت خود میافزودند حتی از معرفی نمودن خود و تهدیدات و تقاضای شغل برای اعضاءکمیته هیچ ابائداشتهو با کمال اطمینان خاطر تقاضاهاي خودرابطورتهدید به هیئت دولت تحمیل مینمودند

در بادی امر که هیئت دولت (بعضی از آقایان وزراء) چندان نظر بد بینی نسبت به عملیات کمیته نداشته ساکت مانده و حتي آنها را ترغیب و تشویق مینمودند تا آن که جرات وجسارت را به پایهٔ رسانیده بودند که بآقای مشیر الدوله نیز که پست وزارت جنك را در آن کابینه داشتند تهدید و تقاضای شغل مهمی را براي یکی از اعضاءِ کمیته خواستار شده بودند معزی الیه چون وضعیات را بیش از این قابل دوام ندانسته و بواسطه فشار سختي که بهیئت دولت وقت آوردند آقایان وزراء را مجبور نمودند که اقداماتي بر علیه کمیته مجازات بشود بعضی از آقان وزراء هم چون دیدند استقامت در این موقع ممکن است خود آنها را متهم بطرف داری کمیته نمایه خواهي نخواهی رای بدستگیری آنها دادند این بود که در تاریخ ۲۰ اسد ۱۲۹۶ وزیر داخله وقت آقای مشار الدوله صورتی از اعضاء کمیته بشرح ذیل با تمام جزئیات آن باداره نظمیه داده و امر اکید راجع بدستگیري آنها دادند

ابوالفتح زاده بیکار ـ منشی زاده معاون مالیات مستقیم ـ مشکوة الممالك مفتش مالیات غیر مستقیم ـ عماد الکتاب منشی وزارت داخله ـ میرزا علی اکبر خان اردافی منشی وزارت داخله ـ بهادر السلطنه بیکار ـ کمال الوزاره رئیس مالیات مستقیم

آن چه از تحقیقات بعد معلوم شده شرکت شش نفر اولی در امورات کمیته مسلم ولي کمال الوزراه هیچگونه مداخلاتي و اطلاعاتی راجع به کمیته نداشته فقط در اواخر عمر کمیته بواسطه ترسي که بر ایشان مستولی شده بود کمك هائی به کمیته نموده است

بعد از دستگیری اشخاص فوق الذکر اغلبي از روسای شعب اداره تامینات یا بواسطهٔ ترس و یا بواسطه ملاحظاتي از تعقیب و تحقیق مشار الیهم خود داری کرده و از کار کناره جوئي نمودند بعد از چند روز بي تکلیفی عاقبت هیئتی حاضر برای تحقیق شده و شروع باقدام نمودند

هرچند در بادی امر اشخاص فوق از اداي توضیحات خود داری وحتي تهدید هم مینمودند لکن چون خود را در مقابل یك مدارك مثبت و متقني مشاهده کردند لاعلاج حاضر شده هر یك با خط خود ما وقع را نوشته و تسلیم نمودند

در نتیجه استنطاقات مشارالیهما چنین استنباط میشود که عامل مهم تشکیل کمیته منشی زاده وا والفتح زاده بوده‌اند دلایل وجهاتي که براي تشکیل کمیته منشی زاده بیان کرده از اینقرار است

مقدمه تشکیلات

میرزا ابراهیم خان معروف به منشی زاده والدمیرزا کریم خان سابقا در اداره قزاق خانه دارای رتبه سرهنگي و بعد از استعفا داخل خدمت وزارت مالیه و به چندین ماموریت اعزام شده در تمام ماموریت ها ئی که رفته نسبت به او بی اعتدالی شده اخیراً که باسمت امانت مالیه خوار منصوب شده در کابینه سپهسالار اعظم ووزارت مالیه حاجی معین الملك بواسطه دسائس حاجی ربیع آقا و میرزا رضاي مستوفی رئیس تشخیص عایدات از خدمت منفصل مدت ها بیکار بوده تا کابینه سپهسالار ساقط و آقای

وثوق الدوله زمامدار شدند در کابینه معزی الیه نیز اهتمام نموده چون تهیهٔ شغلی نشده پس از مدتی بیکاری و استیصال و فشار طلب کار و عدم توجه بشکایاتش با اسد الله خان مشهور بابوالفتح زاده پسر ابولفتح خان تبریزی که سابقه دوستی داشته و در مهاجرت گرفتار روسها و در قزوین محبوس و اخیرا مستخلص و بطهران آمده بود ملاقات نموده در چند نوبت عدم رضایت او را از وضعیات و ترتیب ادارات احساس بعد از مذاکرت ابوالفتح زاده کرارا تکلیف نمود تشکیل انجمنی داده وباین ظلم هائی که چه در بارهٔ خود و سایر ایرانیهای صحیحا لعمل وطن خواه وارد میشود خاتمه دهیم زیرا تمام اشخاص خائن رشوه خوار مشغول کار و بوسیله اجنبي عموماً در امورات دولتی و مقدرات مملکتي مداخله دارند و باعمال خائنانه خودشان مباهات کرده سایر ایراني ها را ترغیب و تشویق بارتکاب همان اعمال خودشان مینمایند بدبختانه دولت هم بپارهٔ ملاحظات سکوت کرده و این اشخاص خائن هم مشغول اعمال خائنانه خودشان بوده از هر حیث و هر طرف حقوق حقه ایرانی ها را پا یمال می کنند خوب است ما یك تشکیلاتی داده بلکه در این موقع بتوانیم خدمتی از برای این مملکت و ابنای این آب و خاك و خودمان هم ضمنا بنمائیم بالاخره فشار های طلب کاران و بي تکلیفي ما را مجبور نمود که این مذاکرات را که صورت خارجی نداشت از قوه خیال بفعل آوریم

تا اینکه روزی ابوالفتح زاده اطلاع داد که کریم معروف بدوات گر (ضارب مرحوم شیخ فضل الله) از فرونت بطهران آمده و مذاکراتي با او شده اوهم از اوضاع شکایت ومیل دارد دراین موقع یك کاری ازپیش رفته باشد زیرا دستوری هم از فرونت دارد لذا اورا دعوت نموده که فردا

شب بیاید در منزل و در ضمن مداخله و دعوت محمد نظر خان مشکوة الممالك ولد فضل‌الله خان اعتماد الملك مفتش اداره مالیات غیر مستقیم را که قبلا وعده همراهی و مساعدت داده بود لازم دانسته باو اطلاع داده شد که فردا شب او هم حضور بهم رساند

شب موعود هر چهار نفر در بنده منزل اجتماع تماما صحبت از بدبختی مملکت و اوضاع اسف آور ایران می نمودیم بالاخره صحبت اتفاق و اتحاد بمیان آمد که این چهار نفر متفقاً بدون آنکه دیگری ضمیمه شود یك مؤسسه بوجود آورده مشغول بعضی عملیات بر له معاونت وطن بشویم پس از مذاکرات زیاد و تبادل افکار کریم داو طلب شد اگر ماهي پانصد تومان وجه برسد من می توانم سه نفر مجاهد معتمد از رفقای خود برای انجام مقاصد این هیئت حاضر خدمت نمایم پس از تبادل افکار ما سه نفر بغیر از کریم حاضر شدیم هر یك در ماه سي و سه تومان و کسری روي هم گذارده بدهیم و هر یك هم یك قبضه اسلحه تهیه نمائیم جلسه باین جا خاتمه یافت دو روز بعد کریم اطلاع داد که آن سه نفر را حاضر کرده شما هم وجه و اسلحه تهیه نمائید که هر چه زودتر عملیاتی انجام دهیم دو سه شب بعد باقایان اطلاع داده در منزل بنده جمع شدند و یك صد تومان وجه را نیز حاضر کرده بودیم خود من یك قبضه موزر و مشکوة الممالك یك قبضه هفت تیر و ابو الفتح زاده هم وجه یك قبضه اسلحه را تادیه نمود و این جانب خریداری نمودم بعد از چند شب کریم منزل من آمده سه قبضه اسلحه را توي بقچه پیچیده زیر عبا گرفته خارج و قرار شد دو شب بعد مجدداً در بنده منزل همه آقایان جمع شوند در شب معین همگی حاضر و مذاکره ازین جا شروع شد که از کجا بایستي شروع و دفع

کردن چه گونه اشخاص از همه مقدم تر است وچه صفتی از صفات بیشتر درین مملکت تولید فساد اخلاق می نماید پس از مذاکرات زیاد باتفاق آراء معلوم شد که مسئله جاسوسی اجانب پست ترین صفات انسان است اول قدم برای تعالی و ترقی هر ملت محو کردن اشخاص جاسوس آن ملت است که مطلقا شرافت و انسانیت وملیت را از خود دور ساخته و بواسطه تقویت و حمایت دول اجنبی مصدر امور مهمه گشته یك مملکت و اهالی آن رادر آتش طمع خود سوزانیده و برای یك دستمال قیصریه را آتش میزنند پس نتیجه این شد که اول قدمی که بر داریم این باشد که وجود جاسوسان بی شرف را از ساحت وطن مقدس پاك نمائیم در بین اشخاصیکه تجسس نمودیم دو نفر که فضاحت اعمال آنها قابل انکار نبود بنظر آوردیم که آن دو نفر قائم مقام الملك و میرزا اسمعیل خان رئیس مالیات مستقیم بودند .
این دو نفر را باتفاق آراء (چهار نفری) رای باعدام داده و برئیس قوه اجرائیه کریم دستور داده شد (قوه اجرائیه مرکب بود از رشید السلطان و سید مرتضی وخود کریم و میرزا عبدالحسین ساعت ساز که نگاهبان آنها بود) این اشخاص در تعقیب قائم مقام الملك بر آمدند روزی مشارالیه را نزدیك درب منزلش ملاقات مینمایند رشید السلطان میخواهد شلیك نماید کریم مانع شده اظهار میدارد اینجا موقع مناسب نیست باید جای دیگر موقعی بدست آورده کارش را بسازیم قائم مقام الملك در آنموقع منزلش درخیابان قزاقخانه بوده بعد هر چه در تفحص مشارالیه بر آمدند دسترسی نیافته و بواسطه اطلاعی که از طرف هیئت مجریه باو داده شده بود مخفی بوده (که آنهارا ترور نمایند) تقریبا پانزده روز ازاین مقدمه که گذشت

یك روز عصری کریم بمنزل بنده آمده اظهار داشت دستهان بقائم مقام الملك رسیده و مخفی گشته است لذا میرزا اسمعیل خان را جلو خواهیم انداخت و همین دو سه روزه صدای شلیك بگوش شما خواهد رسید (برای تعقیب میرزا اسمعیل خان قوه مجریه اغلب بدرب منزل او رفته و مواظب بودند و بملاحظه آنکه محلش خلوت بوده در همان نقطه اورا ترور نمایند روزی میرزا اسمعیل خان از منزلش باتفاق مسیو چرچیل خارج می شود رشید السلطان و سیدمرتضی حمله میاورند که اورا ترور نمایند کریم مانع شده اظهار میدارد ممکن است تیری نیز به چرچیل اصابت نموده تولید زحمت نماید لذا آنها را منصرف و بسمت انبار گندم هدایت مینماید روز ۲۸ دلو ۱۲۹۵ هر سه نفر از صبح جلو کار ماشین کشیك آمدن میرزا اسمعیل خان را میکشند تا نزدیك عصر خبری نمیشود کریم برای تحصیل خبر به درب انبار گندم میرود در این ضمن درشکه میرزا اسمعیل خان از سمت انبار نمایان شده و کریم هم از عقب درشکه بعجله میاید نزدیك رفقایش فریاد میزند « درشکه چی نگاه دار » چند تیر شلیك مینمایند رشیدالسلطان و سیدمرتضی نیز هر یك روی رکاب طرفین درشکه پریده و قریب به هشت تیر شلیك مینمایند بعد از اصابت تیر میرزا اسمعیل خان از درشکه بزیر افتاده کریم قبلاً و رشیدالسلطان و سیدمرتضی بعداً فرار اختیار کرده از کوچه های سرقبر آقا بطرف دروازه قزوین رفته بدرب منزل کریم رسیدند پس از ورود کریم را در خانه یافته راسلحه خودشان را هم همانجا مخفی می نمایند) چند شب بعد که اتفاقاً ابوالفتح زاده و مشکوة الممالك در بنده منزل بودند سه ربع از شب گذشته دررا بعجله

کوبیدند بعد از باز شدن کریم وارد شده با حالت مستي خنده طولانی کرده گفت کار میرزا اسمعیل تمام شد و اورا بسزای اعمال خائنانه اش رسانیدیم

قریب بیست روز از این مقدمه گذشت در این ضمن رشیدالسلطان از طرف اداره تامینات (بواسطه اطلاعیکه بوزیر داخله وقت آقای سپهدار اعظم رسیده بود و باداره تامینات دستور داده بودند) دستگیر شد در آنوقت چون این هیئت هنوز بخود اهمیتي نداده بود و مهری هم نداشت برای اینکه باین مسئله اهمیت داده شود مختصري با خط منحرف بعنوان هیئت وزراء و میرزا باقرخان پدر نوشته و نسبت قتل میرزا اسمعیل خان را بخودمان دادیم

بعد از این قضیه تعقیب قائم مقام الملك مسکوت عنه ماند و کریم هر روز یا یکروز در میان بمنزل هریك از ما سه نفر آمده و مطالبه پول مي کرد چنانچه فاصله بین کشته شدن میرزا اسمعیل خان و کریم دو ماه و نیم بیش نبود کریم بعناوین مختلفه متجاوز از ششصد تومان که با اشکالات فوق التصور قرض این مبلغ را فراهم نموده باو دادیم با وجود این چهار صد تومان دیگر از ما مطالبه میکرد و براي اخذ این وجه بنای تهدید را گذاشت چنانچه یك شب در منزل مشکوة الممالك افتضاح فوق العاده در آورده بود و برای ماهم غیر ممکن بود که هر چه او میخواهد بدهیم در صورتیکه دو برابر قرار داد اولی را باو رسانده و اوهم زیاده از یك عمل عملیات دیگری صورت نداده بود

کریم چون از این آقایان مأیوس گشته شکایت آنها را به بهادرالسلطنه

و میرزا علی اکبرخان اورداقی و عماد الکتاب و بعضی آقایان دیگر که به تحقیق نپیوسته میماید ازطرف دیگرهم رشیدالسلطان و سیدمرتضی ملاحظه آنکه کریم از پولهای دریافتی سهمیه آنها را نپرداخته آنها هم ناراضی و شکایت کریم رابه بهادرالسلطنه نمودند

بهادرالسلطنه وعماد الکتاب بدین ملاحظه از آقایان مؤسسین کمیته وقت ملاقات خواسته عماد الکتاب قبلاً آقایان راد ر منزل مشکوة الممالك ملاقات و آنها مشار الیه را حکم و من البدو والی الختم قضیه رابرای عماد الکتاب نقل نموده و بمشارالیه ثابت می شود که کریم ناحق میگوید و مقصودش جلب نفع است چون خود کریم هم در جلسه حضور داشته و درحضور اوقضیه ختم نمیشد قرارشد فرداشب را نیزدر منزل عماد الکتاب جلسهٔ منعقد و بدون حضور کریم به این قضیه فیصله داده شود فرداشب باز کریم حضور یافته عماد الکتاب نقشه اصلاحی کشیده و کریم حاضر می شود صرف نظر از ادعاهای قبل نموده و از این تاریخ ماهي یکصدوسی تومان هم عمادالکتاب بدهد گرفته ودر تعقیب عملیاتش باشدموقع مرخصی کریم بازاظهارات سابقش را تکرار و دویست تومان بعنوان آنکه مقروضم مطالبه مي نماید عماد الکتاب متغیر شده و می گوید من تورا آدم بامسلکی تصور میکردم حال معلوم می شود بعد از این همه مذاکرات باز در صدد اخاذی هستی کریم هم بطور تعرض خارج می شود عماد الکتاب اظهار می نماید که چون میرزا علی اکبرخان برادر قاضی مشهور به اورداقي که یکی از دوستان صمیمی من و بقدر کافي هم از این قضیه مسبوق هستند خوب است ایشان را هم اطلاع بدهیم فردا شب در جلسه حاضر بشود چون کریم

عقیدهٔ مخصوصی بایشان دارد شاید کریم‌را ما دونفر بتوانیم از این خیالات سوء منصرف بداریم قرار شد ایشان هم دعوت بشود از طرف دیگر بهادر السلطنه مشکوة‌الممالك را ملاقات وهرچه مشکوة‌الممالك میخواهد طفره زندو کتم اسرار نماید موفق نشده مالامطالب رابالتمام به بهادرالسلطنه نقل مینماید لذا مشارالیه هم برای جلسه بعد حاضر میشود در این‌جلسه هرچه تلاش می کنند که کریم راضي شود و مسافرتی اختیار نماید و یا آنکه آنها را ندیده انگارد و اسلحه‌ها هم متعلق بخودش باشد موفق نمي شوند و بالعکس آن ها را تهدید مینماید در این جلسه بین بهادرالسلطنه و میرزا علی‌اکبرخان ارداقي مشاجرات لفظی اتفاق‌افتاده و باصلاح‌ذات البین خاتمه یافت در نتیجه بهادر السلطنه مأمور میشود که تصمیم آخری کمیته را که عبارت از مسافرت کریم و واگذاری اسلحه برشیدالسلطان باشدابلاغ نماید و در صورت امتناع کمیته را مسبوق نماید جلسه بعد امتناع کریم را از مسافرت و عدم اعتنای رشیدالسلطان رابهادرالسلطنه به کمیته اطلاع داد و نظر بانکه ابو الفتح زاده از اختلاف بین کریم و رفقاش رشید السلطان و سید مرتضی اطلاع داشت در کمیته اظهار نموده بود که چون عمل کریم راجع بما سه نفر مؤسسین کمیته مي باشد خوب است آقایان دیگر در آن مداخله ننموده و بخود ما واگذار نمایند این بود که ابوالفتح زاده رشیدالسلطان را ملاقات و باأو داخل مذاکره شده که یا کریم را مجبور بمسافرت نماید یا اعدامش کنند رشیدالسلطان هم با سیدمرتضی رفیقش مذاکره کرده و تکلیف اعدام کریم را باونموده بود که او هم در تاریخ ۱۶ برج ثور ۱۲۹۶ در پشت کلیسای ارامنه در موقعیکه از گردش لاله‌زار مراجعت می‌نمودند بقتل رسانید

فردای آن روز سیدمرتضی و رشیدالسلطان و میرزا عبدالحسین ساعت‌ساز بواسطه تحقیقاتی که راجع بقتل کریم شده بود و یك ساعت قبل از کشته شدن مقتول مذکور با مشارالیهم دیده شده از طرف نظمیه دستگیر و اعتراف بقتل کریم و میرزا اسمعیل خان نمودند راجع به محرکهم تحقیقاتی شده بکلی اظهار بی اطلاعی مینمودند و سید مرتضی راجع بقتل کریم بدین بهانه متعذر شد که موقعی که بایکدیگر از گردش لاله‌زار مراجعت نمودیم پشت کلیسای ارامنه کریم بواسطه استعمال مشروب هتاکی نسبت بمن و رشیدالسلطان نموده و هفت‌تیرش را از جیب در آورده قصد زدن مرا نمود منهم مهلت نداده قبل از آنکه خیال خودرا به انجام رساند او را هدف گلوله نمودم

دو شب بعد که آقایان اعضاء کمیته بغیر از بهادرالسلطنه که در نتیجه مشاجره بین خود و میرزا علی اکبر خان با آقایان مؤسسین چنین قرار گذارده که در جلسات عمومی کمیته حاضر نشده ولی در باطن کمیتهٔ اصلی از آن چهار نفر (ابوالفتح زاده ــ منشی زاده ــ مشکوة الممالك بهادرالسلطنه) تشکیل گشته و هر اقدامی که لازم است بعمل آمده و او نیز بسمت نماینده کمیته بهر جا که لازم است معرفی نمایند در منزل مشکوة الممالك جمع بودند مذاکره راجع به دستگیری قتله میرزا اسمعیل خان و کریم و اقرار آنها بهر دو قتل در نظمیه بعمل آمده و چنین قرار گذاردند که به میرزا باقر خان پدر که مستنطق فضیه بوده کاغذی نوشته شود که هم حاوی نصیحت و هم تهدید باشد و در آن کاغذ معرفی

شود که این‌کار ازطرف کمیته مجازات شده ونیز ذکر شود که بنابدستور خود کمیته بواسطه بعضی نظریات خصوصي قتله مذکور توقیف گردیدند و آن کاغذ را بوسیله مشکوة الممالك بدرب منزل میرزا باقر خان پدر ارسال دارند

جلسه دیگر در منزل منشي زاده منعقد و در صدد استخلاص قتله میرزا اسمعیل خان بر آمدند ولي عقلشان بجائی نرسید بعدمذا کره راجع بمنحل شدن کمیته و یا ادامه دادن به عملیات آن شده از آنجائي که منشي‌زاده وابوالفتح زاده ومشکوةالممالك دچار یك سلسله اشکالات سابق‌الذکر شده بودند و مبلغي هم از جیب خود زیان دیده بودند قصد منحل کردن کمیته را داشته ولی باصرار تام میرزا علي اکبر خان و عمادالکتاب تشویق مینمودند که باید دنبال این کار را گرفته و یگانه وسیله ازبرای نجات وطن همین است و بس چون قوه مجریه دستگیر شده بود و کسی نبود که بتوسط آنها عملیاتی شود عمادالکتاب میرزا علی زنجاني را که سابقاً بزاز و عجالتا بیکار بوده با حاجي بابا خان اردبیلي مجاهدمعروف را به‌ابوالفتح زاده که ریاست قوه مجریه را عهده دارشده بود معرفی کرده و قرار شد که‌ابوالفتح زاده باآنها ملاقاتی بنماید در این جلسه صحبت مهر کمیته نیز بمیان آمده از آنجائي که کمیته معرفي نشده بود و منشی زاده در بادی امر برای آنکه مهری تهیه نموده باشد از کف کالش خود تکه‌جدا نموده و مهری بد خط بشکل فشنك درست کرده بود وبا آن‌مهر یك کاغذ رضایت نامه فقط بعاملین قضیه میرزااسمعیل خان نوشته بود بعد از آنهم آن مهر سوزانده‌شد قرار شد مهري‌بهتر از

اولی ساخته شود عمادالکتاب داو طلب میشود که بیك طریقی که حکاك نفهمد مهر را در دو قسمت

شکل ذیل

کمیته مرکزی مجازات

یکی قسمت پوسه فشنك که در آن کمیته مرکزي ۱۳۳۵ حك و در قسمت دومی کلوله فشنك مجازات که بشکل مخابرات نیز نوشته می - شود به هلیخ حکاك دستور داده که در چند روز فاصله بین قسمت اولی و دومی حك نماید

در این ضمن ابوالفتح زاده میرزا علی زنجانی و حاجی باباخان را ملاقات و با آنها قرار دادي بتفصیل ذیل نموده و چند ماده از موادی که برای تروریست ها تهیه دیده بود بنظر مشارالیهما رسانده و امضاء گرفته است

ماده ۱ ــ ما شرافت خودمانرا گرو میگذاریم که اسرار کمیته را بهیچگونه افشاء نکنیم

ماده ۲ ــ اشخاصي که این مرامنامه را امضا مینمایند بهیچ اسم و رسم از کسي دیناری نباید بگیرند

ماده ۳ ــ اسلحه و مأموریتي که داده میشود باید در ظرف ۸ الی ۱۰ روز انجام داده و اگر انجام ندهند بمحض اینکه نماینده اسلحه را خواست بدون هیچ عذري پس بدهند

ماده ٤ ــ امضا کنندکان این مرامنامه در ماه بیست تومان حقوق خواهند داشت

ماده ٥ ــ مأمورین هر اقدامی باید اقلاً دو نفر باشند

بعد از امضای قرار داد از طرف ابوالفتح زاده مبلغ ۵۰ تومان و یك قبضه ماوزر و یك هفت تیر بآنها داده تادر ملاقات ثانوی مفاد تصمیم کمیته را اعلام نماید

توضیح آنکه در جلسه قبل چون برای مخارجات ضروریه و تهیه اسلحه مبلغی وجه لازم بوده است جز میرزا علي اکبر خان ارداقی که ازدادن وجه بواسطه قلت حقوق معذور بوده سایرین مبلغي تسلیم رئیس قوه مجریه نموده بودند

***

اقدامات هیئت مجریهٔ جدید

بعد از چند شب دیگر جلسه منعقد و در خصوص مأموریت این دو نفر که جدیداً استخدام شده اند مذاکره بعمل آمده و چون وزارت امورخارجه دارای اسرار مملکت ودر آنجا جاسوس زیاد بنظر میامد لذا مجدالسلطنه و اعتلاءالدوله ومنشور الملك را نامزد و کاندید نموده بابوالفتح زاده ابلاغ نمودند

ابوالفتح زاده بعد از ملاقات با دو نفر ترور یست مذکور و ابلاغ تصمیم کمیته مجدالسلطنه را مقدم بر سایرین دانسته و برای آنکه دو نفر مذکور مشار الیه را نمیشناخته اند آنها را به عکاسخانه روسی خان واقع در خیابان علاء الدوله هدایت و عکس مجد السلطنه را که در پشت شیشه جلو عکاسخانه بوده به مشار الیهما ارائه داده و خانه مجدالسلطنه

را که در سرچشمه است نشان داده وآنها را .برای انجام ماموریت روانه کرده است بعد از چند روز که اعضاء کمیته نتیجهٔ از عملیات تروریست های مذکور ندیده در جلسه‌ای ابوالفتح زاده اظهار داشته که این دو نفر یا بی کفایت هستند و یا سرپیچی میکنند و بعماد الکتاب حمله نموده که این اشخاص که شما معرف آنها بوده اید بفیوز هستند و از عماد الکتاب میخواهند که اسلحه آنها را گرفته مسترد دارد

عماد الکتاب مشار الیهما راملاقات و اظهار کرده بود.برادر ها شما ما را مفتضح کردید اقلا میخواستید یکنفر شتریا یکراس الاغ بزنید و ما را خجالت ندهید میرزا علی هم از .بی هنری خودش الحق منفعل شده و قرار شد که اسلحه ها را برده تحویل ابوالفتح زاده نمایند و پنجاه تومان ماخوذه چون بمصرف رسیده بود اخذ نشده باین شرط که اسرار مکتوم بماند و چون ابوالفتح زاده از این دو نفر مایوس گشته در تجسس قاتلین دیگری .بر میاید و بملاحظه آنکه شنیده بود اکبر خان پسر ناصر-خلوت که یکی از جوانان .بی باك بوده جدیدا از فرونت مراجعت کرده او را ملاقات و .باو تکلیف ورود بخدمت وعهده داري قوه اجرائیه را با شرایطی که در فوق ذکر شد مینماید و او را مامور استخدام چند نفر عامل از رفقاي خودنیز مینماید در ملاقات ثانوی اکبر خان اشخاص ذیل را معرفي نموده برای اکبر خان سی تومان و برای سایرین بیست تومان حقوق باضافه انعام های لازم که در موقعش پرداخته میشود معین مینماید

مهدی خان پسر زین العابدین خان تبریزي رئیس تجدید تریاك زاویه مقدسه ، محمود خان ۱۵ ساله برادر اکبر خان ، عباسقلي ترك مجاهد

که سابقاً ژاندارم بوده

ابو الفتح زاده بعد از حضور در جلسه رسمی کمیته استخدام عاملین را اعلام داشته و تعقیب اشخاص سابق الذکر را بانها واگذار نموده است

در این مدت تادیه وجه از ترتیب حساب وقرار معین خارج شده بود و ابو الفتح زاده چون میدید اعضاء باشکال پول فراهم مینمایند چندان سختي نموده وقتی که خیلي احتیاج پیدا میشد تقاضای وجه مینموده و اعضاء هم بالسویه مبلغی جمع آوری و تسلیم مینمودند تا آنکه شبي میرزا علی اکبر خان اظهار می دارد که باین طریق مداومت دادن باین کار خیلي مشکل میباشد خوب است در فکر جمع آوری اعانه بشویم و پیشنهاد مینماید که ازسالار منصور قزوینی کماشته سپهسالار اعظم که با اوسابقه دوستی دارد اعانه ای گرفته شودپیشنهاد مورد قبول یافته ودر جلسه بعد میرزا علی اکبر خان دویست تومـان از جیب در آورده تسلیم ابوالفتح زاده نموده و اظهار میدارد بیك نحوی از سالار منصور گرفته شده (میرزا علی اکبر خان عنوان این پول وبچه نظر آنرا از سالار منصور گرفته اظهار میدارد اینها یك مطالبی است که افشاء آن فائده ندارد وقتی که بیك مقام عالي توضیح داده شد تصدیق خواهد نمود که در کتمان آن محق بوده ام)

پس ازچند روزدر جلسه رسمی کمیته ابوالفتح زاده اظهار میدارد آن سه نفری که برای اعدام معین شده بودند از شغل خود مستعفي و مخفي شده اند باید دیگري را تعیین وکاندیدا نموده میرزا علي اکبر خان آقا میرزا محسن را پیشنهاد نمود و در باره او بعضی اظهارات نموده بپـارهٔ ملاحظات این پیشنهادرد و مذاکره قتل متین السطنه مدیر جریده عصر جدید

که روز نامه خود را کاملا ارگان اجنبي نموده و آن بر علیه کمیته مجازات انتشاراتی میداد ـ با میرزا قاسم خان شیرازی که با دست خود چند نفر ژاندارم را در اصفهان کشته بود مطرح و باتفاق آراء راي باعدام آنها صادر و به قوه مجریه ابلاغ گردید

قوه مجریه برای اعدام متین السلطنه بدین طریق رفتار مینمایند مهدی خان تبریزی رقعه دعوتی از طرف مدرسه جدید التاسیس در خیابان دوشان تپه بعنوان متین السلطنه تهیه و به اکبر خان تسلیم، اکبر خان به معیت محمود خان برادرش ومهدی خان در تاریخ اول جوزا ۱۲۹۶ ساعت هشت بعداز ظهر که متین السلطنه در اداره عصر جدید واقع در روبروی مدرسه امریکائي بوده وارد دالان خانه شده و به سید مصطفی نوکر متین السلطنه عنوان میکند که کاغذی بعنوان آقا دارم و باید بدست خودش بدهم سید مصطفی جواب میدهد ارباب سپرده است کسی داخل اطاقش نشود کاغذ را بدهید من برسانم اکبر خان جدیت نموده و کار به مشاجره میکشد هادي خان منشی روز نامه از خارج وارد شده علت مشاجره را استفسار مینماید اکبرخان خواهی نخواهي کاغدرا بهادی خان ـ که اوهم بقتل رسید میدهد اکبر خان بعد از قدری تامل از غفلت نوکر استفاده نموده آهسته وارد اطاق میشود موقعی که متین السلطنه مشغول کاغذ بوده و هادی خان پشت بدرب منتظر جواب بوده چند تیر بطرف متین السلطنه شلیك هما نکه ملاحظه می نماید متین السلطنه از روی صندلي بزمین افتاد فرار اختیار مینماید سید مصطفی بصدای تیر دویده روی پلهکان باقاتل گلاویز شده و بزمینش زده روی سینه او می نشیند اکبر خان با هفت تیری که در دست داشته ساعد او را مجروح و بهمین وسیله خود

را نجات و از کوچه مجاور خانه فرار مینماید وسط کوچه چهار ده ساله طفل ارمنی فریاد میکند های قاتل های قاتل اکبر خان برای رهائی از این بند تیری بسمت او خالي و بشکم او اصابت و فوری تلف میشود و چون بعجله فرار میکند کلاهش در زمین های خرابه پشت منزل متین السلطنه میافتد

بعد از کشته شدن متین السلطنه جلسهٔ منعقد و ابوالفتح زاده راپورت عملیات قوه مجریه را بیان نمود قرار شد بیان نامه از طرف کمیته صادر شود و بملاحظه آنکه میرزا علي اکبر خان منشي قابلي بود باو رجوع شد که بیان نامه‌اي نوشته ودر جلسه بعد بیان‌نامه حاضر و مورد تحسین اجزاء گشته منشي زاده آن را پاك نویس و چهل پنجاه نسخه از آن با ژلاتین طبع و براي امضاء آن هر یك امضائی درست کرده امضاء منشي زاده مقبول وبعد از مهر و امضاء نمودن اوراق آنهارا بین اجزاء تقسیم و مقداري ازآن را بتوسط پست شهری رای مقامات مربوطه‌ارسال داشته اند

در خلال این احوال حسین خان سردار افخمي معروف به لله که تازه از فرونت مراجعت نموده بود بواسطه سابقهٔ دوستی که با میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب داشت روزی آنها را بوسیله برادرش محمد علی خان آژان ناحیه حسن آباد بمنزل دعوت و شرحی از خدمات خود در فرونت حکایت واظهار داشت که باچند نفر از رفقای خوب بامسلك میخواهند خدمات ملی نموده و دست خائنین را کوتاه و مجازات برسانند و طوری‌این عمل باید صورت گیرد که عملیات این کمیته و کمیته

مجازات متحد ودر آتیه این دو قوه برضد یکدیگر رفتار ننمایند میرزا علی اکبر خان از آنجائیکه سابقه باحوال حسین خان لله داشت که هر چه میگوید حرف است درجواب اظهار میدارد شما اگر میخواهید خدمت یا کاري برای وطن بکنید لازم نیست بکسي ابراز کنید راست میگوئید هر خدمتي بنظرتان خوب بیاید بکنید هر گاه کمیته مجازات با شما هم‌نغمه و هم آواز شد البته هم دیگر را پیدا خواهید کرد و از آنجا بیرون آمده هر یك بسراغ کار خود میروند

در ضمن این مقدمه میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب نظر به آنکه‌شاید حرفهای حسین خان لله اساسی داشته وشاید رفقای بامسلکی پیدا کرده است برای آنکه آنها را در تحت اداره واراده خود در آورند به حسین خان لله اطلاع دادند که رفقای خود رانیز دعوت تا مذاکرات لازمه بعمل آید روز موعود عمادالکتاب و میرزا علي اکبرخان باحسین خان‌لله ورفقایش که‌عبارت ازاحسان‌الله خان معروف و حاجي‌علی‌عسکر مجاهد و میرزا عبدالحسین خان‌پسر شفاءالملك عضو سابق عدلیه بودند ملاقات و بعداز معرفی خودشان بعضویت کمیته مجازات قرار میگذارند از آنجائي که میرزا علی اکبر خان وعمادالکتاب در کمیته مجازات اقلیت دارند و آن سه‌نفر دیگر منشی زاده ابوالفتح زاده و مشکوة الممالك به ملاحظه آنکه تقریبا روح واحد و اکثریت نیز با آنها است و هر چه میخواهند انجام میدهند یکنفر دیگر که با آنها هم‌فکر و هم‌عقیده باشد به عضویت کمیته پیشنهاد و برای قبولاندن آن اصرار ورزیده بلکه بدین طریق بتوانندیا رای اکثریت را خنثي نموده ویا مطابق میل آنان رفتار

شود و برای اینکار میرزا عبدالحسین خان را نامزد نمودند و در ضمن هم حسین خان لله با رفقایش قرار اعدام آقا میرزا محسن را گذاشته و در این صدد بر آمدند

یکی دو روز بعد میرزا علي اکبر خان منشي زاده را ملاقات و اظهار میدارد جمعی از فرونت مراجعت کرده میخواهند برای خدمت به وطن کمیتهٔ تشکیل داده وعملیات خود را با عملیات کمیته مجازات توام نمایند بشرط آنکه یکنفر نماینده از طرف آنها در کمیته پذیرفته شود منشی زاده اسامی آنان وچه کسی را میخواهند تعقیب نمایند سؤال نموده میرزا علی اکبر خان ازمعرفی آنها ابا ولی راجع به تعقیب اظهار میدارد آقا میرزا محسن را اعدام خواهند نمود چه کمیته مجازات موافق یامخالف باشند آنها عملیات خود را به سرعت انجام خواهند داد باز منشیزاده دلایلی راجع بعدم تعقیب آقا میرزا محسن آورده بلکه بتواند بدینطریق انها را از این خیال منصرف و عاقبت وخیمی که این امر ممکن است تولید نماید پیش بینی و ممانعت نماید

عاقبت الامر قرار میشود این مسئله در جلسه رسمي کمیته مجازات که برای دو شب دیگر تشکیل میشود مطرح شود

روز هفدهم جوزا ۱۲۹٦ مطابق ۱۸ شعبان المعظم همان روزی که کابینه آقاي وثوق الدوله ساقط و کابینه مرحوم علاء السلطنه معرفی شده بود صبح حسین خان لله معیت احسان الله خان و حاجی علی اصغر نقصد ترور کردن آقامیرزا محسن از منزل خارج شده و بعداز استعمال مشروب بسمت منزل آقا میرزا محسن روانه میشوند معلوم میشود آقـا میرزا محسن

سوار شده منزل آقای قوام السلطنه رفته اند از آنجا مراجعت نموده در خیابان ناصریه مشاهده مینماید که آقامیرزا محسن سوار قاطر باتفاق نوکر خود حاج عبدالعلی مراجعت بمنزل مینماید آنها نیز در تعقیب ایشان تا دم بازار میروند و چون موقع مناسبی بدست نمی آید قرار میگذارند از مسجد شاه بدم منزل مشارالیه رفته و آنجا منتظر باشند که میرزا محسن از سمت بازار مروی بملاحظه آنکه سواره بوده اند بسمت منزل رهسپار می شوند همین که بسر چهارراه مسجد جامع میرسند حسین خان لله بدوا با هفت تیر حمله مینماید و اتفاقا فشنگ کل کرده احسان الله خان از پشت سر شروع بشلیک کردن کرده در این ضمن حسین خان لله فشنگ در رفته را از برونیك خارج و چند تیر نیز او خالی مینماید بعد از آنکه مطمئن از اصابت تیر میشوند فرار اختیار و در ضمن حسین خان لله جای احسان الله خان باباك شانه فشنگ که زمین افتاده بود برداشته و از کوچه و پست کوچه فرار مینمایند در ضمن فرار یك نفر شیر فروش موفق بگرفتن گوشه عبای حسین خان شده ولی بواسطه تهدید و خالی کردن یك تیر بهوا خود را خلاص کرده و فرار مینماید حاجی علی عسگر هیچ در انجام امر حضور نداشته بهمین موقعی که آن دو نفر سمت مسجد شاه میروند آنها را گم کرده و نتوانسته بود بآنها ملحق شود. حسین خان لله و احسان الله خان از کوچه ها خود را بخیابان ماشین رسانده سوار درشگه شده در ضمن درشگه دیگری که آشنا بوده رسیده درشگه اول را عوض و از درشگه چی دو سی پول گرفته و باو لی داده و بسر خیابان ناصریه دکان مهدیخان سلیانی که همشیره زاده حسن خان لله بوده رود از پسد پول درشگه را از مهدیخان اخذ و درشگه را روانه می نمایند بعد از رفع

قدری خستگی اسلحه خود را آنجا گذاشته و بمنزل عمادالکتاب که میرزا علی اکبر خان هم آنجا بوده میروند و تفصیل قضیه را نقل و هردو از شجاعت یکدیگر تعریف و تمجید میکنند و از آنجا میروند

همان شب که جلسه رسمي کمیته مجازات منعقد شده و قضیه کشته شدن مرحوم آقا میرزا محسن مطرح میشود میرزا علی اکبر خان ارداقی عقیده داشته که بیانیه‌ای منتشر و کشته شدن آقا میرزا محسن را بکمیته نسبت دهند منشي زاده و مشکوة‌الممالك (ابوالفتح زاده آنشب حضور نداشته) نظر بملاحظاتي خود داري و اظهار میدارند خوبست در این خصوص چند روزی تامل کرده چنانچه واقعه غیرمترقبه روی‌نداد بیانیهٔ منتشر و انتساب قتل را بکمیته دهند بعد از ختم این مذاکره راجع‌به پذیرفتن میرزاعبدالحسین خان پسر شفاءالملك برای‌عضویت کمیته‌مذاکره شده میرزا علي اکبر خان و عمادالکتاب اصرار و قصد داشتند که برای بدست آوردن اکثریت و گرفتن مهر کمیته و گرفتن اختیار مشارالیه‌را بعضویت بقبولانند چون سایر اعضاء کمیته از قبول رسمی شدن میرزا عبدالحسین خان امتناع داشته اند بالاخره قرار شده است که او رابط بین قاتلین آقا میرزا محسن و کمیته مجازات باشد و در جلسه بعد که ابوالفتح زاده‌هم حضور داشته میرزا علی‌اکبر خان اظهار نمود که میرزا عبدالحسین خان قبول تصمیم کمیته را کرده و در ضمن مسوده بیانیه راجع‌بقتل آقا میرزا محسن را که قبلاً تهیه کرده‌بود قرائت بعدازتصویب قرار ژلاتین و انتشار آن داده شد

جلسهٔ دیگر مشکوة‌الممالك اظهار نموده : شبی در منزل مؤتمن‌لشکر رئیس‌سابق محاسبات وزارت‌جنك بوده‌ام میرزاعلی شالفروش

اظهار کرد یکنفر از آشنایان من از قتل آقا میرزا محسن بقدری خوشوقت شده است که حاضر است یکصد تومان بقاتل بدهد من هم در مقابل اظهارش گفتم چون یك ارتباط دورادوری با کمیته دارم ممکن است مطلوب آنشخص را انجام دهم میرزا علی هم صد تومان را نزد من فرستاده و تقاضای رسید بمهر کمیته نموده بعد از قبول وجه رسیدی به مهر کمیته مجازات نوشته و بمشکوة الممالك دادند که برای میرزا علی ارسال دارد و قرار گذاردند عین وجه توسط میرزا عبدالحسین خان رابط بقتله مرحوم آقا میرزا محسن تحویل گردد و در ضمن صورتی از خائنین وطن که کمیته روس و ایران و کمیته نجات و غیره اشاعه داده بودند به تروریست های کمیته که اکبر خان و دسته اش باشد داده که در تعقیب آنها بوده بهر کدام که دسترسی پیدا کرده مأموریت خود را انجام دهند

برای تشکیلات وزارت خانه ها

در جلسات بعد که صحبت از تنظیم و تنسیق ادارات دوائی بوده ازآنجائیکه بهادرالسلطنه در خارج بعضی اقدامات کرده و با ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکوةالممالك اطمینان داده بود که کابینه امید (کابینه مرحوم علاءالسلطنه) بآنها همه نوع مساعدت خواهد کرد لذا بخیال افتادند که برای هریك تهیه شغل مهمی نمایند نظر باینکه بهادرالسلطنه نماینده آنها در خارج بود لذا منشی زاده و ابوالفتح زاده ومشکوةالممالك،

تصویب کردند صورتي از اسامی اشخاصی که‌از وزارت خانها باید خارج و از کار و شغلي که دارند منفصل شوند و اشخاصیکه لازم است بجای آنها بر قرار و منصوب گردند بهادرالسلطنه باید جداً با هیئت وزراء داخل مذاکره شده سعی و کوشش نماید تا نتیجه بگیرد بهادرالسلطنه اظهار داشته که میتوانم توسط پیشنهاد هیئت دولت بعنوان دولتخواهی یاپریشانی و بیکاری عمر و زید بعرض برسانم و بگویم که افکار عامه با فلان شخص که متصدي فلان شغل است ضدیت دارد البته لازم است که این قسم بوزراء عرض و پیشنهاد شود قسم دیگر عنوانش معقول نیست در هر صورت شما هر چه میخواهید از من تقاضا نمائید بشما چه ربط دارد من تقاضا ها را رسما یا من غیر رسم انجام دهم قرار شد که صورت تقاضا های خود را روی کاغذآورده تسلیم بهادرالسلطنه نمایند صورت ذیل را تهیه و تسلیم نمودند

۱ — از وزارت خارجه اشخاصیکه باید خارج شوندنصیرالدوله معاون ومجدالسلطنه رئیس تشریفات واعتلاءالدوله‌رئیس اداره‌انکلیس و منشورالملك

۲ — از وزارت داخله عدل الملك معاون و مهذب‌السلطان رئیس کابینه و پسر کامران میرزا

۳ — از وزارت مالیه مصدق السلطنه معاون و منتخب الدوله خزانه دارکل‌وعمیدالسلطنه رئیس تشخیص عایدات وقوام حضوررئیس وظایف و میرزا احمد خان آذری مفتش کل

٤ — از وزارت جنك وثوق السلطنه معاون و سردار انتصار رئیس بریکاد مرکزی و مدحت‌الممالك رئیس محاکمات عسکریه

۵ — از وزارت عدلیه معاون و رئیس اجرا

اشخاصیکه باید بجای بعضی از آنها داخل کار شوند:

— در وزارت مالیه —

حاجی امین‌الضرب بجای مصدق‌السلطنه

کمال‌الوزاره بجای منتخب‌الدوله

منشی زاده بجای عمیدالسلطنه

مشکوةالممالك بجای قوام حضور

دکتر ابراهیم خان شفیع زاده بجای میرزا احمد خان آذری

— در وزارت داخله

میرزا علی اکبر خان اردافی بجای عدل‌الملك

عمادالکتاب بجای مهذب‌السلطان

حاجی خان ماژور برادر ابوالفتح زاده حاکم قزوین

— در وزارت جنگ

ابوالفتح زاده بجای سردار انتصار

موتمن لشکر بجای مدحت‌الممالك

بقیه هم موکول بنظریات هیئت دولت است که از اشخاص صالح انتخاب نمایند

بهادرالسلطنه در تعقیب این مذاکرات چه خودش و چه بوسیله آقای وثوق‌السلطنه که بواسطه اطمینانی که از بهادرالسلطنه تحصیل و مطمئن شده بود که دیگر مورد تعقیب کمیته نخواهد شد باوزراء داخل مذاکره شدند تا مستدعیات آنها را انجام دهند

در خلال این احوال مهمانی شب جشن تا چلداری باش آمده

آقای نصیر السلطنه به بهادر السلطنه توصیه مینماید که چون آقای سردار معظم خراسانی در سلطنت آباد مهمان میباشند و بواسطه ترس نمیخواهد بیاید خوب است بمنزل ایشان رفته و باتفاق به سلطنت آباد برود و در ضمن هم تامین نامه جهة ایشان از کمیته گرفته بایشان بدهید که تا اندازه‌ای از این زحمت خلاصی یابد بهادر السلطنه بمنزل سردار معظم رفته ومهیای رفتن میشوند که یکمرتبه صدای تیری در باغ شنیده میشود سردار معظم فراراً باندرون رفته بعد از تحقیقات معلوم میشود که تیر از دست قراول بخطا در رفته سردار معظم آن شب را از بهادر السلطنه معذرت و تقاضا مینماید فردا صبح بیاید که باتفاق سلام روند فردا صبح باتفاق بکدیگر عازم شمیران میشوند معلوم است درراه مذاکره از چه مقوله بوده سردار معظم تمام از خدمات و جانفشانیهائیکه نموده و تقاضای تامین از ناحیه کمیته مجازات مینماید بهادر السلطنه نیز وعده مساعدت داده ولی این مسئله را گوشزد مینماید که بی مایه فطیر است بعد از یکی دو روز مراسله به عنوان کمیته ممهور بمهر سردار معظم آقای نصیر السلطنه به بهادر السلطنه می دهد بهادر السلطنه در حضور نصیر السلطنه پاکت راباز وملاحظه می نماید او راقی خطاب بکمیته از خدمات خود نوشته بعلاوه سیصد تومان هم اسکناس ضمیمه نموده و در مراسله شرح داده است که علی الحساب این وجه را به کمیته تقدیم مینماید بهادر السلطنه پول ومراسله را بمنزل منشی زاده برده تحویل و تقاضای رسید و تامین را مینماید منشی زاده جواب را موکول به نظریات کمیته نموده و برای دو شب بعد جلسه منعقد و راجع بوجه سردار معظم مذاکراتی بعمل میاید بالاخره تصمیم قطعی گرفته میشود که جوابی بمراسله سردار

مشار الیه صادر و تامین نامه نیز داده شود ولی پول را بملاحظه آنکه مبلغی معتنابه نبوده مسترد شود ابوالفتح زاده شخصاً پول را از کمیته گرفته و به آقای نصیر السلطنه که واسطه بوده رد نموده و تامین نامه نیز میدهد بعد ازچند روز مجدداً بهادر السلطنه سردار معظم را ملاقات و مجدداً سیصد تومان را گرفته و تسلیم کمیته مینماید قبض رسید وجه را نیز منشی زاده صادر و تسلیم بهادر السلطنه مینماید بعد از آن ابوالفتح زاده و منشی زاده فشار به بهادر السلطنه میآورند که از سردار معظم یك مقرری مرتبی جهة کمیته بعلاوه یك دو راس اسب هم گرفته تسلیم نماید بهادرالسلطنه هم بعدازچند وقت دیگر بوسیله پسرش پیغام جهة سردار معظم هم دویست تومان دیگر تحویل مینماید ولی این دویست تومان تسلیم کمیته نشده و بهادر السلطنه از آن استفاده مینماید در ضمن این مذاکرات روزی بهادر السلطنه باداره خزانه داری کل رفته که شهریه خود را که حواله گمرك بوده و مجددا بخزانه داری منتقل شده بود دو باره باداره گمرك منتقل نماید بدین لحاظ با منتخب الدوله ملاقات بعد از مذاکرات زیاد نتیجه نگرفته و بعد از تهدید نمودن منتخب الدوله بطور تعرض از اطاق خارج میشود بعد از آن با ابوالفتح زاده مذاکره نموده و معلوم نگشته بچه ترتیب ابوالفتح زاده را وادار مینماید که دستور اعدام منتخب الدوله را بفتوای علماء بدهد آنچه مسلم است راجع به منتخب الدوله هیچ در کمیته مذاکره نشده و بواسطه سابقه عداوتی که ابوالفتح زاده نیز با منتخب الدوله از زمان شوستر راجع به املاك شعاع السلطنه داشته چندان بی میل نبوده که منتخب الدوله

تعقیب شود شایدهم شعاع السلطنه بواسطه انتساب باابوالفتح زاده تحریکی در این موضوع نموده باشد چونکه اغلب ابو الفتح زاده بدانجا رفت و آمد داشته از تحقیقاتي که راجع به این قتل از اعضاء کمیته بعمل آمده بکلی اظهار بي اطلاعی از سابقه آن نموده وتقصیر را گردن ابوالفتح زاده و بهادر السلطنه میاندازند آنان نیز بیك ترتیبی از خود دفاع نموده کاهی اظهار داشتند چون صورت کلیه اشخاص که باید تعقیت میشدند بقوای عامله داده شده بود ومنتخب الدوله جزء آنها بوده قواي عامله منتخب الدوله را جلو انداخته کاهی ابو لفتح زاده اظهار میدارد که بهادر السلطنه از طرف هیئت دولت تعقیب منتخب الدولة را خواسته در هر صورت علت واقعی آن بصحت مشخص نگردیده

قوای عامله برای تعقیب منتخب الدوله بدین قسم رفتار مینمایند

روز نهم سرطان مطابق دهم رمضان اکبر خان و محمود خان و عباسقلی ترك قبلا تلفونی بمنزل منتخب الدوله نموده که آقای حاجي محتشم السلطنه که وزیر مالیه وقت بوده‌اند ایشان را احضار نموده اند خودشان در خیابان امیریه روبروی منزل باقراف منتظر میایستند ساعت دو بعد از ظهر درشکه کرایهٔ که حامل منتخب الدوله بوده رسیده اکبر خان و عباسقلي حمله بدرشکه آورده چند تیر به منتخب الدوله ویك تیر بپای درشکه چی اصابت اسبهای درشکه ازصدای تیر وحشت نموده درشکه را بر میدارند منتخب الدوله و درشکه‌چي از دوشکه پرت شده اولی بواسطه همان چند تیر مقتول ولی درشکه چی مجروح میشود بعد از اطمینان از اصابت کاوله اکبر خان و عباسقلي از کوچه مجاور خانهٔ باقراف فرار اختیار مینمایند به چهار راه آن کوچه که میرسند هر یك

ازکوچه فرار میکنند دراین ضمن بچه‌های کوچه عقب سرآنها فریاد می‌کنند آی دزد آی دزد عباسقلی که کوچهٔ همت آباد را پیش گرفته بود وسط کوچه بمحمد آقا نامی بر خورده که بصدای اطفال تعقیب شخص فراری را مینماید و موفق بگرفتن گوشه عبای عباسقلی شده عبای خودرا از دوش انداخته و فرار مینماید محمد آقانیز ازعقب او فریاد کنان میدود تا آنکه مجددا بمشارالیه رسیده این دفعه گوشه نیم تنه مشار الیه را می‌گیرد عباسقلی با یك مهارت فوق‌التصوری نیم تنه‌را از تنش بدر کرده و فرار مینماید محمد آقا نیم تنه‌بدست حیران و متحیر میماند وبواسطه کوچه های پیچ و خم دار آن قسمت عباسقلی موفق بفرار میشود بعد از تفتیش جیب نیم‌تنه یك تکه کاغذی که روي آن اسم‌رسول افندي نوشته‌شده ویك خزانه ماوزر محتوی ده عدد فشنك یافت میشود

فرداجلسه درمنزل منشی زاده منعقدنظر باینکه تمام اعضاء باستثنای ابوالفتح زاده ازاین‌قتل ناراضی بودند ابوالفتح‌زاده شرحی ازخیانتهای منتخب‌الدوله بیان هرچند رفقا قانع نشده بودند ولي از آنجائی که قتل اتفاق افتاده بود قرار شد بیانیه‌ای صادر شود میرزا علی اکبر خان دیوان نامه‌را حاضر و بوسیله عمادالکتاب نوشته و بطبع رسیده بعد از مهر منتشر گردید

تهدیدات و هرج و مرج کمیته

از این تاریخ ببعد جلسات مرتبی از کمیته تشکیل نگردیده و هر يك ازآنها بدماغ خود کارهائي مینمودند گاه‌گاهی جلساتی بطور لزوم منعقد میگردیده‌و راجع بمنفصل نمودن اجزاء ادارات ونوشتن کاغذهای

تهدید مذاکراتی بعمل میامده

میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب برای خود اقداماتی بوسیله حسین خان لله و احسان‌الله خان و میرزا عبدالحسین خان مینمودند و اغلب میرزا عبدالحسین خان و حسین خان لله‌را برای جمع آوری اعانه از اشخاص مختلف مانند مشیر اعظم و یمین‌الملك و مجدالسلطنه وغیره مأموریت میدادند ولی آنها از ترس اقداماتی نمینمودند خود میرزا علی اکبر خان و عمادالکتاب هم در تهیه وجه از اطراف بوده چنانچه روزی از مرات‌الممالك که در منزل میرزا علی اکبر خان بوده تقاضای اعانه جهة کمیته مینمایند و سر بسته قضیه کمیته‌را افشاء میکنند دفعهٔ بعد که در منزل مرآت‌الممالك بوده بعد از اصرار آقایان، مرات‌الممالك چهل تومان میاورد و تقدیم میکند

در این ضمن مهدی خان سلمانی همشیره زاده حسین خان لله یکی از مفتشین نظمیه محمود خان در دکان خود بعد از آن که هفت تیری از جعبه میز بیرون میاورد و اظهار مینماید که با این هفت تیر حسین خان لله آقا را مقتول نموده مفتش مزبور راپورت را به روسای مافوق خود داده ولی این مسئله تعقیب نمی شود حسین خان لله بعد از اطلاع از قضیه چند روز مخفی بعد از آنکه اطمینان حاصل می نماید که قضیه تعقیب نگشته از خفا خارج و همشیره زاده خود را مورد طعن و ملامت قرار میدهد

در اینموقع راپورتی باداره نظمیه رسیده که کمیته مجازات مرکب از مورخ الدوله و احسان الله خان و حاجی علی عسگر و چند نفر دیگر میباشد اداره نظمیه اشخاص مزاور را دستگیر و قضیه کمیته

را تعقیب مینماید حسین خان الله که در خارج بوده از ترس آنکه مبادا او هم دستگیر شود باوجود اطمینانانی که از طرف بعضی از مقامات نظمیه بعمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان داده شده بود چند روز در منزل بهمن شیدانی و بعد از آنجا به ده عکاس باشي پدر زن بهمن شیدانی که واقع در کرج و از آنجا چند روزی در محله عربها خانه ای که میرزا عبدالحسین خان براي او تهیه کرده مخفی میشود اداره نظمیه بعد از ثبوت بی تقصیري و بدست نیاوردن مدارك وبعلاوه بواسطه اقداماتی که از طرف عمادالکتاب و میرزا علی اکبرخان درباره احسان الله خان و حاجي علی عسکر نزد مستنطق قضیه شده بود بعد از چند روز حبس مستخلص میشوند در مدت حبس هم میرزا عبدالحسین خان برای احسان الله خان وحاجي علی عسکر مخارجاتی که عمادالکتاب میداده می آورده و بانها میداده است

اما راجع به کمال الوزاره قبل از قضیه قتل منتخب الدوله ایشان بواسطه مراسلات تهدید آمیزی که ازطرف بعضی‌ها برای ایشان فرستاده میشد بی اندازه خوفنـاك وحتی حاضر برای استعفا از مقام خود شده بود روزی که غلامحسین خان پیشخدمت حاج محتشم السلطنه وزیر مالیه وقت کمال الوزاره را ملاقات مینماید باو اظهار می دارد برای رهائی از ترس و برای اینکه از خطر کمیته محفوظ بماند با منشی زاده گرم گرفته و با او مراوده نماید و باشاره میرساند که منشی زاده مربوط به اشخاصي است که باعث بروحشت جمعی شده در دفعه اول و دوم کمال الوزاره چندان وقعی بمذاکرات غلامحسین خان نگذارده ولی پس از آنکه مکرر تکرار مسئله را نموده و از آنجائیکه مشارالیه نزد ارباب خود بیش از سایر نوکرها تقرب داشته و ممکن بود از آن ناحیه چیزی شنیده باشد بنای مراوده را

با منشي زاده گذارده وحتی اورا برای معاونت خود پیشنهاد مینماید
روزی که بخانه‌منشي زاده رفته بود منشی زاده اظهار نمود که‌بهیچوجه
ترس نداشته باش زیرا من‌همیشه مواظب شما هستم و ضمناً بکنایه‌وبعد
بالصراحه اظهار نمود که من از کمیته مجازات نیستم ولي یکی از دوستان
واقعی و صمیمی من در کمیته‌است و در حقیقت من مخبر آن شخص هستم
که رابط کمیته است و بواسطه آن دوست اقدام جدی خواهم کرد که‌شما
از خطر جانی محفوظ‌بمانید تا آنکه قضیهٔ قتل منتخب الدوله اتفاق افتاد و
کمال‌الوزاره بکلی از ترس از خانه‌خارج نمی شده روزی منشی زاده‌بخانه
مشارالیه رفته اظهار‌نموده بود خوب است شرحی به کمیته مجازات‌نوشته
و ضمناً وجهی هم هدیه بکمیته مجازات بنمائید و مقدار وجه‌را دویست
تومان معین نموده کمال الوزاره بواسطه‌آنکه بیش از یکصد تومان حاضر
نداشته گفته بود که بیش از این عجالتاً میسر نیست منشی زاده اظهار
نموده‌بود که‌پس‌درمشروحه‌یادآوری‌نمائیدووعده‌دهیدکه‌پس‌ازاین‌هم‌وجه
معتنابهی خواهم‌رسانید درهمان مجلس مراسله را حاضر و یك صدتومان
رانیز جوف آن گذارده تسلیم‌منشی زاده مینماید بعد از دو سه روز‌مجدداً
منشي زاده بمنزل کمال‌الوزاره رفته ونوشتهٔ بخط قراني نشان ولی دست
خودرا ببالا وپائین نوشته گذارده که مابقی نوشته معلوم نشود و فقط‌این
جمله را که نوشته (وصول وصدتومان وجه رسید و بواسطه توسط شما
از تقصیرات کمال‌الوزاره‌کمیته صرف نظر نمود) نشان داده ویك‌صدتومان
رانیز مسترد‌داشته واظهار داشته‌بود که وجه‌را قبول نکردند کمال‌الوزاره
بگمان آنکه وجه کم است اظهار نموده که باز هم خواهم پرداخت واین

وجه نزد شما نماند منشی زاده تقاضای رسید یکصد تومان را از من نموده من
هم در روی کاغذ کوچکی نوشتم که عین یکصد تومان بمن رسید منشی زاده
بدون اطلاع اعضاء کمیته نوشته فوق را پیش خود تهیه فقط با ابوالفتح زاده
در این خصوص مذاکره کرده بود بعد از چند روز منشی زاده بکمال الوزاره
اظهار میدارد که شما باید دو قبضه ماوزر برای کمیته تهیه نمائید کمال الوزاره
هم چون برای خودش تهیه اسلحه مشکل بوده یکصد و سی تومان وجه
آنرا تحویل منشی زاده مینماید که باتفاق شجاع لشکر رئیس اجرائیه
از بازار خریداری و بمنزل خود حمل مینماید بعد از یکی دو روز منشی
زاده مجدداً کمال الوزاره را ملاقات و اظهار میدارد چون کمیته از شما وجهی
قبول نکرده باید اقلا خدمتی که تلافی پول را بکند به کمیته بنمائید کمال الوزاره
سؤال نموده بود چه خدمتی است منشی زاده اظهار میدارد چون باقوام
السلطنه شما دوستی دارید و از طرف کمیته تعقیب خواهد شد شما اگر
بتوانید پنجهزار تومان از او وصول نمائید از تعقیب مشار الیه کمیته صرف نظر
خواهد کرد و هر زمان وجه را پرداخت رسیدی باضافه تأمین نامه از طرف
کمیته داده خواهد شد وضمنا ثم اورا تهدید نموده که اسمی از شخص را ابراز ننماید
کمال الوزاره بملاقات قوام السلطنه رفته بعد از اظهار یک مقدمه
موضوع را ابراز و تقاضای وجه مینماید قوام السلطنه جواب میدهد که
پیغام دهنده بگوئید تهیه پنجهزار تومان برای من مشکل و بعلاوه این وجه
را برای چه باید بدهم من که خیانتی نکرده ام این پیغام را کمال الوزاره به
منشی زاده رسانده منشی زاده گفته بود مجددا قوام السلطنه را ملاقات
و سه هزار تومان مطالبه نمائید تا از خطر ایمن باشد باز کمال الوزاره
قوام السلطنه را ملاقات و سه هزار تومانرا مطالبه مینماید قوام السلطنه

جواب قبل را داده خلاصه بعد از چندین مرتبه ملاقات و دستور گرفتن از منشی زاده عاقبت به پانصد تومان و دو قبضه ماوزر منشی زاده راضی میشود که از قوام السلطنه گرفته شود قوام السلطنه در اظهار خود همیشه باقی و یکشاهی نمیدهد قضیه بهمین جا خاتمه پیدا کرده وموقع دستگیری اعضاء کمیته میشود

در عرض این مدت اعضاء کمیته همیشه بفکر بودند که قتله میرزا اسمعیل خان و کریم را که در نظمیه توقیف بودند بیك وسیله آنها را نجات دهند و هر قسم اقدام مینمودند موفق نمیگشتند چنانچه منشی زاده روزی حاجی باباخان مفتش نظمیه را ملاقات و باو وعده میدهد چنانچه بتواند قتله مزبور را نجات دهد همه قسم مورد مرحمت و تمجید کمیته خواهد شد و هر اندازه پولی هم که دراین راه مصرف شود کمیته خواهد پرداخت حاجی باباخان هم برای انجام این مقصود با سید ابراهیم خان سوزافسیه محبس تماس بوده که در شبی که کشیك مشارالیه میباشد مستحفظین محبس را عقب نخود سیاه فرستاده و بدین وسیله رشید السلطان و سید مرتضی و میرزا عبدالحسین ساعت ساز از محبس بواسطه نبودن مستحفظ فرار مینمایند این اقدام نیز بواسطه اطلاع سید ابراهیم خان سوزافسیه بمقامات مافوق که بموقع تعقیب نکشته خنثی مانده لذا از نظمیه منصرف و بواسطه آنکه دوسیه قتله مزبور بعدلیه احاله شده بود بدین فکر میافتند که اقداماتی در عدلیه شود بنابراین در اطراف قضیه تحقیقاتی مینمایند که چه اشخاصی راجع بدوسیه مذکور دخالت دارند لذا از میرزا عبدالحسین خان که سابق در عدلیه بود تحقیقات مینمایند معلوم میشود که آقایان صدر الاشرف رئیس محکمه استیناف و آقا سید حبیب‌الله مدعی العموم استیناف و آقا شیخ علی

رشتي و ميرزا كاظم خان مدعي العموم بدايت وشريف العلماء رئيس محكمه جزا دخالت دارند لذا از طرف كميته كاغذهاى تهديد به آقايان فوق الذكر نوشته ميشود اگر در ظرف ۲٤ ساعت از كار كناره جوئى ننمائيد تصميم ثانوى كميته بموقع اجرا گذارده خواهد شد مقصود ديگري نيز از نوشتن اين مراسلات منظور بوده كه بواسطه خالي شدن محل ميرزا عبدالحسين خان را درعدليه جاى دهند وباين وسيله هم ميرزا عبدالحسين خان انتقامي از دشمنهاى خودنيز گرفته باشد اغلب آقايان فوق بعداز وصول مراسلات تهديد آميز از پست خود كناره كردند و نيز يك كاغذى توسط آقـاى شريف العلماء باقا سيد حبيب الله نوشته شد كه شريف العلماء آنرا داده و سواد دوسيه قتله ميرزا اسمعيل خان حسين و كريم را از آقا سيد حبيب الله گرفته و بكميته تسليم نمايد ولى آقاي آقا سيد حبيب الله ازين مسئله خود دارى كرده و تعقيب كميته را بر اين مسئله ترجيح دادند كميته چون از آقا سيد حبيب الله مأيوس گشته بود و چون ميرزا عبدالرحيم خـان بجاى ميرزا كاظم خان بسمت مدعي العمومى بدايت منصوب گشته بود و خصوصيت تامى با ميرزاعبدالحسين خان داشت لذا توسط ميرزاعبدالحسين خان از ميرزا عبدالرحيم خان (نصير الملـك حاليه) سواد دوسيه را خواستار شده بودند مذا كرات و اقدامات بدينجا رسيده بود كه كميته دستگير گرديد بعلاوه مراسله اي نيز به آقاى ممتاز الدوله وزير عدليـه وقت از طرف كميته نوشته شده بود كـه امر به عدم تعقيب دوسيه قتله ميرزااسمعيل خان و كريم بدهد

در اين ضمن سردار رشيد آذربايجانى از تبريز حركت وبسمت طهران ميامد ميرزا علي اكبرخان و عمادالكتاب با حاجي باباخان اردبيلي

قرار میگذارند که حاجی باباخان بسمت تبریز رهسپار و هر کجا سردار رشید را ملاقات نماید اورا ترور نماید و برای اینکار یك قبضه از دو ماوزوی که ازکمال الوزاره گرفته شده بود از منشی زاده گرفته و تسلیم حاجی باباخان نموده و پنجاه تومان وجه نیز باو تسلیم مینمایند ودو فقره کاغذ نیز میرزا علی اکبر خان بعنوان سالار منصور قزوینی نوشته و بحاجی بابا خان میدهد که در قزوین بمقصد برساند اتفاقاً روزی که حاجی بابا خان قرار بوده حرکت نماید سردار رشید را در زنجان ترور مینمایند و رفتن حاجی بابا خان موقوف میشود اسلحه ار او مسترد ولي وجه ازاو اوگرفته نمیشود پنجاه تومانی که به حاجي باباخان داده شده بود ازدویست تومان پولی بوده که منشي زاده جهة مخارجات حسین خان الله واحسان الله خان و حاجی علی عسگر چه در موقع حبس وچه درموقع آزادی بمیرزا علی اکبرخان داده بوده

بهادرالسلطنه درظرف تمام این مدت مشغول دوندگي براي قبولاندن تقاضاهای اعضاء کمیته بودوبعلاوه با بعضی از رجال براي گرفتن وجوهات داخل مذاکره شده بود چنانچه دو سه روز بعد از مرحوم شدن آقا میرزا محسن بتوسط مورخ الدوله از آقای وثوق الدوله وقت ملاقات خواسته و در آن ملاقات خود را به کمیته مجازات انتساب داده و اظهار نموده بود که مشغول اقدامات هستم براي حضرت مستطابعالي تامین گرفته شود آقاي وثوق الدوله بعد ازچندروز سیصد تومان پول برای بهادرالسلطنه میفرستد مجددا بهادر السلطنه طالب ملاقات شده آقای وثوق الدوله هم برای سوء ظنی که حاصل نموده بود عذر آورده و آقای دکتر امیر اعلم را بایشان معرفی نموده که بعد ها با ایشان ملاقات نمایند

چندین مرتبه هم ملاقات مابین آقای دکتر امیر اعلم و بهادرالسلطنه بعمل آمده حتی یکروز بهادرالسلطنه کاغذی بعنوان امیر اعلم نوشته و در آن مکتوب درخواست کرده که سه بسته دوائی که (اشاره به قطعه اسکناس صدتومانی که آقای وثوق‌الدوله داده بود) برای مریض فرستاده بودید اثر خودرا بخشیده پنج بسته دیگر از آن دوا فورا بفرستید و در ضمن توصیه مینماید که خوب است آقای وثوق‌الدوله مسافرتی حتی به پشت کوه هم شده بنمایند تا قدری از زبانها افتاده باشند از این مذاکرات سوء ظن در باره بهادرالسلطنه زیادتر شده که این آدم خیال تقلب و شانتاژی را دارد بدین لحاظ آقای وثوق‌الدوله اهمیتی به حرفهای بهادرالسلطنه نداده تا بعد از قتل مرحوم منتخب‌الدوله آقای امیراعلم به آقای وثوق‌الدوله اظهار میدارد که بهادرالسلطنه تن اخطار کرده بود که خطری برای منتخب‌الدوله متوجه خواهد شد خوب است چند روزی از کار کناره گیری نمایند

ازاین جهة قدری سوء ظن معزی الیه نسبت به بهادرالسلطنه مرتفع و درضمن ملاقاتی که آقای وثوق‌الدوله با سردار معظم خراسانی و وثوق‌السلطنه مینماید آنها هم بمعزی الیه توصیه مینمایند که با بهادرالسلطنه گرم گرفته شود بعد از چندین جلسه ملاقات چه با خود بهادرالسلطنه و چه با وثوق‌السلطنه و چه با سهم‌السلطنه که او طرف بهادرالسلطنه میامدند مسئله بدینجا ختم میشود که آقای وثوق‌الدوله کاغذی به کمیته نوشته و در آن شرحی از خدمات خود بیان و برای مخارج این کار پانصد تومان بعنوان کمیته سیصد تومان برای خود بهادرالسلطنه ازطرف معزی‌الیه داده شود تا اقدامات لازمه از طرف بهادرالسلطنه بعمل آید



دستگیری و توقیف اعضاء کمیته مجازات

(۱) چون معناً روح انتظام از کمیته مجازات گسیخته و در واقع بنام کمیته اقدامات انفرادي بعمل میامد و اسرار کمیته و اقدامات سابقه بوسیله اعضا افشا میشد بهادر السلطنه هم (نماینده بین کمیته و هیئت دولت) آنطوریکه لازم بود درحفاظت اسرار خود داری نداشته وعنوان کمیته را وسیله اخاذي قرارداده بود هیئت دولت هم ازعملیات تند اعضای کمیته در فشار فوق العاده بودند.

بهادر السلطنه روزی بوسیله یکی از وزراء بهیئت دولت پیغام میدهد که اگر تقاضاهای اعضاء کمیته انجام نشود خطراتی متوجه هیئت دولت خواهد شد. حالا این تهدید حقیقة از ساحت کمیته بود یا آنکه بهادرالسلطنه بملاحظه افشاء اسرار کمبته ازکمیته بیمناك شده ومیترسید که گرفتار و مورد تعقیب واقع گردد شخصاً مقدم دوده و از طرف خود مبادرت بتهدید نموده معلوم نیست. در هر حال بهادر السلطنه از عاقبت کارخوفناك شده مصمم میشود اعضاء کمیته را معرفي نماید

روزی بباغ حاجی محتشم السلطنه که وزیر مالیه بود دردزا شوب شمیران رفته و تصمیم خودرا به نصیر السلطنه اظهار میدارد ایشان قضیه

---

(۱) داستانی را که روز نامه اتحاد منتشر نموده تاهمین جاختم میشود - این قسمت برای تکمیل وقایع دان ملحق میگردد

را بآقای محتشم السلطنه اطلاع میدهد معزی‌الیه آقای مستشارالدوله وزیر داخله را همان ساعت بمنزل خود دعوت و بهادر السلطنه اسامی اعضاء کمیته را نوشته تسلیم وزیر داخله مینماید وزیر معزی الیه فوراً رئیس نظمیه‌را احضار و حکم دستگیری آنها را صادر میکنند

روز یکشنبه ۲۲ شوال از طرف اداره نظمیه چند نفر باداره مالیات مستقیم رفته کمال الوزاره و منشی زاده راحضار وجلب مینمایند یك نفرهم بوزاوت داخله رفته میرزا علي اکبر خان ارداقی وعمادالکتاب منشي های شعبه محاسبات را دستگیر و بتوسط اداره ژاندارمری ابوالفتح زاده، مشکوة الممالك را از شمیران جلب و توقیف ومورد تعقیب واقع میشوند. کمیته مجازات بعلت تهدیدات وفشارهائی که وارد میاوردند ترس و وحشتی ایجاد نموده بودند که حتي پس از دستگیری آنها هم کسي جرأت استنطاق وتعقیب آنها را نمیکرد که در نتیجه عده‌از مستنطقین نظمیه از خدمت دست کشیده و رئیس نظمیه کودتائي میکنند بالاخره میرزا احمد خان صفا حاضر برای تعقیب آنها شده و بدین لحاظ یا بعلل دیگر درروزآخر ماه صفر درب منزل خودش که‌واقع دو سه راه امین‌حضور کوچه معاون السلطان بود مقتول و ترتیب قتل او هم از این قرار بود: روز آخر ماه صفر که ازطرف اداره بطرف منزل میرفت درب منزل خود یك نفر عبا بدوش نشسته ویکمرتبه جلوی اودر آمده‌تیری بطرف صفا نشانه میرود ودو باره بجاي خود می نشیندصفابتصوراینکه شخص ضارب بطرف خیابان فرار نموده‌با اسلحه بسمت‌خیابان اورا تعقیب میکند درصورتیکه گلوله کار گرشده وتا وقتی‌باول‌خیابان میرسد کارخود را کرده و صفا را از پاي درمیآورد شخص قاتل هم در صورتیکه عبا بسر کشیده ویك گوشه

خزیده بود با خاطر جمعی فرار مینماید

در این ضمن کابینه علاء السلطنه ساقط و آقای وثوق الدولهٔ رئیس الوزراء میشود آقاي وثوق الدوله جداً دستور تعقیب آنها را داده که در نتیجه رشید السلطان و حسین خان لله را در طهران در مقابل عمارت نظمیه بدار آویخته و ابوالفتح زاده و منشی زاده بعد از چندی در سمنان بوسیله ژاندارمری تیرباران و بقیه اعضای کمیته هر یك بتفاوت تا پنج سال در حبس روزگار گذرانیدند . برای ختم داستان یکی از بیانیه ها را که در ستاره ایران و ایران بطبع رسیده ذیلاً نقل می نمائیم :

بیانیه دوم کمیته مرکزی مجازات

۱۷ شعبان ۱۳۰۵

شب است قرص ماه مانند عروسان طناز از افق ایران جلوه گر و نور خفیف روح پرور خودرا بیکسرزمین کهن سالی که هزاران حوادث گوناگون در خود دیده است میگستراند

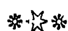
واقعا این ماه در همین قطعه خاکي که تجدید ایفای مأموریت می کنند اتفاقات بس عجیب و وقایع بسیار مهمی مشاهده کرده که هریك با خطوط برجسته در لوحهٔ منقوش است مثلا می بینید در همین مملکت که قواي نظامی او تازه بقشون جنوب منحصر میشود یك روزی برای جنك یونان ۱٤ کرور لشکر تجهیز میکرد مثلامی بینید همین شهرياري که امروز آلت دست و پلتیك و بازیچه . . . شده است سالیان

ری . یکاه سلاطین با احتشام و یك شاهنشاهی بنام سیروس با کمال
شوکت وعظمت بشرق و غرب عالم فرمانروائی می نمود دیگری می‌بینید
در یك اوقات خوشی که نسیم اقبال همین خاك در سرحدات دوردست
این‌مملکت‌پرچم دولت ایران را دردورهٔ باسبانی داریوش باهتزاز آورده
و همسایگان اورا با یك مرعوبیت شگفت آوری مجبور بتکریم وتعظیم می
نمود اینك آن بیرق اقتدار سر نگون وداخله این مملکت میدان تاخت و
تاز قشون خارجی شده و سینه‌های ناز پرور همین خاك از سم ستوران
لشکر اجنبي خرد میشود بعلاوه بخاطر میاورد مابین طوفان حوادث
بدبختی های بسیار بزرگی که نهال امید ایرانیان درمزرعهٔ یاس وبیچارکي
خشکیده مأمور کهن سال ایران فرزندان رشیددلاوری مانند کاوه‌آهنگر
و نادرشاه افشار در دامان پیر خود پرورش داده بمیدان نمایش فرستاد
این تصورات مانند برق از خاطر کره ماه خطور کرده بسمت زمین نزول
نمود اول در قلب روح مجسم‌وطن که بالای‌ایران پرفشاني می نمود جایگیر
شده سپس درخاطر یك هیئتي که‌در محفل مخفي و در تابش مهتاب جلسه
داشتند منعکس گشت این هیئت خیال میکردند تمام‌آن افتخارات وکلیه
آن اوراق اعتبارات تاریخی ورق ورق در دست خائنـــانه اولاد ناخلف
ایران پاره شد و بجای آن هاقبالجات ننك واسناد خفت و سر شکستگی
تدارك گردیده‌است !! آیامقتضیات زمان و ولوله پر آشوب سه ساله دنیا
که کلمه (مدافعه‌وطن) از چکاچاك شمشیر قهر مانان جنك عالم بیرون
می آید موجب تنبه و اسباب عبرت این اشخاص شده‌است ؟ــ نه

زیرا همین کره‌ماه که بتمام اسرار و اقدامات مخفي شبانه اشخاص
ناظر است با یك علائم و اشارات‌مخفی مذاکرات و اطلاعات قلبي این

هیئت را تایید و مطمئنانه گفت بلی: همینطور من می دانم این شخص مجسمه خیانت و بی عصمتی شب های دراز با . . . چه طوطئه های شرم آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارك والساعه هم بادست هایآزادی در خیال چه مقاصد و نقشه‌های هول انگیزی است که پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است در همین هنگام یك سروش غیبی دیگر بگوش این هیئت گفت : آقایان علاوه از خیانت های گذشته قبالجات بندگی و عبودیتش که برای اسارت اولاد ایران در مجامع مختلفه شهر تهیه میشود تماما با رشیو اسلام کشانه (. . .) جمعشده پس از تصدیق وتسجیل بمقامات لازمه فرستادمی شود . هیئت مزبور که افراد کمیته مجازات بودند بدیدعقایداو را تمام علائم آسمانی تصدیق و گوئی ذرات موجودات مجازات این وجود ني . . . را مطالبه دارند لهذا کمیته مجازات باتفاق آراء حکم اعدام (. . .) وطن فروش راتصویب وبتوسط رابط اجرائیه خود ابلاغ نمود

محل مهر کمیته مرکزی مجازات



در تاریخ ۱۸ رمضان که مورخ الدوله، حاجی کاظم خان صاحب منصب قزاق خانه، محمود زاده و میرزا محمدعلی خان مجاهد و یك نفر دیگر باتهام عاملین کمیته مجازات دستگیر میشوند از طرف دولت بیانیه منتشر میشود که ما عین آنرا ذیلا نقل مینمائیم :

بیان نامه هیئت دولت

هیئت حاضره وزراء در موقعی که خدمتگذاری این آب و خاك
را تصمیم نمودند نه این بود که از مشکلات فوق العاده امور و نواقص اسباب
کار بی اطلاع بوده یا اینکه موانع را مفقود و مقتضیات را موجود
و موقع را بی زحمت تصور میکردند بلکه بخوبی بمحظورات و عوایق
آگاه بوده میدانستند که رفع مشکلات بدون زحمت فوق العاده و صدمات
طاقت فرسا میسر نخواهد بود تنها چیزي که دولت را درهمچو موقع
خطیری بزمام داری امور دعوت نموده تصور این بود که اهالي مملکت
از صدمات و تجارب سخت چندین ساله عبرت گرفته و باین نکته بر خورده
اند که حوادث گذشته را باید دائما در نظر داشته از تکرار آن اجتناب
و در طریق صلاح و سلامت وطن تشخیص نیك و بد را اول قدم دانسته
بامزایای یك جهتي واتحاد موقع دولت را مستحکم خواهند کرد تا اینکه
دولت قادر گردید بقوت قلب و با اتکاء بافکار عامه مصدر اصلاحاتي
گردد که مستلزم تامین حیثیت مملکت در نظر خارجه و داخله باشد
مع التاسف از قضایای اخیر چنین استنباط میشود که دولت در تصور خود
شاید بخطار فته و گوئی بارهٔ مردم از حوادث گذشته متنبه نشده و وسائل
اصلاح امور را بخوبي تشخیص نداده اند زیرا که واقعات اسفناك و
جنایات بسیار فجیعه که از چند ماه باین طرف شروع شده بود در کار
تکرار است اگر مرتکبین این جنایات تصور میکنند که با این وسایل موجبات اصلاح
امور را فراهم خواهند کرد باید بدانند که طریق معکوس را مي‌پیمایند

ومنشأ اعمالي ميگردند كه از اثرات آن استفاده نخواهند كرد مگر آنهائي كه مايلند كه اوضاع و احوال اين مملكت را باعتبار منافع خود و از نقطه نظر خاصي جلوه دهند و باز مشاهده ميشود كه پاره مطبوعات كه وظيفه آنها تنوير افكار وتهذيب اخلاق وتهيه وسائل اتحاد و توصيه و ترويج صلح و صفا در ميان ابناى قوم است اوقات مغتنمه را يا به تنقيد همكاران مصروف داشته و باين طريق قواي خودرا متشتت كرده و تضعيف مينمايند يا اينكه قلم خودرا بطرف اشخاص معطوف داشته و اتصالا داخل مباحثات و مشاجراتى ميشوند كه جز تفرقه افراد و اختلال امور نتيجه ديگرى نتواند داشت ازآنجا كه هيئت دولت به نتايج ناگوار اين احوال بخوبي آگاه است و ميداند كه اين اعمال و افكار سوء مملكت را بكجا سوق خواهند داد قبلا وظيفه خود ميداند كه توجه عموم را بعواقب وخيم اين نوع اوضاع كه بمعني هرج و مرج و خرابى مملكت و استفاده مغرضين تعبير ميشود جدا جلب و مخصوصاً خاطرنشان نمايد كه در موقعى كه مسئله اصلاح امور مركوز اذهان عامه شده وخير خواهان مملكت از هرطرف دولت را به تهيه موجبات سعادت و تامين آتيه وطن توصيه ميكنند شرط عقل وحس وطن پرستى اين است كه از منافع خصوصى وخيالات عارى ازعشق وآسايش كه بمنزله دادن حربه بدست بدخواهان است دست كشيده و دولت رابخود واگذارند تا باجمعيت حواس باصلاحاتى كه از بدو امر در نظر داشته و بواسطه حوادث اخيره بعهده تعويق افتاده است اقدام نمايد و اوضاع را بجائى نرسانند كه دولت مجبور به تصميمى شود كه شايد بر خلاف توقعات و انتظارات باشد

فصل بیست و ششم

« حق بحق دار رسید ، ایران بایرج رسید »
« ایرج دراثراین موهبت عظمی وبخصوص »
« در اثر بازگشت ازمهاجرت تصمیم گرفت »
« که برضد دشمنان ایران از هر اقدامی »
« فروگذار نکند .... »

عاقبت کار

ما وقتی ایرج را ترك گفتیم که بوصال برادر خود فرخ رسیدولي منتها بطرز غریبي از یك طرف فرخ که از خواب بر خاسته .راي اینکه به بیند درب حیاط چه خبر است

وقتی با چشمان خواب آلود وپیراهن خواب ببر بیرون میاندز بنت را میبیند با مرد غریب و یك نفر یخ فروش دست بگریبان است ایرج هم در تحیر و حیران بود آخر حس خویشاوندی فرخ را تحریك نموده همه رابطرفی گذاشت و.رادر رادر آغوش کشید در اینموقع حسین خان موقع را غنیمت شمرده خواست فرار کند که تقی خان جلوی او را گرفته و گفت : کجافرارمیکنی خیال کردی من نمیدانم ودامان اورا گرفته بطرف فرخ و ایرج آورده وقضایا را سر بسته برای او گفت دراین ضمن هیاهو آژان پست سر رسیده همه را بطرف کمیساریای هشت بازار واقع در بازار چهار سوق کوچك جلب کرد. وقتي این هیئت پنج نفری که مرکب از ایرج وفرخ و حسین خان وتقی خان ویخ فروش وارد اطاق صاحبمنصب

کشیك شدند آژان دیگری یك نفر زن را با یك پسر بچه لوله لامپافروش با یك سبد لامپهای شکسته آورده راپرت داد :

این بچه مدعی است که این زن تنه بمن زده و لامپهاي مرا شکسته است . ولی این زن منکر است . پسر بچه شروع بگریه و زاری نموده و میگفت در کوچه بازار ارسی دوزها میامدم این خانم مشغول سیگار کشیدن بود و یك مرتبه بدون جهة تنه بمن زد و لامپهاو لوله ها را که مال استادم است شکسته و من ندارم که تاوان بدهم . گریه بچه صاحبمنصب کشیك را مهلت نداد که از آن هیئت پنج نفری سؤالاتي کند دلش بحال بچه سوخت و شروع بسؤال نمود در صورتیکه زن اساساً مثل این است که مجسمهٔ بی روحی است بخصوص وقتي چشمش درحال ناظرین افتاده و دو نفر میان آنها را می شناسد بدون اجازه روی نیمکت نشست و قلبش بقدری میزد و احساس اضطراب در وجود اورا همه کس ملتفت میشد . پریدگی چهره و لرزشی که براندام او مستولي شده بود همه کس حق را بجانب بچه لامپا فروش تصور می کرد

در صورتیکه زن از دیدن جواني در میان آن پنج نفر از خود بیخود است

صاحبمنصب کشیك بدون اینکه توجهي بحال زن کند پس ازاینکه اسم و خانه استاد اورا پرسید گفت : چند عدد لامپای وطنی داشتی ؟

پسر پس از قدری تأمل گفت بیست و پنج عدد یك عدد آنرا فروخته ام

صاحبمنصب گفت . هر لامپائي یك سر رنجی دارد باید بیست وچهار سربرنجی ارائه بدهی

پنج شش سر برنجي بيشترنتوانست ارائه بدهد چون ديد دروغ او دارد واضح ميشود باز شروع بگريه و زاری نموده که والله در راه گمشده است . در اين جاصاحبمنصب طاقت نياورده يك سيلي بگوش او زد كه از قرارمعلوم كار تواين است که در کوچه پس کوچه‌ها وقتی يك شخص غريب می‌بيني با آنكه جمعيت زياد است خودت را بدون جهة زمين انداحته و بگردن شخص عار ميگذاری لابد مردم متفرقه دلشان بحال تو ميسوزد وپولي برای توجمع ميكنند مثل سقاها که کوزه گدائی خودرا می شکنند و روز تاعصر قريب يك‌تومان ۱۵ قران گدائی مينمايند در صورتيكه نميدانستی اين دفعه ترا بكميساريا مياورندت و اين زن بدون تقصير را اذيت كردي اين كار با امين صلح است

وكيل گارد را صدا زده كه اين پسر را توقيف كن تا تكليفش معين شود

ضمناً برای اينكه دوسيه كامل شود خانم راصدازده وچند سؤال از او ميكندو همينكه اسم خودرا با بريد كی كلام گفته و آدرس منزل رامعين نموده ودر ذيل ورقه‌استنطاق امضا كرد رنك ازچهره ايرج ميپرد بخصوص وقتی چشمش بانگشتان آن‌زن افتاده وصدای اورامی‌شنود. درهمانجا بی اختيارشده رو رابفرخ نموده ميگويد . فرخ اين‌مهرانگيز من است!

***

مهر انگيز كجا و اصفهان و طهران و حبس نظميه كجا ؟

ما از موقعی سراغ مهر انگيز نرفتيم كه از طرف نظميه اصفهان اورا با يك نفر آژان بطرف طهران اعزام ميدارند حالا نميدانيم چه شد كه يكمرتبه در كميساريا با ايرج و فرخ رو برو گرديد . آژانی که مأمور

مهرانگیز وهمسفر اوبوداسمش جعفرخان نمره ۹۵ بسینه داشت جوانی بود بلندبالا که هنوز متاهل نگشته وزندگانی مادروخواهر کوچکش‌را او در اثر خدمت آژانی کفایت میکرد امسال سال پنجم خدمت اوست و دفعه ثانی است که کنترات اورا تجدید کرده‌اند وباهمان حقوق‌هشت‌تومان که باو میدادند زندگانی خود را اداره میکرد. این سفر را با نهایت اشتیاق قبول نمود برای اینکه از خدمات بیست و چهارساعت متوالی و چهار ساعت بچهار ساعت در سرپست ایستادن چندی آسود بوده واوضاع تازه تری را به‌بیند ولی افسوس که بدام دیگری گرفتار شد و آن عشق و محبتی بود که بی جهت نسبت بمهرانگیز پیدا کرد پس از آنکه دو سه منزل طی مسافت نمودند ازبس مهربانی و ملاطفت از مهر انگیز دید.بی اختیار دل باو داده یك طرف در مقابل وظائف اداره یك طرف در مقابل عشق و محبت او حیران‌ووالـه شده آخر نتوانست طاقت بیـاورد راز دل‌ابراز کردوگفت عزیزم من نمیدانستم که مسافرت با تو حور وشی دل و دین مرا ربوده وازعالم هستی‌مرا ساقط خواهد کرد من‌برای آنکه افکارو زحمات روزانه مرا اذیت کرده بوداین مسافرت را اختیار کردم اینك می بینم که احساسات من‌دستخوش غمزه‌ها و رفتـار دلفریب تو است که بیکبار مرا از تکلیف و وظیفه و وجدان دور داشته بی محابا میخواهم‌اظهار کنم وبگویم. مهرانگیز جانم من‌بتو دل داده‌و دراین راه های دوورودرازقادر نیستم قدمی از قدم بر دارم! باید با من طرح‌دوستی و الفت ریخته هم‌من خود را ازاین کسوت نظامی بیرون بیاورم و هم ترا از حبس و نظمیه خلاص کرده بشهر دیگری رفته باهم با زندگانی ساده دهقانی‌اگرهم شده است‌چند صباحی‌را خوش باشیم. من عهد میکنم که

در تمام عمر با تو بوده و چون تاکنون بکسی دل نداده‌ام وعیالی هم اختیار نکرده‌ام این است که حقایق را نمی‌توانم از تو پنهان کنم

مهرانگیز در جواب میگفت: اولا سرکار وظیفهٔ دارید باید از وظیفهٔ خود کوتاهی نورزید ثانیا من از حبس و نظمیه نمیترسم من زندگانی و مقدرات خودرا به بهای احساسات عشق آمیز جوانی فدا نموده و باك ندارم که برای طول عمر در زوایای فراموشی زندگانی بسر برم و تعجب میکنم از سرکار که مرا نشناخته و دردهای مرا ندانسته و مدارجی را که من در عشق پاك خود طی کرده‌ام مطلع نبوده بتصور باطل میخواهی برای آنکه در چندروز سفر خوش باشی مرا واسطه عشق بازی قرار داده‌ای

این کلمات و این جواب دل جعفرخان را بدرد آورده و اشك های حسرتی که متوالیاً از دیدگان فرو میریخت از مهرانگیز مخفی کرده گفت: « ببخشید من با عوالم سابقه تو کاری ندارم من احساسات قلبی خودرا برای تو بیان کردم، عشقی که در دلم شعله‌ور بود برای تو پرده‌دری کردم، از طرف دیگر قول میدهم که در اظهارات خود صدیق بوده و برای ابد یار وفادار تو خواهم بود » این را گفت و دیگر منتظر جواب نشده از جای خود برخاست وبطرف دیگری رفت

باز شب دیگر که موقع استراحت کار وانیان بود شروع بیك سلسله کلمات نموده بتصور اینکه زن صاحب احساسات رقیق است و دل او را بدست خواهد آورد تجدید مطلع میکرد. آخر حوصله مهرانگیز تنك آمده و برای اینکه هم خود را از شر عشق جعفرخان نجات داده و هم او را از این فکر راحت کند خیال فرار بسرش افتاده و موقعی که در نزدیکی قم رسیده بودند منزل آخر چادر خودرا عوض کرده خودرا بدشت

و هامون زده فرار اختیار نمود . جعفر خان بمناسبت اینکه از او قهر کرده است بسراغ او نرفت وبتصور اینکه در جزو قافله است متحمل او نشدولی‌وقتي بقم‌رسید متاسفانه ازاوخبری نتوانست‌حاصل کند اول‌خیالي که کرد این بود که خودش لباس آژانی را از زن بدر آورده مانند مجنون بویرانه ها و بیابان ها برود ـ همین کار را کرد یکدست لباس دهقانی خریده و از شهر قم بطرف کاشان فرار نمود !

مهرانگیز با زحمات زیاد از بیراهه‌ها بطور ناشناس با کمال آهستکی وفرصت وارد طهران شد تازه دوسه ماه بود که منزلي در حدود گذرقلي اختیار کرده و بتنهائی زندکاني میکرد اتفاقا درآن روز در کوچه بازار ارسي دوز ها برای خرید ارسي آمده بود که پسر لامپا فروشی خود را بزمین زده برای اینکه پولي از آن زن بگیرد !

چنانکه دیدیم از دیدن ایرج بی اختیار شده روی نیمکت نشست بکلمات صاحبمنصب کشیك هیچ گوش نداد تا موقعي که اورا صاحب منصب در مقابل میز خوانده و اسم و آدرس او را پرسید اتفاقاً چون حق با مهرانگیز بود چندان صاحب منصب او را تعقیب نکرده و مرخصش نمود .

اما مناسباتي که بین حسین خان و زینت بود کماکان تقی خان برای صاحبمنصب کشیك بیان کرده و زینت هم اقرار نمود همینکه دو سیه او کامل شد فرخ بصاحبمنصب کشیك برای اینکه آبروی او حفظ شده باشد گفت : این‌زن من است برای جرم او من طلاق اورا میدهم بعد بکمیساریا میفرستم که‌اگر بتأمینات‌وعدلیه لازم‌است اعزام شود صاحبمنصب قبول کرده بطور اجتماع از کمیسارباببیرون آمدند در اول بازار مهرانگیز بروی

زمین نشسته گویا قادر راه رفتن نبود همینکه زینت او فرح و ایرج بیرون آمدند ایرج دست مهر انگیز را گرفته بطرف منزل فرح برد

در این حال که گذ رنها شروع ایرج گریه کرد فرح زاری مینمود مهرانگیز میگریست وزینت هم تو سر خود میزد ! یکی از خوشحالی، یکی از سر نوشت خود، یکی از بدبختي که باوروی آورده است و بالاخره یکی هم از خجلت و شرمساري برادر

پس از آنکه مدتي در این حال بودند وپرده از روی کارها برداشته شد فرح و ایرج تصمیم گرفتند که بمنزل پدر رفته فرح زن خود را طلاق داده و پدر را وادار نمایند که رضایت بعروسي مهر انگیز بدهد

فردای آن روز بمنزل پدر آمدند چندي نگذشت فرح زینت را طلاق داده و برای ایرج هم و سائل عقد و عروسي را فراهم آوردند

خلاصه حق بحق دار رسید : ایران بایرج رسید و ایرج در اثر این موهبت عظمی و بخصوص در اثر باز گشت از مهاجرت دو باره ایراني که میرفت بدست بیگانگان محوو نابود شود بایرانی رسید تصمیم گرفت که بر ضد دشمنان ایران از هر اقدامی که لازم است فرو گذار نکند و ماخدمات او و برادر دو کتاب (جاسوس ایران) که متعاقب تاریخ معاصر ایران ~~تا عصر~~ پهلوی است شرح خواهیم داد

کتاب خونبهای ایران



نویسنده کتاب

غلط نامه

سطر	غلط	صحیح
۳ و ۴	درخان خورانی	رضای جوزانی
۱۹	مرحوم شده درقم	مرحوم شده میگفته است درقم
۱۰	واسموسی	واسموس
٤	مهور انگیز	مهرانگیزش
۸	ارتقاع	ارتقاء
۱۲	بعداو	بغداد
۱۱	بکارد	بگمارد
۲۰	تحمت	تهمت
۱۱	آقاجانم	آه خانم
۳	متمدنه	مستعدند
۵	قسمتی	حتی
۹	حرکت کرد	حرکت کرده
۹	میاوردند	میاورند
۷	دوموقعی	در موقعی
۱۰	نمی‌توانیم	می‌توانیم
٦	سدای	صدا
۱	بیست و چهارم	بیست و پنجم
۱۱	منشارالدوله	مستشارالدوله

همای و همایون

این رمان اجتماعی بقلم نگارنده با سبك مخصوص مکالمه‌ای (متضمن
سرگذشت دو دختر که یکی فوق العاده محزون و در اثر روزگار پریشان
شهوادگی ملول و افسرده دیگری بشاش و خرم) چندی قبل در مطبعهٔ مجلس
بطبع رسیده مقدار کمی از آن باقی است که بقیمهٔ دوقران در کتابفروشی
فردین و برادر و کتابخانه های شرق وکاوه و دوایخانهٔ شریف‌فروش میرسد
جلد اول خونبهای ایران نیز بقیمهٔ سه قران درنقاط فوق فروخته میشود

☆« بعض نگارشات نگارنده که بتدریج بطبع میرسد »☆

جاسوس ایران: دو جلد ــ رمان تاریخی از زمان قرار داد تا عصر پهلوی
که درمعنی دنبالهٔ وقایعی است که در دو جلد خونبهای ایران بطبع رسیده

شاه‌بهرام : رمان تاریخی متضمن سرگذشت بهرام گور

حقوق‌جزائی: ترجمه و تألیف که شروع آن در مجلهٔ محترم پلیس شده است

هفت خوان. رمان رزمی تاریخی است

هفت خم : رمان بزمی تاریخی است

شهر شب : رمان اجتماعی راجع بزنان و تربیت نسوان و دیگر ازکی آنها
که بسبك همای و همایون تصنیف شده است

بخود میگیرد . » آری دو باره مشروطیت از دست رفته استرداد شد و در تاریخ ١٦ محرم ١٣٣٣ مجلس سوم افتتاح یافت .

زندگانی کوتاه این مجلس مواجه شد با جنگ بین‌المللی ؛ با جنگی که با تمام قوت و با تمام هیجان و اضطراب از مغرب بمشرق دامنه اش کشیده میشد این مجلس تشکیل شد برای آنکه تکلیف ایران معین شود ، برای آنکه سر نوشت قضائی این سرزمین معلوم گردد ، برای اینکه از مرکز صلاحیت داری که مجلس نام دارد پیش آمد دنیای خشمگین را با نظر صائب نگریسته تمایل مردم ، اوضاع اجتماعی عصر ، وضعیات جغرافیائي و سیاسي مملکت را در نظر آورده مقدرات سی کرور نفوس را در آتیه اعلام دارند .

مجلس تشکیل شد در تحت قیادت دو فرقهٔ (دموکرات واعتدال) که تنها مبارزاین میدان بوده ودرتمام مملکت بشهامت و رشادت معروف بودند دو فرقهٔ بود که بواسطه پیش آمدهای محیط با هم اشتراک مساعی نموده همه در تحت‌عنوان صحیح مسلکی بالمآل بلاجهة‌هوای ملی خودرا تمام نموده وحقیقة برای پیش بردن مقاصد اساسی خود مبارزه مینمودند فرق کوچك کوچك دیگر هم تحت الشعاع واقع شده ابراز حیات نمی نمودند و چندان مخالفتی هم که بضرر مملکت باشد بخرج نمیدادند.

خلاصه مجلس سوم تشکیل شد با یك انقلاب و هیاهوهائی که در مملکت و افکار مردم جریان داشت در این موقع جنگ جهان دامنه اش هر روزه وسیع تر میشد و قسمت بزرگی از خاك ایران را در آتش و خون میداشت ، روح مردم هم از حیث احساسات مذهبی وهم ازحیث احساسات دیرینه اش تمرد و انزجاری نسبت بانگلیسها [illegible]

امنیت وآرامش ایران را مختل میکردند ــ پیدا کرده و باهر صدائی
که مخالفت بااین اوضاع می کرد هم آواز میشدند . معلوم است مخالفین
این اوضاع کسانی بودند که در مرکز اروپا زندگانی کرده و باروح
سلحشوری خود دنیای آنروز را بلرزه درآورده بودند!

مردم پر وبال خودرا گشوده برای اینکه خودرا در آغوش
باز دولت آلمان و عثمانی بیندازند! برای احتراز از مخاطرات یک
دولت اجنبی بدولت اجنبی دیگری پناهنده شدند!

بالاخره اوضاع اجتماعی آنعصر بیطرفی ایران را اعلام کرد
بلافاصله در دستجات تند رو اثرات بدی کرده موجب قیام ملت
شدند ــ روح مردم راکه طبعاً منزجر بود بحرکت و اشتیاق برانگیختند
این انزجار باندازهٔ بود که همه منتظر صدای دیگری بودند همینکه
علمای شیعه مقیم عراق عرب باهمراهی و مساعدت سلطان اعلان
جهاد عمومی دادند ــ از گلوی گرفتهٔ این مردمان هم بانک بهجة
شعف و فریاد خوشحالی بیرون آمد، همه بدست وپا افتادند [illegible]
دائر مدار این انقلاب بودند آتش [illegible] [illegible] اسماعیل [illegible]
[illegible] آلمان [illegible] در [illegible] آن [illegible]
[illegible] داده [illegible] خارجه [illegible]
استقبال کرده باشد . هرچه مردم [illegible] دولت [illegible]
اعلان بیطرفی داده مردم را بسکوت وآرامش دعوت میکرد

اوضاع هرج ومرج [illegible] حکمفرما بود [illegible] اقدامات اساسی
[illegible] شروع کردند

٭٭

شبی بود مهمانی ، هیجانی در مردم دیده میشد ، معلوم

نبود این هیجان از چه ناحیـهٔ تراوش کرده است ، هرکس رفیق خود را میدید وعدهٔ ملاقات را برای فردا بحضرت معصومه(ع) میداد هرکس دست به تلفون داشت رفقـای خود را برای ملاقات در قم منتظر بود ، شبانه همه عزیمت نمودند.

فردای آنروز در طهران اضطراب فوق العادهٔ دیده می شد همه بهم میگفتند وکلا و ملیون بقم رفته اند ، پای تخت هم باصفهان تغییر پیدا خواهد کرد . همهٔ مردم اطراف گلستان را گرفته منتظر بودند اسباب مسافرت شاه هم از اندرون بیرون بیابد در این ضمن دو کالسکه درب اندرون ایستاد را کبین که از سفرای خارجه بودند بملاقات شاه رفته اورا از خیال عزیمت سفر منصرف کردند ، مردم در در اضطراب ویأس در خیابان ارک و ناصریه دورهم جرگه زده تا موقع ظهر بالاخره هرکس بطرفی رفت اوضاع مهاجرت پیش آمد ، کمیتهٔ دفاع ملی تشکیل گردید.



حالا برویم سراغ ایرج به بینیم در این کشمکش و در این اضطراب افکار برای او چه پیش آمد ؟

حکم ماموریت وعزیمت ایرج بسمت بلوك شهریار ورباط کریم صادر شد ایرج ازین قضیه هم خوشحال شد و هم غمگین پیش خود گفت حالا وقت فدا کاری است شاید بخت یاری کند و بمساعدت بخت کار ساز بدرجات عالیه نائل شوم غمگین بود برای آنکه خود را ازافق نظر محبوبه اش دور میدید ، ایرج خود را برای مسافرت آماده کرده تفنگش را پاك نموده ، دور بینی خریده ، عینك بزرگی برای محفوظ

داشتن چشم از گرد و غبار تهیه دیده خلاصه آنکه توشهٔ سفر را بهمه نوع فراهم آورد و گفت : حالا وقت فداکاری و جانبازی است قبل از آنکه در روز معین با عده ژاندار مری بمقر ماموریت عزیمت نماید کاغذی برای مهر انگیز می نویسد :

« محبوبهٔ عزیزم » شرافت و حیثیات من تقاضا میکرد همانطور که تو پشت پا بهر عالمی زده و از هرچه دست کشیدی من هم در مقابل جبران کرده شرافتمندانه و با سر بلندی تمام رفیق حیات و معاشر زندگانی تو باشم . میدانم تو اینک در خیال نکاح کسی نیستی و سه ماه و ده روز عدهٔ خود را هم بپایان رسانده ای برای من ممکن بود که بدون فکر اقدام بعملی نمایم که تنها آمال و آرزوی من همان بود ولی در مقابل مادر بزرگ و پدر و زن پدر تو چه میتوان کرد که بگویند از جوان ثروتمند و صاحب شغلی دست کشیده و بجوان بی سر و پائی دل بسته است ! البته با فکر کوتاه آنها این قسمت را همواره در نظر خواهند گرفت، هر چند برای عالم مهر و محبت و دوستی و یگانگی ثروت ، دارائی ، منصب ومقامي ندارد ولی از آنجا که ما با این مردم باید زندگانی نمائیم چندی بر خود سخت گرفته و روزگار هم دارد وسائل مفارقت ما را فراهم میکند اینك برای سفر کوتاهی ماموریت دارم امید وارم پس از این مسافرت آنطور که مدتها است در فکر و دماغ خود این خیال مقدس را پرورانده ایم بانجام برسانیم ... از این مسافرت ناگهانی و چگونگی آن ترا مطلع خواهم کرد امید وارم سلامت و خوش وخرم باشی '' و با روح سرشار تري بعد از این با هم درد دل کنیم کاغذ خود را بالرزش قلب

و ارتعاش دست همین جا خاتمه داده ترا میپرستم « فدای تو ایرج »

ایرج با هفت نفر از همراهان خود که برای پست رباط کریم معین شده بودندحرکت کرد.

در این موقع پدر نسبت باو وفاداری کرده اسب سفیدی را که سابقاً سوار میشد باو بخشید ایرج کاغذ های محبوبه اش را درجیب گذارده برای اینکه چیزی از محبوبهٔ خود بیادگار نداشت جزخطوط خوش نقش ونکار او و بهمان کاغذ ها دلخوش بود در هر جا که استراحت میکرد و رفقای اوبسمتی برای گردش درکنار سبزه وآب میرفتند تنها خوشی و تفریح او این بود که در تنهائی کاغذ های مهر انگیزرا از بغل بیرون آورده مطالعه کند و واقعا هم روحش شاد میشد و خستگی مسافرت از او دست می شست . همینطور آهسته آهسته طی مسافت نمودند تا بقوای ژاندار مری که در آنحدود پست داشت رسیدند ایرج هفت نفر ژاندارم خود را بصاحبمنصب و فرمانده آن قسمت معرفی کرده و رایرت عملیات خود را داد، فرمانده محل و پست او را معین کرده مشغول ایفای وظائف گردید.

این جا رباط کریم یکی‌ازدهات شهریاراست ومعروفیت آن بواسطه انگور خوبی است که بعمل میآیدواقعهٔ دراین نقطه رخ دادکه برموقعیت و اهمیت آن محل افزود . اردوی ژاندارمری مرکب از سیصد چهار صد نفر پیاده‌و سواره بود که دراین محل رحل اقامت افکنده مهمات این عده عبارت از مقداری فشنك و تفنك بدون سر نیزه و بدون توپ و قورخانه است . ایرج وقتی بافراد ژاندارم رسید از ملاقات آنها حظ میبرد زیرا همه در تحت یك دیسیپلین و نظام مرتبی حفظ

و حراست آن محل را در عهده داشتند و بوظائف سربازی خود قیام میورزیدند، گاه گاهی سوار های مجاهد میدید در حرکت و رفت و آمد بودند ایرج نمیدانست این عده مجاهد و اشخاص داو طلب در این صفحات چه میکنند اگر ژاندارم برای حفظ امنیت است این قوای چریك و این عده مردم مختلف العقیده وجور بجور چرا دور هم جمع شده اند سرکردگان آنها را میدید بدون مشخصات و ممیزات صاحبمنصبی که در بین جماعات رفت و آمد میکردند گاه گاهی می شنید یکدسته را میگفتند دسته علی خان سیاه کوهی، دستهٔ امیر حشمت ولی نمی فهمید مطلب از چه قرار است و این رفت و آمد ها و اسب دوانی ها برای چیست و اینها چه میخواهند؟ در تحت فرمان چه فرمانده هستند؟

بالاخره واقعهٔ پیش آمد که مطلب برای او روشن شد و آن جنگ رباط کریم است:

جنگ رباط کریم

صبح بلندی بود که هیجده نفر سالدات روس به سمت چنداول و چنداولی از کرج باش آمده در سمن راه از مردم سؤال میکنند راه رباط کریم کجاست. در قاسم آباد از اسب های خود پیاده شده و در کپری چای میخورند و راحت میکنند بعد اسبها را در آن که محل مالیه است میبرند ولی داخل قلعه مادران نمی شوند در پشت قلعه امامزادهٔ است در پشت آن امامزاده ثانیا از اسب ها پیاده شده مشغول غذا خوردن میشوند از رباط کریم عده ژاندارم برای تحقیقات اعزام میشود در همین جا با هم تصادف می کنند و شروع بجنگ

میشود ژاندارمها آنها را تعقیب نموده ولی روسها تیری خالی نمی کنند سه چهار نفر از آنها را کشتند و کشته های خود را برداشته فرار کردند چیزی نگذشت که صدای توپ بلند شد فرمان خط زنجیر برای ژاندارمها صادر شد. پستهای ژاندارم رباط کریم و اطراف با مجاهدین جمع آوری و شروع بصف آرائی نمودند ولی تنها دلگرمی آنها بژاندارمهائی بود که درحسن آباد متوقف بوده ودارای توپ و مهمات بودند و قاعدةً بایستی بیکدیگر متصل شوند.

طرز جنگ کردن روسها جنك توپخانه بود یعنی یك ربع توپ میانداختند بعد آهسته بی سر وصدا میشدند وشروع بحمله مینمودند

ژاندارمها در اطراف تپه ها سرگردان و کوه سیاه را سنگر خود کرده بودند روسها از سمت کرج بطرف (ده حسن) حمله میآورند.

همینکه برق تفنگها و سر نیزه ها و شوشکه ها و آتشبار توپهــا از نزدیك نمودار شد سواران مجاهدین که مطیع هیچ دیسیپلین و قانونی نبودند در اطراف پرا کنده شدند ولی بیچاره ژاندارمها با روح اطاعت و فرمان بر داری شروع بمقاومت کرده تا آخرین خون خود را نثار مینمایند. قشون روس با توپهای مسلسل، قلعه کوبی شصت تیر، بخط زنجیر حمله میآورند. گردو غبار جنك هوا را تیره و تار کرد وقت است که دلاوران ایرانی بدون اسلحه در میدان کارزار رشادتها بخرج دهند اگر زور آزمائی و قوت بازو درکار آنها دخالت داشت این عدهٔ سیصد چهار صد نفر ممکن بود که با سه چهار هزار نفر برابری و مقاومت کنند ولی بدبختانه چیزی که آنها بدان پشت گرم بودند

اسلحهٔ کافی و قورخانه و مهمات و کثرت افراد بود . در صورتیکه افراد ژاندارم معلوم نبود که بچه عشق و سودا و بچه پشت گرمی برای مبارزه حاضر شده بودند ! بلی در همین موقع بود که رفقای شهری و هموطنان آنها باستراحت درخیابانها گردش میکردند در صورتیکه آنها در خاك و خون غلطان و جویای عزت و وطن پرستی بودند ، خط زنجیر روسها که تقریبا یك فرسخ در یك فرسخ بود شروع بآتش بازی نمود صدای توپ آنها صدای تفنك ژاندارمها را خفه میکرد ژاندارمها در بالای دو سه تپهٔ که سنگر خود قرار داده بودند بجنك و نبرد مشغول میشوند گاه گاهی صدای تفنگی در میان صدا های مخوف توپ های مسلسل و تفنگهای روسها شنیده میشد . قشون روس نزدیك تر شد ـ فرمان حمله صادر گردید بپای تپه ها رسیدند ژاندارم در فوق تپه ها در زیر پای خود سوار و قشون مهاجم را میدیدند که سیل وار در خروش هستند ولی چون باطراف خود ملاحظه میکردند بیش از چند تن نمی یافتند .

به بینیم ایرج در این میدان کارزار چه میکند ایرج که جنك ندیده و کارزار ومیدان مبارزه تماشا نکرده ، وجنك و منازعه نیاموخته است چه خواهد کرد ، آیا جنك وخونریزی فرصت فکر برای محبوبه اش مهر انگیز میدهد ؟ خاك و غبار خونخواهی پرده سیاه و تیرهٔ در مقابل دیدگان او افکنده فقط درفکر انتقام است بر روی اسب خود سوار و افراد را لاینقطع تهییج میکند و گاه گاهی که تهاجم آنها را نزدیکتر می بیند بیك عباراتی که خودش نمیدانست از کجا آموخته است ژاندارم را بجنك و دفاع تحریص می کرد شیپور جنك با صدای مهیب خود

گوش گردون را کرمیکرد ولی بصدای رسای ایرج نمیرسید . این جوان اصیل زاده ایراني چقدر افراد را بفداکاري تهییج میکرد ؛ خون در غلیان ، هوا تیره و تار ، طبیعت مستعد خونخواری ، ولی لوازم نایاب ، توپ و تفنك وشمشیر وسر نیزه نادر ، افراد فریاد میزنند فشنك نداریم توپ نداریم ، با چه بجنگیم ، بیائید ، فرارکنیم ایرج صدا میزد با قنداقه تفنك با مشت . . . این تهییجات و این بشور بر انگیختن ها تمام نمیشد ولی آلات دفاعی تمام شد صدای توپی اسب ایرج را بهیجان آورده میخواست فـرار کـند ولی گلولهٔ بعـد اسب او را بزمین زد و در خاك و خون غلطان گردید افراد یکا یك شروع بفرار نمودند بیچاره پیاده ها نمیدانستند چه کنند قوهٔ فرار درخود ندیده وچون از اطراف محاصره شدند همانطور درجای خودسرد نشسته منتظر آخرین لمحهٔ حیات بودند سرنیزه وشمشیرهم درکار نبود که باآنها دفاع کنند قشون مهاجم ازپائین تابالای تپه هارا توپ بستند کلیه سنگرها را خراب ویکمرتبه شروع بحمله نمودند آغاز جنك تن به تن شد دسته دسته با شوشکه حمله کرده افراد ژاندارم بیچاره در زیر بار شمشیر ها تاب مقاومت نیاورده و با آنکه با ته قنداقه تفنك مي جنگیدند ثمرهٔ نداشت تمام ژاندارمهای پیاده ازدم تیغ آبدارآنها گذشته هرجسم پاره پاره چندین مرتبه دستخوش شوشکه‌ها میشد .

نوبت به تعقیب فراریها رسید هرچه توانستند و بدست آوردند دریغ نکردند بالاخره چون ازکار زار خسته شده بودند شیپور اتمام جنك کشیده شد همکی فریاد هو را هو را بلند نمودند کسی نبود که

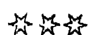
برای فتح و نصرت آنها تبریك بگوید همه جا جسم بی جان، پاره پاره های بدن از هر گوشه کنار دیده میشد . روسها از میدان کار زار با فتح و ظفر مراجعت کردند.

روز قریب باتمام است اشعهٔ زرّین آفتاب هنوز در فوق افق خود نمائی میکند گویا میخواهد از وجود و کالبدبی جان ژاندارمهای بی صاحب و بانی دست نکشد! گویا امروز برای دلجوئی و نوازش آنهاست که چنین لباس خونین بسر کرده، این پرتو آفتاب است که سیلابهای خون که در پستی ها و گودی‌ها جریان داشت نوازش داده تجلی مخصوصی بآنها میدهد آری گردون، آسمان نوازش‌دهنده، و زمین مهدآسایش آنهاست بحساب ظلمت شب دنیارا درلباس ماتم پوشاند گویا امشب تمام دست پروردکان طبیعت در ماتم اند، صدای حزین مرغ حق شروع بنوحه سرائی میکند امشب گویا برای افراد وطن پرست عزا داری اقامه کرده است . . .

فردا افراد آن ده، دهاتی های بی گناه که تمام از ترس و وحشت در گوشهٔ خزیده و قدرت نفس کشیدن نداشتند از خانه ها بیرون آمده بتماشای میدان جنگ شتافتند چه در مقابل دیدند، چه وحشتی آنهارا فرا گرفت ؟ برای اجرای مراسم مذهبی، دفن و کفن شهدائی که پاك و معصوم از دنیا رفته اند آیا ممکن میشد بدنها، سرها، دست ها، پا ها هرکدام را با صاحب حقیقی آن در یك جای معین دفن کنند؟ نه، ناچار قطعات متلاشی شده بدن‌ها را با آه و ناله جمع آوری نموده در کودال ها چال نمودند .

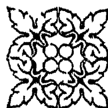
آکر کسی درروی خاك قبر آنها میتوانست چیزی بنویسد واین فکر برای او پیدا میشد این جمله را بیادکار جنکهای «ترموپیل» می نوشت :

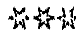
«این جاست مقبره سیصد نفر ژاندارم که بنام ایرانیت و وطن پرستی خون پاك خود را فدای وطن و .... نمودند!»



آیا ایرج هم در آغوش جوانان دیکر کشته شد؟

نه، ایرج باآنکه حاضر بود جان خود را در آغوش برادران و همقطاران خود فدا کند و با آنکه برای جانبازی و فدا کاری آمده، ترقی وتعالی را طالب است - معهذا درآنموقع که ایستاده، مبهوت، ناظرمناظرخون افشان بود، اسبش کشته شده، اسلحهٔ برای دفاع نداشته، همقطاران او یکایك طعمه شمشیر و سر نیزه و شوشکه میشدند و خداوند گویا اورا برای امتحان یا انتقام میخواست زنده نگاهدارد - در آنموقعی که افراد سوار راهی برای فرار خود سراغ کرده وفرار میکردند خود را به پشت سب صاحبمنصبی رسانده و دو پشته بالاجبار فرار میکنند





فصل هشتم

« دو چیز است که در ایران باکمال
« متانت وشئون گرمی درتحت اصول
« معینی صورت میگیرد ، یکی عزاداری
« است یکی اعیاد بزرگ چه ملی
« چه مذهبی . . . »

دوماه عزا

(*)

« اساس ملت وسیاست مذهبی

واقعهٔ فوق که روح ایرانی را داغدار و سرتاسر مملکت را بانقلاب و اضطراب بر انگیخت همه را متأثر و محزون کرده هرکس برفیق خود میرسید بی اختیار از این موضوع بحث میکرد .
سیصد نفر ژاندارم که با خون دل تربیت شده (و برای تربیت آنها از استکس و یالمارس و شوسر که تشکیل دهندگان این اساس بوده‌اند باید متشکر بود) همه جان بجان آفرین تسلیم کردند

این واقعه در ماهی اتفاق افتاد که مردم برای مذهب هم عزادار بودند یعنی در صفر ۱۳۳٤ اینک داغداران داغدارتر و عزاداری کامل تر .

دوماه عزیز و شریف (محرم و صفر) دو ماه از سال که در ایران فقط برای عزاداری تخصیص داده شده و در این دو ماه اکثر مردم ایران خودرا مشغول سوگواری مینمایند

میتوان گفت اساس قومیت و ملیت و استحکام ارکان اجتماعی ایران در این دو ماه نهاده میشود دو ماهی است که برای چندین سال اصول سیاست مذهبي جمع مردم ایران را که در مدت سال از هم پراکنده و بعلل اجتماعی نبودن ، هم خو وهم خیال نبودن ، یك مرام و کمال مطلوب معینی نداشتن ، زبان‌های مختلف حکمفرما بودن دوباره بدور هم گرد آمده و سرتاسر ایران اول بعنوان عزا داری ولی در معنی بعنوان و آرزوی استحکام پایه‌ملیت ایران و برجا ماندن قسمت‌های این سرزمین که در جوار دولتهای قوی پنجه واقع شده ، دو ماه را جان بازی میکنند !

ما از نقطه نظر اهمیت این اصول عزا داری در ایران که بالفعل بعلل چند موجب سعادت جامعه است در این خصوص قدری صحبت میکنیم و روحیات مردم را با بدش آمد اوضاع جنك رباط کریم و جنگهای کوچك کوچك دیگر که در مغرب ایران دامنه اش امتداد پیدا کرد تشریح میکنیم :

یکنفر اروپائی یا امریکائی نمیدانم وقتی تعریف از ایران میکند میگوید :

« دوچیز است که در ایران باکمال متانت و خون گرمي در تحت اصول معینی صورت میگیرد :

یکی عزا داری است ، یکی اعیاد بزرك چه ملی چه مذهبي »

میان مردمانی که از همه چیز ایران نفرت داشته و هوای ایران را هم مسموم میدانند حق دارند که این قسمت اجتماع را انتقاد کنند چون بعلل حقیقی آن پی نبرده و از دهانهاي آلوده

کلماتی طوطی وار آموخته اند در هرچیز عزا داری - از هر قسمت این امور یك جور نکته گیری میکنند و علل و اسبابی هم بخیال خود برای آنها قائل شده و نقل صحبت خود قرار میدهند.

صرف نظر از دوره منفی باقی و منفی بافان که از همه چیز انتقاد میکنند و از هر سیاستی مذمت می نمایند، از هر چیز عیب جوئی میکنند و میخواهند یکباره ایران فرنگستان شود بدون اینکه اول خودشان را اصلاح کنند و وسائل اصلاح دیگران را هم فراهم آورند یا در صدد علاج و یا درمان باشند! بلی اظهار درد را همه کس میداند هرکس صاحب حسی باشد هرجزئی ناملایمی را میتواند در تحت لفافه های اجتماعی بباد انتقاد و نکته سنجی گرفته خود را حامی قلمداد کرده ودر جامعه مقام بلندی را احراز نماید ولی در تهیه وسائل علاج درد که میرسد این طبیبان اجتماعی ابله می شوند آری ما از این قسم طبیبان اجتماعی ومنفی بافان صرف نظر کرده و کسانیکه سیاست مثبت را تعقیب می کنند وگاهگاهی هم زبان انتقاد بامور مذهب و بخصوص تعزیه داری ایران دراز میکنند کار داریم و در اینجا طرف صحبت ما هستند تا صحبت از تعزیه داری میشود مردم صفویه را پیش میکشند و تجزیهٔ که آنها در امور مذهب داده‌اند بعضی ها بد میگویند بعضی ها خوب، درصورتیکه در همان مواقع خلافت و زندگانی خلفای راشدین وخلفای دیگر همین تجزیه وجود داشت و هرزمان شدت وضعف پیدا میکرد منتهاصفویه برای استحکام اساس حیات ایران و جمع آوری ایران متلاشی در تحت لوای شیعه

و سنی آمال ملی و کمال مطلوب خود را پیروی کردند و در حقیقت ایران کنونی از وجود آنها زنده است .

ما کاری بمراسم مختلفه که مردم بعزا داری مشغول هستند نداریم : هر قسمت از ایران نظر باختلاف افکار ، زبان ، خیالات یك قسم مراسم عزا داری خود را معمول میدارند حتی دستجات محلات آنجا که جمعیت داش منشی زیادتر است بیشتر نزدیك بمشتی گری و اصول جوانمردی است تا قسمت بازاری و غیره .

بلی ما کار بمراسم نداریم و کارهم نداریم ببینیم اشخاصی که دائر مدار این اصول هستند کیها هستند و چه اصولی را در تحت لوای مذهب پیروی نموده و چه اقداماتی بنام مذهب انجام میدهند!

اصول مذهب و سیاست مذهبی غیر از مجریان و پیشوایان مذهب است ممکن است کسانی باشند که برای حفظ مقام خود صرف نظر ازهیچ اقدام نکنند و بگویند هرچه میخواهند و بکنند هرچه میتوانند .

ما طرفدار این اصول هستیم ودر اینجا علت این طرفداری را بیان میکنیم .

دولت درتحت چهار عنوان تشکیل میبابد یعنی وقتی اینچهار شرط جمع شد دولتی تشکیل است :

۱ ــ اجتماع نوع بشر ۲ ــ اقامت آنها در اراضي معینه ۳ ــ مطیع بودن بحکومتی ٤ ــ مستقل و حکمران بودن آنحکومت ، ولی برای اینکه این تشکیلات پایدار بماند یك رابطه معنوی لازم است وآن یاسیاست و جهانداری است ، یا هم زبان بودن است ، یایك

کمال مطلوب داشتن است یااشتراك منافع ویك خونی است و بالاخره یا مذهب و دینداری است حالا به بینیم این رابطهٔ معنوی که باعث اشتراك منافع افراد ملت ایران شده است چیست ؟

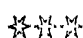
سیاست و حکمرانی ملت است ، هم زبانی و هم خونی است ، کمال مطلوب واقعی است یا قومیت و ملیت یا بالاخره مذهب و دینداری است ؟ هرکس بجبههٔ دولت ایران بنگرد می بیند بالفعل در ایران هیچ نیست جز مذهب . همین مذهب اساس تشکیل دهنده کنونی ملت ایران و پایداری و باعث نگهبانی آن است !

بعد از جنگهای مهمی که در این دنیا رخ داده است دولی ایجاد شده اند که در تحت لوای ملیّت و قومیّت و هم زبانی و غیره مستقل و آزاد شده اند چنانکه بعد از جنگهای بین‌المللی دول لهستان چك اسلواکی و غیره بنام (حق‌حکمرانی ملل) تأسیس ودول مقتدر ذی‌نفع هم استقلال آنها را تقویت کرده اند .

ایران مملکتی است تقریبا غیر متجانس . اخلاق ، زبان ، عادات و همه چیز آن متفاوت است تنها چیزی که آنهارا باهم موافق نموده و در تحت اقتدار یك دولت حاضر شده اند جان بازی کنند همان مذهب شیعه است که تنها اصول ملت آن همین جرادادی است .

با اغتشاشات و انقلاباتی که در زمانی است در این مملکت ایجاد شده البته آذربایجانی میخواهد متصل بدولت دیگری شود ، کردستانی بکردستان عثمانی متوسل گردد ، یا خود عثمانیها تبلیغاتی می کنند . همنطور خوزستانی وبلوچستاني فقط چیزی که آنهارا پایدار کرده‌اند و با این سختی و پریشانی و ناامني که دراین مملکت (در

این موقع که تاریخ آنرا تشریح میکنم) حکمفرما است مطیع کرده فقط مذهب است که دور هم گرد آورده و حاضر شده اند دولتی را تشکیل داده و مستقل و آزاد باقی بمانند



تا اصفهان

این قسمت را بعنوان جمله معترضه بیان کرده اینك سراغ ایرج میرویم :

تفرقهٔ که روسها بین دوپست ژاندارم افکندند قسمت دیگری که در حسن آباد و دارای توپ و مهمات بود نتوانست خود را به پست رباط کریم برساند ، خبر شکست رباط کریم کمر آنها را شکست .

همانطور که گفتیم ایرج با آنکه حاضر شده بود جان خودرا فدا کند وازآن سرزمین زنده بیرون نرود و با آنکه اسبش کشته شده و خیال فرار ابداً نمیکرد صاحبمنصبی دست اورا گرفت و بر پشت اسب خود سوار کرد عدهٔ فراریان به هفتاد هشتاد نفر بالغ میشد هر جا که رسیدند بزور و قوت از مردم بدبخت مطالبه اسب و لوازم مسافرت کرده و مردم بیچاره از ترس جان هرچه داشتند میدادند . یکعده از فراریان بدین ترتیب جان خودرا بسلامت در بردند عدهٔ هم که خود را بچاه ها وقنات ها افکنده بودندلباس نظامی را از تن بدر آورده خود را مفقودالاثر کردند.

ما بدنبال کسانی میرویم که برای تلافی این شکست ، در صدد چاره جوئی بوده و راهي را تعقیب میکنند که بتوانند مقاصد خود را انجام دهند ، زمستان ، فرار ، شکست ، گرسنگی ، ترس از خطر باسم یاغی بودن ، بیچاره هارا آواره بیابانها نمود درصورتیکه خودشان نمیدانستند

چه میکنند و کجا میروند ؟

اردوی شکست خوردهٔ بی پشت و پناه از جاده های بیراهه ورامین گذشته بشهر قم نزدیك میشوند . از این جهة خیلی خوشحال شدند که نزودی بقم رسیده بقوای ملی ملحق و از آنها استمداد خواهند خواست .

شهر قم شهر زیبائی است و از حیث قدیمی بودن با تمام شهر های عتیق ایران برابری میکنند و بعضی را عقیده بر این است که این شهر همان کوریانای قدیم است ، قم در ایالت عراق عجم (پارت) در سرحد مدی واقع شده و دارای بقعهٔ مقدسی است که از مرمر و پشم ساخته شده و با اوراق طلا مطلا کشته است . دو نفر از سلاطین صفوی نیز در جوار آن بقعه مدفون هستند و سنك قبر آنها با شمش های طلا زینت شده و متعمدا این فلز نفیس را در آنجا زیاد استعمال کرده اند . میگویند شهر قم و کاشان از طرف باری تعالی برای مؤمنین که معاندین قرون اولیه اسلام بی رحمانه آنهارا تعقیب میکرده اند ملجأ و مأمن معین شده و ائمه برای رستن از زجر و خصومت کفار بدانجا پناهنده شده اند و اکنون بعضی در آنجا مدفونند و بدین سبب این دو مکان را مقدس دانسته و بنام دارالموالدین و دارالمؤمنین میخوانند ! »

آری ژاندارمهای بیچاره که از ترس تعاقب روسها و خجالت شکست بدار المومنین پناهنده شدند ، عزم داشتند که تا آخرین قطرهٔ خون خودرا نثار این آب و خاك نمایند ؛ ولی همه بهمین تصمیم باقی نماندند ، خیلی ها در وسط راه ماندند اما آنهائیکه در قم استراحت نموده دوباره عزم سفر آغاز کردند راد مردانی بودند که

ایرج هم در بین آنها مهیج ومشوق با حرارتی بود .

ایرج و همراهالش از قم خارج شده با کوهستان و صحرا و طوفان و باد رفیق شدند . شب این مسافت را طی کردند صبح در سمت چپ دیوار ها وگنبذ های کاشان را دیدند همانجائی که مرکز و مأمن نائب حسین کاشی و شش نفر از اولادش بوده است . همان قهرمان دزد وغارتگری که درکوههای اطراف زندگانی کرده وهمواره مترصد عبور کاروان و چپاول دارائی آنها است . نائب حسین در سن هفتاد سالگی در انقلاب مشروطیت موقع خلع محمد علی میرزا علم طغیان را برافراشت ودر کوهها یاغی ومتواری گردید هرچه اشخاص مسلح درراه اصفهان پیدا میشده و ازخود تفنگی داشتند بدو پیوستند بالاخره با این اوضاع و احوال با حکومت آزادیخواه کاشان قرار دادی بست که اوضاع قدیمه را فراموش نموده بآزادی بشهر داخل شود ؛ نائب حسین با شش نفر اولادش و تفنك کارابین روی شانه ها با ابهت و عظمت بشهر ورود کردند . شش ماه گذشت دولت قصد کرد این خار راه را از زمین بر کند سی نفرمجاهد قفقازی مأمور این امر شدند و مخفیانه خود را بدروازه کاشان رساندند مجاهدین عوض اینکه اورا دستگیر کنند شهر کاشان را آتش زده و شروع بجنك و قتال نمودند ولی وقتی باطراف خانه نائب حسین رسیدند او و اولادش آنهارا احاطه کرده چهار نفر را کشته و بنج نفر را هم مجروح نموده و بواسطه آزاد بودن دروازه ها راه فرار بیش کشیده در کوههای اطراف بناهنده شدند

این بود شمهٔ از زیرکیهای نائب حسین کاشی در صورتیکه

معروف است کاشی ها مردم ترسوئی هستند و با این حال اینکه
در مثل است وقتی فوجی از کاشان گرفته و در موقع عبور از صحرا
برای اینکه نترسند فوج دیگری را بهمراهی آنها روانه داشتند معذالك
جرأت و جسارت این را پیدا کردند که مدتها زندگانی اجتماعی ،
تجارت ، زراعت یك قسمت مهم ایران را زیر و رو کنند . از این
مأمن دزدان قشون شکست خوردهٔ ما گذشته به تپه (ترك) یا تپه دزدان
که پناهگاه دزدان بختیاری است رسیدند. بختیاریها که در مشروطه
ایران خدمات شایانی کردند و صمصام السلطنه که در موقع حمله
سالار الدوله ، ارشدالدوله و ترکمانان با نبودن وسائل و سختی اوضاع
طهران باستعانت ثروت شخصی سه چهار هزار بختیاری از اصفهان
خواست و طهران بلکه ایران را نجات داد ، بختیاری که مانند
سردار اسعد پرورانده که در راه معارف ایران خدمات شایانی نموده است
با این حال جای بسی تأسف است این جارا مأمن دزدان بختیاری بگویند و
همواره برای لخت کردن کاروان و کاروانیان دراین صفحات زندگانی کنند
ولی با وجود این افراد ژاندارم نه از نائب حسین صدمهٔ دیده و نه
از بختیاریها ، از مدخل جاکه اصفهان ، مورچه خوار گذشته وارد
اصفهان شدند.



- فصل نهم -

« فرخ درمقابل اینکه اسواست مهر انگیز را بدام بیاورد ورب هم نظر باینکه از مهر انگیز کدورت پیدا کرد هردو برای ، رسوائی و آزار او دامها »
اوکندند . . . . »

☆

فرخ و زینت

چطور شد فرخ بازینت آشنائی پیدا کرد و چگونه میخواستند انتقام بکشند ؟ وقتی که زینت با آن عوالم و مقدماتی که مخبرم ، زهرا خانم برای او فراهم آوردند و میان همسایه ها و مردم سر شناس رسوا شد ومادرش را هم از آنجا بیرون کردند بیچاره مادرش آمد در خیابان ارك کوچه ترکمها اطاقی کرایه کرد بطوریکه زینت هم مطلع نشد و ندانست مادرش کجا رفته است ، مادر بکلی ترك اورا کرد ، چندی در خیابانها با مردم مختلف بر گذار میکرد وغالبا دیده میشد عصر ها در خیابان لاله زار و توپخانه بگردش و رفت و آمد مشغول است خودش تکلیف خود را نمیدانست اتفاقا با دختری موسوم به مکرّم آشنائی پیدا کرد مکرم هم نمیدانست چه عوالمی بین او و اشخاص بیگانه میگذرد ، دختری بود پاك سرشت که برای زندگانی روز مرهٔ خود بجوراب بافي میرفت ، وسیلهٔ آشنائی او بازینت در سرخرید منجوق شد و مکرم بدام رفاقت او گرفتار آمد زینت

مرکز مکرم را بدست آورده و عصرها برای تفریح اورا از کار باز میداشت ، وسیلهٔ طفره از کار هم برای او فراهم بود : دختری دیگر موسوم باشرف در جوراب بافی بود که کار های اورا میکرد زینت خود را شاگرد مدرسه معرفی و بخانواده محترمی منتسب مینمود و مکرم هم بنظر احترام باو مینگریست آخرالامر رفاقت مکرم و زینت سر برسوائی زد و تفصیل از این قرار است :

مدتها بود زینت با دو نفر جوان موسوم به آقا رضا و آقا جواد آشنائی و رفاقت پیدا کرده بود . این دو نفر جوان بالاشراکت خانهٔ در کوچه صدر اعظم با اثاثیه و لوازم و مبلغ ماهی سی تومان اجاره کرده بودند ، زینت برای آنکه رفیق داشته باشد که با هم در آن خانه رفت و آمد کنند عقل مکرم را میدزدد و اورا همراه خود بمنزل مزبور میبرد . بکمرتبه مکرم مفقودالاثر میشود هرچه اقوام ودوستان او تجسس میکنند پیدا نمیشود مدت سی و پنج روز مکرم با زینت در آنخانه میماند ، آقا رضا و آقا جواد در فکر این بودند که آنهارا از خود دور کنند چون دیگر سیر شده بودند هرچه کردند نتوانستند زیرا مکرم گفته بود هر جا [illegible] با شما خواهم بود . اتفاقا روزی عمه مکرم که از آنکوچه میگذشت صدای مکرم را میشنود درست گوش میدهد چون مطمئن میشود که اشتباه نکرده در میزند ، در را باز میکنند ، چون دختر برادر خود را می بیند همانجا روی سکو نشسته و بنای داد و فریاد میگذارد از قضا هر دو پسر ها خواب بودند دختر ها پسر ها را از خواب بیدار میکنند آقا رضا و آقا جواد لباس خود را پوشیده توی دالان در یک مکان

تاریکی مخفی میشوند همینکه مردم میآیند به بینند چه خبر است آقا رضا وآقا جواد هم خود را با مردم متفرقه مخلوط کرده میپرسند چه خبراست ؟ چه خبر است ؟ تااینکه آژان پست میرسد و هر دو دختر را میبرد بکمیساریا ازآنجا بتأمینات ، یك ماه از آنها استنطاق می کنند بالاخره بروز نمیدهند ومیگویند دو نفر لباس‌مشکی ما را گول زده اند .
نایب کمیساریا که‌این قضیه در حدود اواتفاق افتاده بود تقاضا میکند که زینت ومکرم را بمنزل او بفرستند ویکنفر مفتش دراختیار او بگذارند زینت و مکرم را بمنزل خود برده و بمفتش سفارش میکند که اطراف خانه او را یکی دو شب کشیك بدهد . آقا رضا و آقا جواد هم که همیشه دنبال آنها بودند و بهر وسیله میشد اطلاعات از آنها بدست میآوردند ، ملتفت میشوند که زینت و مکرم را در این منزل برده اند در این ضمن که در آنکوچه گذر میکردند با هم صحبت می کنند که این خانه خانه کیست و این جا کجاست ، کلفت همان خانه که از منزل بیرون آمده بود از صحبت آنها مطلع شده و قضیه را اطلاع میدهد فوراً نایب حکم میکند هر دو را بگیرند ، آنها را بکمیساریا میبرند و استنطاق می کنند و اسامی آنها را در اول استنطاق که میپرسند یکی میگوید آقا رضا دیگری آقا جواد ، نایب کمیسار با فورا نزد دختر ها آمده با تشر و تشدد میگوید ، باز نمی گوئید کی شما را گول زده است ؟

باز همان جواب سابق را میدهند ، نایب میگوید بگویم کی بودند (آقارضا وآقا جواد) رنك ازچهره زینت و مکرم میپرد و اظهار میکنند

بلی همین ها بودند وما آنهارا دوست میداریم ولی مارا صیغه کردند؛ قضیه بدینطریق مکشوف میشود ولی صورت دیگری بخود میگیرد؛ آقا رضا وآقا جواد که تهیه خودشان را قبلا دیده و صیغه نامهٔ درست کرده بودند پس از یکی دو جلسه استنطاق آنها را آزاد میکنند آقا رضا و آقا جواد مدتی ازآنها نگاهداری میکنند بالاخره طلاقشان را داده؛ اقوام مکرم چون از قضایای زندگانی او مطلع میشوند دیگر متحمل او نشده چنانکه پس از خلاص شدن و آزاد شدن دیگر بهیچوجه سراغ او نیامدند زینت ومکرم خواهروار دست بدست هم داده از آنوقت بعد باهم زندگانی و روزگار میگذرانند

***

زینت بعد از آنکه از آن بند رهید یکی دو مرتبه بدیدن مهرانگیز آمده خودرا خیلی شوخ و شنگ جلوه میدهد ولی مهرانگیز از معاشرت با او اکراه داشته و بالاخره روزی بار فحش [illegible] داده ومیگوید. از این ببعد بهیچوجه حق نداری در این منزل پا بگذاری اگر آمدی قلم های ترا می شکنم؛ زینت او هم فحش [illegible] از آنجا [illegible] بود و [illegible] دراطراف آشنایان [illegible] و مهرانگیز کار بدعوا و مرافعه و فحش [illegible] مشاجرات آنها [illegible] گوش داده و [illegible] بیرون میآید و [illegible] که در این شهر [illegible] فرح [illegible]

خواهد دامی برای او بگسترد، دوسه کوچه عقب اورا گرفت همینکه از عصبانی بودن بیرون آمد فرّخ جسارت کرده صدا زد، زینت خانم عرض داشتم . . . زینت جوانی را دید ناشناس که با قیافهٔ محجوبی باو توجه دارد با تعجب درجواب گفت چه فرمایشی دارید ؟ فرخ اظهار کرد باین اختصار ممکن نیست تمام عرایض خود را عرض کنم ولی همینقدر می توانم شرکت خود را در تهیهٔ مقدمات کاری که سرکار در صدد آن هستید ابراز دارم .

ــ نفهمیدم مقصود تان چیست ؟ ــ مقصودم اینست که من در تمام مدتی که شما در منزل مهر انگیز با او گفتگو داشتید حاضر بودم و منهم مدتها است در صدد تلافی عملیاتی هستم که همین زن مرتکب شده است !

ــ . پس لازم است در یك محلی با هم قراری بگذاریم . فرخ قبول کرد و با زینت پس از یکی دو جلسه ملاقات قرار گستردن دامی را را نهادند و با هم قول دادند که تا آخر ایستادگی کنند . . . .

از فردای آنروز که تصمیم آنها مسجل شد پیر زنی با هیئت ژولیده و با گردن کج درب منزل مهر انگیز رحل اقامت افکند . قد و بالا و هیکل مهر انگیز را باو نشان داده و بخاطر سپرد زینت و فرخ با هم حاضر شدند مخارج زندگانی او را بدهند که او خدمت خود را انجام دهد !

هر وقت مهر انگیز از آنخانه بیرون میآمد پیر زنی را میدید که در آستانه خانهٔ آنها گردن را کج نموده و همینکه چشمش به قد و بالای مهرانگیز میافتاد آههای سوزان سوزان از جگر سوخته خود بر

میکشید و عقب او راه میافتاد. در اوایل امر یکی دو قدم بیشتر بر نمیداشت و وا نمود میکرد که در زانوان او توانائی حرکت نیست روز های ابتدائی خدمت خود را بهمین قسم بر گذار میکرد از آه و افسوس گذر کرده بگریه و ناله رسید، هر وقت مهر انگیز را میدید شروع میکرد بهای های گریستن، آه و ناله کردن، سینه کوفتن و عقب او راه میافتاد..

روزی مهر انگیز بمهمانی میرفت پیر زن باز عقب او راگرفت وقتی داخل خانه شد بنوکر آن خانه سفارش کرد اگر زني درب حیاط ایستاده است او را با فحش و کتك از آنجا دور کنند. نوکر همین طور امر خانم را اجرا کرد پیر زن قدری از آن کوچه دور شد همینکه مهر انگیز از میهمانی مراجعت کرد باز پیر زن را دید که با آه و ناله و افسوس بدنبال او میآید. مهر انگیز آخر بتنك آمد با تشدد گفت: پیرزن از جان من چه میخواهی؟

پیر زن شروع کرد بگریه کردن و ناله نمودن، در میان یکدنیا آه و افسوس که مدتی دل مهر انگیز را جریحه دار کرد و نمیخواست مطالب را اظهار کند بالاخره با اصرار مهرانگیز گفت: دختر جان، قصهٔ من هم کوتاه است و هم محزون. دختری داشتم نقد و هواره شما، خدا او را از من گرفت، وضع و هیئت و طرز صحبت او دور از جان، رو بدیوار میگویم، خیلی شبیه بشما بود! هنوز خبری از زندگانی و روزگار خود نبرده تنها مایه دلخوشی و امید من همین دختر بود که چندی است اسیر خاک است و دست او از این دنیا کوتاه میباشد.

پیر زن این کلمات را بریده بریده و با گریه میگفت و اشك از دیدگان منظما فرو میریخت ....

مهر انگیز بهیئت مظلومانه او توجه نموده گفت : خداوند صبرت دهد حالا مقصودت از اینکه همیشه دنبال من هستی چیست ؟

ـ. هیچ ، هر وقت چشمم بقد و بالای شما میافتد انگار دختر خودم را میبینم ، دلم تسلی پیدا میکند . در این ضمن دست مهرانگیز را گرفته جلو کشید و سر و صورت و موی او را فراوان بوسید و بوئید و نمیخواست دست بکشد مهر انگیز او را مادر داغدیده و ستم کشیده سنجیده دست او را گرفت و بمنزل برد قلیان برای او چاق کرد او را تسلّی داد و اجازه داد گاهگاهی برای دیدن او بمنزل او بیاید پیر زن خوشحال شد و هفتهٔ یکی دو بار بمنزل او میآمد و ژولیدگی های خاطر و پریشانی های دل خود را بزیارت او برطرف میکرد

پیر زن هر روز خود را مهربان تر ، رؤف تر ، دلسوز تر جلوه میداد و از خدمت او چیزی فرو گذار نمیکرد تا اینکه یکباره مهر انگیز خاطر جمع دل باو داد و با او بگردش میرفت و تفرج هم مینمود .

در این ضمن زینت و فرخ هم درمنزل مهر انگیز راه پیدا کرده و با همسایگان آشنائی و رفاقت داشتند بطوریکه مهر انگیز خودش نمیدانست .

زینت و فرخ و پیر زن دو دام برای او افکنده بودند [illegible] کدام موفق نشدند بدام دیگری متوسل گردید . تا آنکه [illegible] را در منجلاب فساد و فحشاء بیاندازند که بتواند خود را بیرون آورد یا آنکه باتفاق همسایگان و جمعی از اطفال ولگرد [illegible] رذل [illegible] دیوانه خطاب بدار المجانین و حبس کشیدش داد

از آنجا که مهر انگیز شخص زیرکی بود بدام اول گرفتار نشد هر چه پیرزن در ضمن گردش بمکانهائی او را دعوت مینمود، در صورتیکه وانمود میکرد منزل اقوام اوست معذلك مهر انگیز ابا و امتناع نموده ، حاضر نشد بمکان نا شناسی قدم بگذارد. چون مدتی بطول انجامید زینت و فرخ کمین کردند روزیکه فخر تاج مادر بزرگش بحمام رفته و مهر انگیز در منزل بود جمعی از اطفال ولگرد را پول داده که با آنها هم آواز وهمصدا شوند، همسایگان هم که تطمیع شده در آنروز اطراف او را گرفته زینت و فرخ داخل خانه شدند واو را کتك بسیاری زده لباسهایش را پاره کرده از خانه بیرون آوردند اطفال کوچه گرد اطراف او را گرفته و خاك بر سر وروی او می پاشیدند و هو میکردند آی دیوانه ! آی دیوانه ! و او را بدویدن وا میداشتند. طبیعةً دختری که چادر بسر ندارد لباسش پاره پاره و مردم از همه سمت او را دنبال کنند وازهرطرف بدود و بدوانند ، دیوانه خطاب شود حقیقة مجنون جلوه میکند زینت و فرخ آتش بدامان میزدند و میگفتند مردم دیوانه است طره‌های ما را [illegible] ، لباس ها را پاره پاره کرده !

دو سه کوچه مهر انگیز را [illegible] جمعیت تماشاچی واطراف [illegible] گذارد تا انکه دو سه نفر آژان رسیده اورا از دست مردم در آورده به کمیساریا بردند دراین ضمن زینت وفرخ وهمسایگان [illegible] مشایعت کردند و برای اداء شهادت بدیوانگی او در [illegible] .

مهر انگیز بیچاره مات و مبهوت نمیدانست چه [illegible] در کمیساریا چیزی نگفت، اورا [illegible] داشت بدار [illegible] داشتند .

بتمام شد قسمت اول ـ

غلط نامه

بعضی اغلاط کوچك در ضمن کتاب ممکن است دیده شود ولی چندان قابل توجه نیست ولی از تصحیح اغلاط ذیل نمیشود صرف نظر کرد.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۲۱	اوجاك [illegible]	اوجاق (کلمه [illegible] است)
۴۳	۲۰	مدتی گذشت تا آنکه [illegible] شوهر مهر انگیز [illegible] آمد	مدتی گذشت [illegible] شوهر [illegible] آمد
۴۶	۱	هاذق	[illegible]
۵۱	۴	[illegible]	[illegible]
۵۳	۱۴	مژگان	دیدگان
۵۳	۸	[illegible]	[illegible]
۸۰	۶	[illegible]	[illegible]

مجله ندای قدس

مجلهٔ است ادبی - اجتماعی - تاریخی فلسفی اخلاقی که
هرماه در صد صفحه درطهران منتشر میشود و تا کنون شش شماره
در ۵٦٨ صفحه منتشر شده و از حیث تنوع مندرجات و مطالب
سودمند اخلاقی مخصوص ممتاز است و میتوان گفت مجلهٔ است که
برای این سرزمین وجوانان آتیه ایران نوشته شده، مجله است مروج
اخلاق - سعی و عمل و متضمن استقلال فکر و عمل
وجه اشتراك این مجله سه ماهه و برای همه کس و همه جا هشت قران است
جوانان از ترویج آن مضایقه نبایستی بکنند.